



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۸، طبقه اول

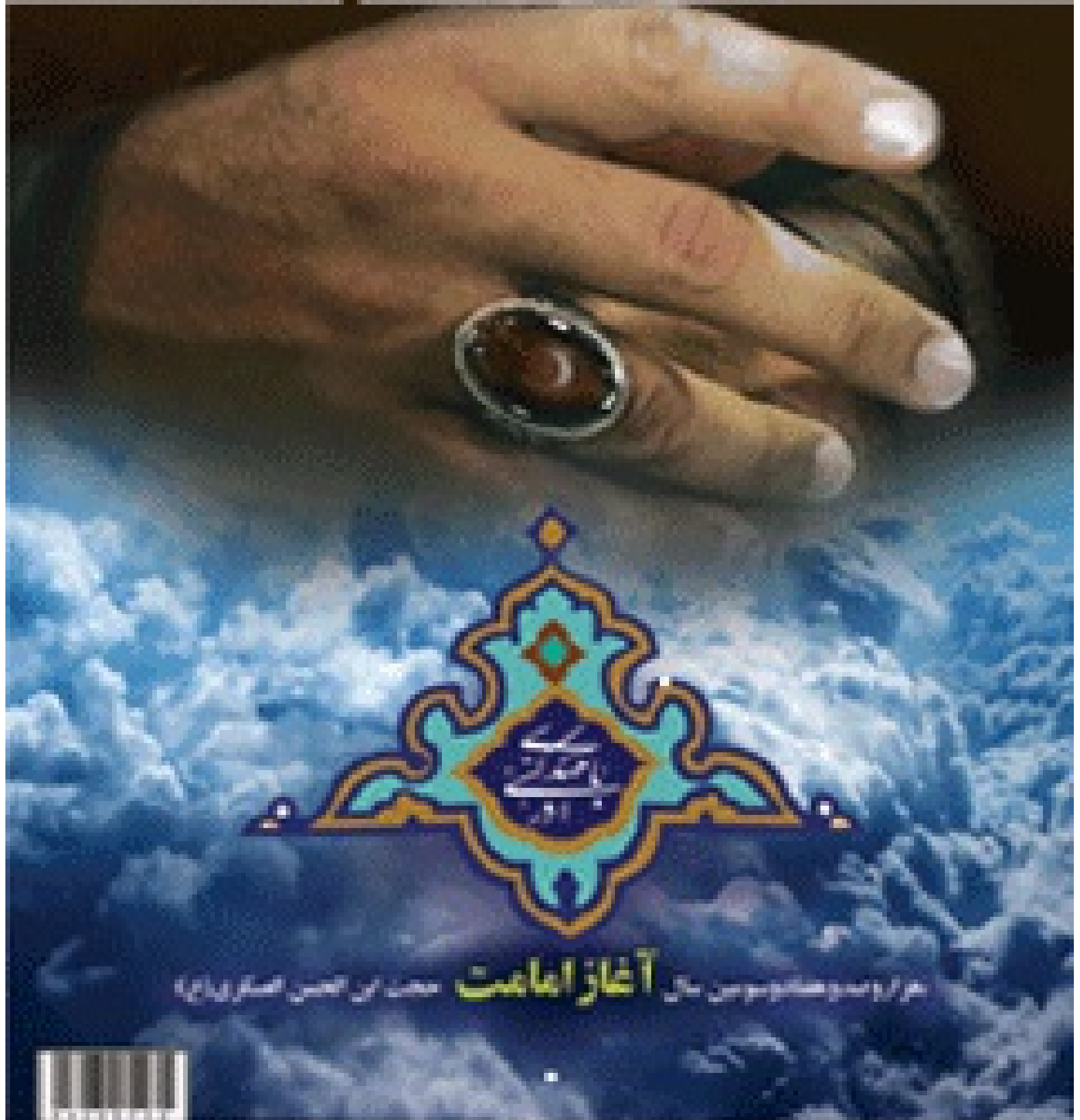
موسکول

شماره ۵۹

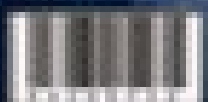
ماهنامه



موسسه الفکر، نشر و توزیع: انتشارات الفکر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۸، طبقه اول



مقاله ویژه: **آغاز امامت** حضرت ابن العسیر العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۵۹

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۵۹
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۵۹ - آذر ۱۳۸۴
۷	حرف‌های معلمی ساده
۸	یهود در دوران معاصر-قسمت پایانی
۱۴	«انتظار»؛ غفلت نویسندگان جوان
۱۶	از توحیدشناسی تا امام‌شناسی
۱۸	حیات بخش‌تر از آب
۲۱	حکایت ناگفته کریستف کلمب
۲۳	عیسویان در رکاب حضرت حجت (ع)
۲۳	هر دو عدالت می‌خواهیم
۲۸	غیبت و ظهور ثقلین
۳۱	اسرائیلی‌های نوین بر واشنگتن حکومت می‌کنند
۳۶	جهان در بحران-۸
۳۹	معجزات امام زمان(ع)-۴
۴۴	تعاریف و جلوه‌های تازه مهدویت در جمهوری اسلامی
۴۶	آفات غفلت در عصر غیبت
۵۳	حکایت بی او بودن
۵۴	شعروادب
۵۵	نزدیک‌ترین حالت بندگان به خدا
۵۵	آن شب سرد
۵۶	عنایت امام زمان(ع)

۵۷ پرسش شما، پاسخ موعود

۵۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۵۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۴ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۵۹ ماهنامه موعود - آذر ۱۳۸۴ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۵۹ - آذر ۱۳۸۴

حرف‌های معلمی ساده

آنچه از پی می‌آید مخاطبی مشخص ندارد، حتی نگارنده، مخاطبی را در تقدیر نیاورده و به عبارت اهل ادب هیچ قرینه لفظی و معنوی هم برای شناسایی مخاطب ندارد از همین رو، موجب نقد و تضعیف هیچ کس هم نمی‌شود. سخنی است کوتاه و مجمل که شاید توجه فردی از خیل خوانندگان را جلب کند و مورد استفاده پیدا کند. به قول معروف: تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز از گذشته‌های دور، همه اهل خرد و فرزاندگی، مردم را توصیه به مشورت فی کل الامور کرده‌اند. علت هم روشن است. هیچ کس عقل کامل ندارد و هیچ کس مصون از اشتباه نیست الا آنکه معصوم باشد. از همینجا مشاوران مثل چراغ روشن و چشم باز راه را از چاه باز می‌نمایند. خرد و وجدان بیداری‌اند که در خود و با خود، «حکمت، علم و تجربه» را دارند. شاید به دلیل این شروط سه گانه بوده که مشاوران کار آزموده، صبور و مجرب به دور از هیجان‌ها و خلجان‌های دوره جوانی، پیراسته از بی‌دانشی و مسلح به حکمت، مردان صاحب مقام و منصب را به طریق صلاح رهنمون می‌شدند، به ویژه در اموری که پای صلاح و فساد، دنیا و عاقبت و جان و مال ابنای آدمی به میان می‌آمد و هر لحظه سهو و اشتباه می‌توانست موجب بروز تباهی در ارکان اخلاقی و یا مالی رعایای تحت امر شود. در ازمنه کهن و در همین عصر هم مشاوران عالی مقام نقش «استراتژیست‌ها را هم ایفا می‌کردند. در واقع، این مهم حکایت از این دارد که هیچ حرکت کلی و جمعی تحت امر یک مدیر و فرمانده بدون اتخاذ «استراتژی» اتفاق نمی‌افتاده است. استراتژی، ضمن هماهنگ کردن و همراه ساختن همه قوا و همه عتده و عتده، مانع از حرکت سینوسی مدیران، تصمیم‌گیری‌های شتابزده، صدور فرمان‌های متکی بر احساس و غریزه، طرد و رد مردان مجرب و همراه بازگشت به مدار صفر درجه شده و امکان سیر اکمالی سازمان‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد. گرچه تغییر روش‌ها و تاکتیک‌ها حسب مقدمات و شرایط امری است بدیهی و مطلوب، اما فرض کنید سازمانی، هر چهارماه یک مرتبه تغییر استراتژی دهد؛ و یا جابه‌جایی هر مدیر موجب تغییر استراتژی شود نتیجه معلوم است. ضرورت اتخاذ «استراتژی» و درک موقعیت آن در عصر حاضر بسیاری از دول را ناگزیر به تأسیس مراکز مهم مطالعات استراتژیک ساخته است. به همان سان که مشاوران حامل «حکمت و علم و تجربه‌اند، این مراکز نیز محل تجمع نخبگان مجرب و دانا و اهل حکمت‌اند. درک این مهم چنان است که جمله اقربا، دبیرخانه‌ها، رؤسای دفاتر و نمایندگی‌ها، با درک صحیح استراتژی مدیران، بی‌هیچ تردید، بی‌هیچ اختیاری برای اجتهاد و اخذ تصمیم غایی، سعی در کشف اطلاعات و منابع مرتبط با استراتژی و انتقال صمیمانه آن به مدیران می‌کنند. تا مبادا، پیرامون آنان از مردان فرهیخته، آرای صائب و رهنمودهای مدبرانه خالی بماند، فرصت‌ها از دست برود و یأس زمینه‌های انفعال و وادادگی را سبب شود. نباید از خاطر برد که جابه‌جایی و تغییر میزها و عرض طول آنها به هیچ روی موجب تعویل و تغییر یکباره میزان آگاهی و علم و تجربه و تدبیرگری نمی‌شود و این تحول، باعث استغنا از دیدار اخیار و شنیدن آرای آنها نیز نمی‌شود. این مهم را بیش از همه

صاحبان دفتر و دیوان می‌بایست درک کنند تا مبدا ناخواسته صاحب نعمت خود را از آنچه بدانها نیاز مبرم دارد محروم سازند و ناخواسته موجب بروز خلل در بنای امارت و مدیریت شوند. آنکه پنجاه دوست یکدست و یک شکل و یک رأی دارد، بیش از یک دوست ندارد. تفاوت استعدادها، سلیقه‌ها و آرا، به خودی خود موجب تفرق و تشتت نمی‌شوند، صافی ذهن و روانی زبان و فرهیختگی رأی و تسلط صاحب تصمیم و امضا بر دقایق است که امکان پالایش آرا و انتخاب پخته‌ترین آنها را فراهم می‌کند. در حالی که این گنجینه ظرفیت و پتانسیل گسترده‌ای را همواره چون یک گنجینه در اختیار حساب امضا قرار می‌دهد، همراهی گروه‌ها و طبقات را سبب می‌شود، وحدت رویه را ایجاد می‌کند و بستر رشد نطفه‌های اعتزال و تفرق را از بین می‌برد. متأسفانه، ما در عصر «سوء تفاهم» بسر می‌بریم. اقتضای عصر دوری و غیبت حجت‌حیّ خداوند در بین مردم همین است. شاید از همین روست که دانسته یا نادانسته تبارگرایی خط‌مشی عمومی ما در تنظیم مناسبات می‌شود. اشباح و سایه‌ها که گاه تعریفی دقیق از آنان نداریم ما را آزار می‌دهد و برای مصون ماندن از آنان به آنچه که «واقعی و حقیقی» می‌پنداریم پناه می‌بریم و تبار و قبیله را مأمّن می‌شناسیم. در حالی که تنها طریق مصون‌بخشی صادقانه این نیست. درجه اهمیت مقصد و والایی و رفعت مأوایی که «طرح کلی» آن را در ذهن داریم ما را در گستره انتخاب اشخاص، ادوات، مسیرها و تنظیم و تعریف «نحوه رفتن» مدد می‌دهد. ضمن آنکه همین «اهمیت مقصد» در صورتی که ناظر و متکی به «طرحی استراتژیک» هم باشد، بیشترین انگیزه را برای خصم ایجاد می‌کند تا از طریق همه آنچه ما «امن» می‌شناسیم، عوامل خود را نفوذ دهد، بر آنها مسلط شود، از طریق آنها کسب اطلاعات کند و حتی بر میزان دقت و پیچیدگی‌اش در عملکرد بیفزاید. از کجا که در میان افرادی که ما آنان را می‌شناسیم جمله فاکتورهای لازم برای تصدی امور وجود داشته باشد؟ مگر آنکه «روش سعی و خطا» را به عنوان شیوه حرکت و پیش روی انتخاب کرده باشیم که در این صورت باید منتظر پرداخت هزینه‌های سنگین این روش هم باشیم. این شیوه را هیچ «استراتژیست» فرهیخته‌ای در کشاکش میدانی سخت و سنگین توصیه نمی‌کند. اما، باید پرسید شیوه دیگری هم وجود دارد؟ جواب این پرسش را در واقع باید مردانی بدهند که بر مسند و منصب یک «استراتژیست» تکیه زده‌اند. که بی‌گمان بنده نگارنده که پیشه‌ای جز معلمی و نق و نوق‌های مخصوص آن ندارم در میان آنان نیستم. حرف‌های معلمی ساده را هم کسی به دل نمی‌گیرد. خداوند، همه مردان مرد را که در طریق اصلاح و صلاح گام می‌زنند به احسن وجه یاری دهد و از آفات در امان دارد. ان‌شاءالله سردبیر

یهود در دوران معاصر - قسمت پایانی

اشاره: حجت‌الاسلام والمسلمین «مهدی طائب»، محقق، مدرس و پژوهشگر درد آشنایی است که پس از تحصیلات و مطالعات گسترده در حوزه‌های مختلف علوم حوزوی، جمع‌کنی از طلاب و دانشجویان این دیار را از مشرب علم و آگاهی خود سیراب می‌سازد. مطالعات ژرف ایشان درباره تاریخ و پیشینه یهود و بنی‌اسرائیل موجب بود تا گفت‌وگویی صمیمانه در این باب گشوده شود. در دو قسمت پیشین درباره «یهود در طول تاریخ» و نیز «یهود در برابر اسلام» با ایشان گفت‌وگو کردیم. قسمت پایانی این گفت‌وگو را با موضوع «یهود در دوران معاصر» تقدیم شما می‌کنیم. نقش یهود را در دوران رنسانس چه می‌دانید؟ یهود یک صفت آموزشی و تجربی بسیار مهم دارند و آن صفت «پنهان کاری» است. در نتیجه، حضور یهود در صحنه‌های سیاسی بین‌الملل و اثرگذاری‌هایشان همیشه پنهان می‌ماند. شکل علنی حضور یهود تنها از زمان اقدام آنها برای ایجاد کشور «اسرائیل» در منطقه فلسطین قابل مشاهده است و روابط آشکار آنها در سطح بین‌المللی، تنها پس از این اقدام قابل مشاهده است. به دلیل این صفت، دستیابی به تأثیر این سازمان در سیاست بین‌الملل نیاز به دقت فراوان و مطالعه دقیق بر روی آثار دارد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: **إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَهَتْ وَإِذَا أُدْبِرَتْ نَبَهَتْ**. ۱ [هنگامی که فتنه‌ها رومی آورند حق و باطل درهم آمیخته و چون از میان روند حقیقت آشکار شود.] فتنه وقتی عبور می‌کند شناخته می‌شود. فتنه اصولاً یک فعالیت پنهانی است و فعالیت پنهانی تا زمانی که تأثیر

نگذارده است پنهانی باقی می ماند و هنگامی که اثر خود را گذاشت علنی می شود. «ادبار فتنه» یعنی انجام فتنه، اثر گذاری آن و رفتن. بنابراین درباره اثر گذاری یهود در تاریخ معاصر - اگر تاریخ معاصر را تاریخ چهارصد سال اخیر بدانیم - باید گفت: چند گزینه وجود دارد که برای بررسی نقش یهود در تاریخ معاصر آن را باید مورد توجه قرار دهیم. نخست جمعیت و تعداد آنها؛ دوم میزان اخباری که از این مجموعه در رخدادها وجود دارد؛ سوم تأثیر این رخدادها بر تحولات سیاسی دنیا؛ چهارم توجه به میزان دارایی های این مجموعه و پنجم حضورشان در تجارت بین الملل. اگر این گزینه ها را در کنار یکدیگر قرار دهیم، می توانیم نقش پنهانی یهود را تا حدی علنی کنیم. آمار فعلی جمعیت یهود حدود ۵/۱۶ میلیون نفر در کل دنیا است، با توجه به اینکه جمعیت جهان در چهارصد سال پیش بسیار کمتر از جمعیت فعلی بوده است، جمعیت یهود نیز چندان چشمگیر نبوده است. ۲ یک جمعیت قلیل باید به همین نسبت اخبار (جهانی) را به خود اختصاص دهد ولی وقتی وارد صحنه اخبار می شویم با کمال تعجب مشاهده می کنیم بیش از این مقدار اخبار به آنها اختصاص دارد. اخبار کتک خوردن و شکنجه شدن آنها، سوزانیده شدن و تبعید آنها، برخوردهای ناروا با این قوم و... در حالی که طبق ادعای خودشان که می گویند ما مجموعه ای آرام و بی دردسر و به دور از هیاهوهای اجتماعی هستیم و کاری به کار دیگران نداریم، چه دلیلی دارد که این مقدار اخبار در گیری ها با نام آنها آمیخته شده است. هر گاه نام در گیری به میان می آید یک طرف و یا هر دو طرف در صدد گرفتن منافع طرف متقابل است. یا هر دو بر باطل هستند و یا یک طرف باطل و طرف دیگر برحق است، دو طرف نمی توانند برحق باشند. ما ابتداءً نمی گوییم آنها بر باطلند، ولی به هر حال منفعتی وجود دارد که یا در دست اینهاست و دیگران در صدد گرفتن آن هستند و یا در دست دیگران است و آنها می خواهند آن را تصاحب کنند. حال این قوم گوشه گیر و آرام چه چیزی دارد که دیگران بخواهند از آنها بگیرند. آنها در پی توسعه دین خود به سایر ملل هم نیستند. دین آنها نژادی است و درون همین مجموعه در حال چرخش است. بنابراین بحث دیگران با اینها بحث دین نیست. می ماند بحث دنیایی. یک جمعیت ۱۶ میلیونی در کل جهان چهار میلیاردی چه منفعتی دارد که اینقدر بر سرش دعوا و جنگ می شود. پس توجه به مقدار دعوای مخصوصاً به مقدار تبعیدهایی که در کشورهای اروپایی داشته اند؛ در لهستان، مجارستان، اسپانیا، منطقه بین النهرین یعنی بابل و عراق، جای دقت فراوانی دارد که چه اتفاقی باعث می شود آنها را از منطقه قبلی شان برانند. آنها به جای دیگر می رفتند و یکباره همه اخبار آن منطقه تحت الشعاع آنها قرار می گرفت. بنابراین رابطه جمعیت و اخبار نشان می دهد آنها اقدامات پنهانی وسیعی داشته اند که آن حکومت اطلاع پیدا می کرده؛ یا با آنها درگیر می شده است و یا حکومت در اختیارشان بوده است و درگیری ها صوری بوده است. مسئله سوم دارایی و ثروت یهود است. طی این چهارصد سال یهود بر امکانات مالی دنیا سلطه داشته اند. ما نسبت به دارایی یهود بخل نداریم ولی انگیزه یهود از جمع آوری این دارایی چه بوده است. در حالی که ادعا می کنند ما یک مجموعه آخرت گرا هستیم. یک مجموعه آخرت گرا طبیعتاً نسبت به دنیا بی میل است. اگر یهود ادعای حکومت و سلطه نداشتند پس نیاز به این مقدار ثروت نیز نداشتند. جمع آوری این مقدار ثروت و امکانات طبیعتاً با آرام و کناره گیر بودن یهود سازگاری ندارد. در نتیجه بحث سکوت و آرامش یهود تنها ریا و تظاهر است. من توصیه می کنم کتاب زرسالاران یهودی و پارسی (اثر آثای دکتر شهبازی) را مطالعه کنید. در این کتاب بحث پول گرایی یهود طی چهارصد سال اخیر مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع توجه به ثروت و قدرت بیش از اندازه یهود، از اقداماتشان خبر می دهد. اگر بخواهیم اقدامات اثرگذار یهود بر سیاست های چهارصد ساله اخیر را درک کنیم باید شخصیت اثرگذاران بر سیاست چهارصد ساله را بشناسیم. باید بررسی کنیم چند درصد از این افراد از سازمان یهود بوده اند. شخصیت هایی که در کشف قاره ها مؤثر بوده اند مانند «کریستف کلمب» و شخصیت هایی که در ایجاد مکتب های سیاسی پایه و اصولی تأثیرگذار بوده اند که منجر به تشکیل حاکمیت های جدید شد، مانند «هگل»، «فویور باخ» و «کانت» حتی شخصیت افرادی مانند «لوتر» و «کالوین» باید بررسی شود. تا مشخص شود، این مجموعه در خط دهی سیاست جهانی تا چه حد تأثیرگذار هستند. و آخرین بحث که مطالعه در آن بسیار

ضروری می‌باشد بحث جمعیت «فراماسونری» و «روتاری» است که یکی از حساس‌ترین اقدامات این سازمان است. از مجموعه مطالعات دربارهٔ این سازمان به دست می‌آید که یهود برای جهانی شدن دو خط را دنبال کرده‌اند؛ یکی خط «سلطهٔ پنهان» و دیگری خط «سلطه آشکار» که خط سلطه آشکار، بعد از خط سلطه پنهان و پس از آن است. سلطه پنهان به این معنا که مجموعه حکومت‌های دنیا که در جغرافیایی سیاسی جزء جزء شکل می‌گیرد. در این جغرافیای سیاسی حاکم علنی، منطقه‌ای و مربوط به همان کشور است اما به شکل پنهان متأثر از سازمان یهود است. ایران (زمان شاه)، عراق، عربستان، ترکیه، بلغارستان، انگلستان و فرانسه همگی کشورهای جداگانه و مستقلی هستند اما به شکل پنهان به دست اینها اداره می‌شود، تا در راستای منافعشان حرکت کند. آخرین مدل این سلطه پنهان که تا حدی پس از آن افشا نشد، جمعیت فراماسونری است. جمعیت فراماسونری جمعیتی است که از یک ایده و مکتب و تفکر سیاسی شکل می‌گیرد و در این جمعیت به دین اهمیتی داده نمی‌شود. کسی که در این جمعیت است، لازم نیست دین مشخص داشته باشد، بلکه وقتی وارد این جمعیت می‌شود از لحاظ سیاسی باید تابع «لژ مرکزی» باشد. شاه ایران نیز ایرانی و مسلمان است ولی جزو مکتب فراماسونری است. یعنی از نظر اجرایی تابع اینهاست. این جمعیت، جمعیت روتاری به معنی چرخ دنده را تشکیل می‌دهد. یعنی هر یک از این حاکم‌ها یک چرخ دنده است که به یکدیگر متصلند و به وسیله موتور مرکزی فراماسونری به چرخش در می‌آیند. آری دنیا تحت سلطه یهود می‌چرخد اما به شکل پنهان و نه آشکارا. شناسایی سازمان یهود در پیدایش جمعیت فراماسونری و اداره آن، دخالت این مجموعه را در سیاست‌های چهارصد سال اخیر به خوبی نمایان می‌کند. و بالاخره در جنگ جهانی دوم برای دریافت اثرگذاری این مجموعه بر سیاست بین‌المللی باید در پیدایش جنگ جهانی دوم دقت کنیم. مطالعه مجدد بر روی شخصیت «هیتلر» و این موضوع بسیار مهم که نتیجه نهایی جنگ جهانی دوم چه بود و چه کسی از این جنگ سود برد. اگر بخواهیم برای این جنگ یک نتیجه ملموس ارائه دهیم می‌توانیم به پیدایش کشور اسرائیل اشاره کنیم و مشاهده می‌کنیم، هیتلر بهترین خدمت را به جمعیت یهود کرد، ولی در این میان ناسزاهای زیادی را به جان خرید که برای یک مأمور درون سازمانی عادی به شمار می‌آید. در حقیقت با ایجاد کوره‌های آدم سوزی در اخبار و اطلاعات، و نه بر روی زمین، چون بر روی زمین کوره آدم سوزی وجود ندارد و اگر وجود هم داشته است، یهودی در آن سوخته نشده است. در سازمان یهود اکثریت یک مجموعه‌اند، تنها یک اقلیت مؤمن هستند که به این قضیه تن ندادند. ما ادلهٔ فراوانی بر دروغ بودن کوره‌های آدم سوزی وجود دارد. اولاً کوره‌های آدم سوزی شاهدهی ندارند هر چه هست از عکس‌ها و فیلم‌هایی است که نشان داده می‌شود. آنچه هم از عکس‌ها دیده می‌شود دروغ است. چون آنطور که می‌گویند، آنقدر در این کوره‌ها آتش ریخته می‌شود که چیزی جز خاکستر باقی نمی‌ماند. در حالی که در عکس‌ها این کوره‌ها مملو از استخوان و جمجمه انسان است که به شکل بیچه‌گانه‌ای روی هم چیده شده است. در اینچنین کوره‌هایی که آدم می‌سوزانند دیگر نظمی وجود نخواهد داشت، در حالی که در تصاویر جمجمه‌ها روی هم چیده شده است. با یک نگاه به این تصاویر می‌توان فهمید که این قضیه یک بازی اطلاعاتی و خبری است. اصولاً در کشوری به بزرگی آلمان اقدام به سوزاندن یهودی‌ها نیازی را از هیتلر برطرف نمی‌ساخته است. هیتلر بحث نژاد را برای حکومت مطرح می‌کند. می‌گوید ما نژاد برتر هستیم و دیگران باید به ما خدمت کنند، او می‌توانسته یهود را مانند دیگران نگاه دارد تا به آنها خدمت کنند. به طور کلی هیتلر یکی از هنرمندترین فردها در پوشش دادن به اهداف در کل جنگ جهانی دوم است. بنابراین می‌توان گفت که یهود در برابر اسلام نقش افسادی وسیعی را بر عهده داشتند در جهان معاصر نیز همان نقش را ادامه داده‌اند که نقش افساد و تبهکاری است. مردم دنیا همیشه جهود و یهودی‌ها را آتش‌بیار معرکه‌ها می‌دانسته‌اند، در حالی که مردم کوچک و بازار تا وقتی که دردی را با تمام وجود حسی نکنند نسبت به آن مسئله اعلان درد نمی‌کنند. پس چرا این مجموعه آرام و بی‌سر و صدای بین‌المللی داد ملت‌ها را درآورده است. مشخص می‌شود فساد و تبهکاری اینها برای مردم روشن گردیده است. چون مردم فتنه‌ها را بعد از گذشتن می‌فهمیده‌اند و امروز به دلیل وجود دولت اسرائیل، همه می‌توانند این قضیه را درک کنند.

شبکه‌های ضد انقلاب ایرانی که در لس آنجلس و واشنگتن و کالیفرنیا پخش می‌شود، هیچ کدام اعلام نمی‌کنند وابسته به سازمان صهیونیسم هستند. بلکه اعلام می‌کنند مستقل هستند در حالی که از آثارشان می‌توان فهمید همگی از جانب اسرائیل حمایت می‌شوند. گاهی بعضی اتفاقات ماهیت آنها را افشا می‌کند. اخیراً فیلم یک دختر فلسطینی که یهود می‌خواسته چشم او را از بدنش جدا کند تابه فرد دیگر پیوند بزنند در آمریکا پخش شد. این فیلم علیه جریان صهیونیست‌ها بود. صهیونیست‌ها جمعیتی حدود چهار میلیون در اسرائیل و در کل آمریکا حدود دو میلیون نفر دارند. در آمریکا اصطلاحی وجود دارد به معنی «دریای فیلم آزاد» یعنی فیلم علیه خدا، علیه آقای بوش و... آزادانه پخش می‌شود. اما به محض اینکه این فیلم پخش شد وزارت امور خارجه آمریکا موضع گرفت. از این موضع‌گیری می‌توان نتیجه گرفت اسرائیل در هیئت حاکمه آمریکا حضور پنهان دارد. بلافاصله شبکه‌های فارسی زبان ضد انقلاب شروع به پخش فیلم‌های تبلیغاتی در مورد آقای «رون آروود» کردند؛ خلبانی که ۱۸ سال پیش در حالی که مأموریت بمباران مردم لبنان را داشته است سقوط کرده است. و جالب اینکه «مونشه امیر» در مصاحبه با این تلویزیون‌ها می‌گوید: این هواپیما در حالی که خاک لبنان برای دفاع از اسرائیل پرواز می‌کرده است سقوط می‌کند. در حالی که این گونه سخن گفتن را هیچ منطقی قبول نمی‌کند. هواپیما برای دفاع از اسرائیل چه کاری به لبنان داشته است. این تلویزیون‌ها خط سیر زندگی او را بیان می‌کنند و بعد به سراغ خانواده این خلبان می‌روند و می‌گویند، آقای رون آروود در آن زمان دختری یک ساله داشته است که در این زمان ۱۹ ساله شده است و این دختر به دنبال پدر خود می‌گردد. فیلم این دختر را در سنین مختلف نشان می‌دهند، در حالی که اشک می‌ریزد و... مطرح می‌کنند که مادر رون آروود از غم او از دنیا رفته است. در حالی که مادر او هنگام سقوط هواپیما ۶۰ سال داشته و حال که با سنی حدود ۸۰ سال مرده، می‌گوید از غم پسرش مرده است. به هر صورت با ساخت فیلمی در مورد مظلومیت آقای رون آروود و دخترش سعی بر مقابله تبلیغاتی علیه فیلم دختری فلسطینی می‌کنند که می‌خواهند چشم او را جدا کنند و پیوند بزنند. این موضوع نشان می‌دهد این تلویزیون‌ها توسط یهود اداره می‌شود. یهود در خود مسئله رنسانس چه تأثیری داشته‌اند؟ مهمترین عامل در رنسانس، خارج کردن دین از جهان سیاست است. ادعا می‌کنند دین و حضور کلیسا مانع پیشرفت بشر در امور مادی است و دین را از سیاست جدا می‌کنند و وارد دوره جدیدی می‌شوند. کنار رفتن دین در جهان سیاست باعث می‌شود تفکری که به دنبال نیروی اثرگذار در سیاست می‌گردد از بین برود. یعنی شعور سیاسی عمیق از بین می‌رود. حاکمان تبدیل به افرادی می‌شوند که تنها به فکر توسعه کارخانجات، زمین‌های کشاورزی و... هستند. چون وقتی کلیسا حکومت می‌کند اول در جهت نیروی اثرگذار فکر می‌کند چون بالا-خره دین به حکومت شکل می‌دهد. اما در این نوع حکومت‌ها دیگر سلطه پنهان به راحتی می‌تواند، به بهره‌برداری خود پردازد. در نتیجه در رنسانس، یهود به سلطه پنهان خود یک بعد نزدیک‌تر شدند. چون تا قبل از آن کلیسا نمی‌گذاشت یهود به راحتی به فعالیت پردازند. بحث رنسانس بحث بسیار پیچیده‌ای است و نیاز به مطالعه و تحقیق فراوان در این رابطه می‌باشد. نظر شما راجع به نگرش مسیحیت صهیونیست چیست؟ بنده احساس می‌کنم بحث مسیحیت صهیونیستی و خود بحث صهیونیسم، بحث جدیدی نیست. این دو تابع همدیگر هستند. تا قبل از پیدایش کشور اسرائیل بحث صهیونیسم در افکار بین‌الملل مطرح نیست، ولی وجود دارد. بحث جمع شدن در کوه «صهیون» مطلبی نیست که «هرتزل» ۲ و امثال او پایه‌گذاری کرده باشند. این یک تفکر توراتی منحرف است. یعنی بعد از اینکه اینها از خط اصلی خود فاصله گرفتند، به این فکر افتادند و سالیان متمادی برای رسیدن به این نقطه تلاش کردند. بعد از آن بحث ظهور این تفکر در صحنه بین‌الملل مطرح بود؛ مسیحیت صهیونیست نیز به همین صورت است. مسیحیت صهیونیست یعنی، مسیحیتی که بر امری به نفع صهیونیست‌هاست معتقد باشد و الا مسیحیت یهودی که اجتماع آب و آتش است. صهیونیست یعنی یهودی که معتقد است در کوه صهیون باید حکومت داشته باشند و مسیحی یعنی کسی که اعتقاد به عیسی (ع) دارد و یهود را قاتل پیغمبر خود می‌داند. پس اگر این اصطلاح عنوان می‌شود، یعنی مسیحیت با اعتقاد به مسئله‌ای که به نفع یهودی‌هاست. جهان مسیحیت منتظر حضرت عیسی (ع) است و معنای انجیل یعنی بشارت،

که آنها می‌گویند بشارت به ظهور حضرت عیسی (ع) است. آنها برای ظهور عیسی (ع) به علائم و شرایطی اعتقاد دارند که با وقوع این علائم و شرایط حضرت عیسی (ع) ظهور می‌کند. از جمله شرایطی که آنها معتقدند، به دست یهود افتادن حکومت محل ظهور حضرت عیسی (ع) است. ظاهراً می‌گویند عیسی در منطقه فلسطین و در اورشلیم، یعنی بیت المقدس، ظهور می‌کند. بنابراین در بیت المقدس باید حکومت یهودی مستقر باشد. صهیونیسم هم معتقد است، بیت المقدس محل حکومت یهود است که خدا آنرا به اینها بخشیده است و در واقع صهیونیسم یعنی کسانی که معتقد به لزوم حاکمیت یهود در کوه صهیون (Zion) هستند. در نتیجه مسیحیان صهیونیست کسانی هستند که برای حکومت یهود در اورشلیم و بیت المقدس تلاش و فعالیت می‌کنند. اگر کشیش «پولس» را نفوذی مجموعه یهود در دین مسیحیت بدانیم و او توسط «برنابا» شناسایی شد و «شاول» به عنوان مردی خطا کار معرفی شد، تفکر آشتی دادن آیین مسیحیت با یهود و انضمام فکری مسیحیت به تفکری که به نفع یهود نتیجه بدهد، در همان زمان وارد شده است. ولی همان طور که یهود مخفیانه عمل می‌کنند، این تفکر نیز به عنوان یک لایه سرّی باقی مانده است. زمانی که دولت اسرائیل - به وجود می‌آید و علنی می‌شود این تفکر نیز در بین آنها آرام آرام توسط کشیش‌هایی که وابسته به این جریان هستند، زنده می‌شود. آنها می‌گویند، ما باید به دولت اسرائیل کمک کنیم تا هر چه زودتر در بیت المقدس حاکمیت پیدا کند تا عیسی (ع) ظهور کند و جهان ما را نجات دهد. بر همین اساس ما می‌بینیم صهیونیست‌ها در آمریکا توسط دولتمردان این کشور به گونه‌ای با کلیسا برخورد می‌کنند تا این تفکر زنده شود و از طریق کلیسا به مسیحیان آمریکا نیز القا شود تا رأی مسیحیان آمریکا به نفع هیأت حاکمه‌ای تغییر پیدا کند که به نفع یهودیان عمل می‌کنند. بر همین اساس دولت آمریکا دولتی است که از پایتختی بیت المقدس حمایت می‌کند تا اسرائیلیان پایتخت خود را از «تلاویو» به بیت المقدس تغییر دهند چون در این صورت یهودی شدن بیت المقدس شرقی و غربی کامل می‌شود و شرط ظهور حضرت عیسی (ع) تحقق پیدا می‌کند. بر اساس همین تفکر فرضیه جنگ «آرماگدون» و جنگ هسته‌ای در کنار دریای مدیترانه در منطقه آرماگدون را مطرح کرده‌اند و توجه دولتمردان آمریکایی به سلاح‌های اتمی و جنگ‌های هسته‌ای را بر همین اساس توجیه می‌کنند که پوششی برای اقدامات تسلیحاتی دولت آمریکاست. در آمریکا مشهور است که به صورت سنتی کاتولیک‌ها طرفدار «دموکرات‌ها» هستند و پروتستان‌ها طرفدار «جمهوری خواه‌ها»، در حالی که در انتخاب اخیر اجماع پروتستان و کاتولیک به بوش پسر رأی دادند. بر اساس همین تفکر چون جهان کاتولیک بیش از پروتستان‌ها در حالت انتظار برای ظهور عیسی (ع) به سر می‌برند، به همین دلیل به میدان آورده شدند، و گرنه بحث مسیحیت صهیونیستی، مسئله جدیدی نیست. این نگاه تا چه اندازه در جریان‌های فکری دنیا اثر گذار است؟ اثر مسیحیت صهیونیستی را در اقدامات آمریکا می‌توانیم مشاهده کنیم که امروزه جهان بین‌المللی تحت تأثیر این اقدامات قرار گرفته است. وقتی در آمریکا رئیس جمهوری بر سر کار می‌آید که کشوری هزاران کیلومتر دورتر از کشور خودشان را دچار جنگ می‌کند، نگاه مسیحیان صهیونیست مشخص می‌شود. اسرائیل یعنی جنگ، خونریزی و کشتار؛ زیرا اسرائیل به دنبال حکومت نژادی است و غیر از نژاد خود را - اگر با او همکاری نکنند - حیوانات مودی می‌داند که باید از روی زمین برداشته شوند. مانند آفت هستند و در نبرد خود علیه انسانیت برای اینها رحم و سنگدلی معنا ندارد. اگر سنگدلی را دارای صد درجه بدانیم بالاتر از درجه صدم کسی است که انسان‌ها را انسان نداند بلکه به شکل آفت به آنها نگاه کند. در اینجا نمی‌توان به سنگدلی او درجه‌ای اختصاص داد. اگر مکتبی فریب آنها را بخورد و در قالب این مجموعه برای خود رفتار تعریف کند از رفتار او چیزی به جز جنگ نمی‌توان انتظار داشت. آمریکا نیز که تابع این تفکر شده است در دنیا دیگر کاری به غیر از جنگ نمی‌تواند انجام دهد. هر کجا حضور پیدا کند جنگ و قتل و غارت و... به دنبال دارد و به غیر از اسرائیل دیگران قادر به این نوع قتل و غارت نیستند چون بالاخره دیگران معنای انسانیت را به نوعی ترجمه خواهند کرد؛ اگرچه گاه برای منافع خود انسانیت را زیر پای می‌گذارند، ولی قبول می‌کنند انسانیت را زیر پا گذاشته‌اند ولی در مکتب اینها انسانیت معنا ندارد، و باقی را حیواناتی می‌دانند که اگر بار ندهند آفتند و باید از بین بروند. به همین جهت تفکر مسیحیت

صهیونیستی تابعی از صهیونیسم است. یعنی از تفکر مسیحیت صهیونیستی تنها می‌توان انتظار جنگ، آتش‌افروزی و فساد داشت. اگر آمریکا هم بخواهد آرامش بیابد باید اسرائیل از بین برود. حضرت امام خمینی (ره) هیچ‌گاه شعار از بین رفتن آمریکا و از روی زمین محو شدن آمریکا را ندادند، اگر هم فرمودند آمریکا شیطان بزرگ است اشاره بر تفکر حاکمیت آن دارد؛ ولی ایشان فرمودند: «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود». گویا این شیطان بزرگ عروسک خیمه‌شب‌بازی اسرائیل است که اگر از روی زمین محو شود، این عروسک فرو می‌ریزد. مقام معظم رهبری نیز فرمودند: روزی که مردم آمریکا بفهمند که صهیونیست‌ها چگونه بر سرنوشتشان مسلط شدند و چه خیانتی در حق آنها کردند، به سختی از اینها انتقام خواهند گرفت. چرا یهود و مسیحیان صهیونیست به این اندازه بر روی مباحث آخرالزمان تکیه و تأکید می‌کنند؟ سازمان یهود و اسرائیل به دنبال حاکمیت جهانی است و حاکمیت جهانی را آرزوی نهایی جهان می‌داند و درون سازمان خود هدف‌های را حاکمیت خود معرفی می‌کند. از نظر مسیحیت روز موعود این عالم ظهور عیسی (ع) است. یعنی عیسی (ع) را ختم دنیا و زمان ظهور او را زمان سعادت مردم دنیا می‌دانند، بنابراین اسرائیل به دنبال جهانی شدن و روز پایانی است و اگر اینها بخواهند مسیحیت را به نفع خود نظام دهند، باید به مسیحیان مژده روز پایانی را بدهند. مسلماً این تفکر منحرف، جهان را به روز پایانی نزدیک خواهد کرد، چون از دیدگاه اسلامی ظهور امام زمان (عج) وقتی فرا می‌رسد که آتش جهان را فرا گرفته باشد و آن حضرت (ع) برای فرو نشاندن این آتش می‌آید. البته به صورت ناخودآگاه صهیونیسم جهان را به آتشی می‌کشانند که جریان را از دست صهیونیسم خارج می‌سازد و اینها توان محار جریان حق را از دست خواهند داد. جایگاه انتظار و توجه به موضوع آخرالزمان و وجود حضرت امام زمان (ع) را در روایات اهل بیت (ع) چگونه می‌بینید؟ به طور کلی ذات شیعه با انتظار عجین شده است. این انتظار نه فقط در زمان ما بلکه از زمان اهل بیت (ع) بوده است. اصولاً روایاتی که از ائمه باقی مانده است بیشتر در قالب سؤال و جواب است. طبیعتاً هر چه در مورد موضوعی روایت بیشتر باشد به این معناست که سؤال بیشتری وجود داشته است و برای مردم آن زمان نیز این مسئله مطرح بوده است. ولی به دلیل نزدیک شدن بیش از حد دشمن تا درون دیوارخانه امام حسن عسکری (ع) و بلکه درون خانه ایشان در قالب جعفر (کذاب) که عموی حضرت (ع) بود و اخبار را به بیرون می‌برد و به همین دلیل به او جعفر کذاب می‌گفتند، چون گزارش دیدن حضرت را می‌داد ولی آنان که برای جستجو می‌آمدند، کسی را پیدا نمی‌کردند و طرفین به او جعفر کذاب می‌گفتند. بنابراین اولین عامل ملموس قابل ذکر برای غیبت نزدیکی دشمن است. بعد از آن حضرت [امام زمان] (ع) نماینده دارند و دشمن می‌تواند از طریق این نماینده حضرت را مورد تعقیب قرار دهد. در نتیجه باید ارتباط با این نماینده مخفی باشد. مردم از بردن نام مبارک حضرت (ع) منع می‌شوند و با اشاره باید در مورد ایشان صحبت کنند، یعنی تقیه‌ای بیش از حد معمول در مورد این مسئله پیش می‌آید. بنابراین انتظار تبدیل به اندوهی پنهان می‌شود. هر مسئله‌ای که تحت عنوان تقیه قرار گیرد، حرف از آن کمتر می‌شود ولی واقعیتش بیشتر می‌شود. به میزان نیاز بحث غیبت را مطرح و تبیین می‌کردند. آنجایی که قرار بود به شیعه امید دهند و یا بعضی مسائل دیگر روشن شود کتاب‌های زیادی هم نوشته می‌شود. اصولاً آرمان شیعه بحث انتظار و ظهور است. و شیعه تلاش می‌کند آرمان خود را مخفی نگاه دارد. امروز در جمهوری اسلامی مردم به هوای انتظار زنده‌اند. اگر تظاهری به این مطلب نیست، مطمئناً آن حزن قلبی هنوز وجود دارد. در مصاحبه‌های خیابانی اگر به سراغ مردم با هر تفکر و جایگاه اجتماعی بروید و از آنها در مورد امام زمان (عج) سؤال کنید محال است در مورد ایشان اطلاعات نداشته باشند و نگویند او همان محبوب قلب‌هاست که خواهد آمد. ذات شیعه انتظار است گرچه به دلیل آن وضعیت تظاهر به این بحث اندک بوده است و شاید این یک استراتژی بسیار عالی بوده که اجرا شده است، چون بحث انتظار برای ما حل شده است به این معنا که ما بحث انتظار را به صورت یک بحث دینی ساده‌ای مطرح می‌کنیم اما بحث انتظار پیام سنگینی برای قلدراهای جهان خواهد داشت. ما هم می‌گوییم شخصی پاک که عالم مطلق است و معصوم، می‌آید و با تمام رفتارهای تابع تبار، پول، حزب‌گرایی و فامیل‌گرایی برخورد می‌کند. بنابراین آقای بوش، شارون و دیگر قلدراهای دنیا جایگاهی در

جهان نخواهند داشت. طرف دیگر سکه انتظار رام شدن یا نابود شدن قلدراهای دنیاست. شعار انتظار برای ما مسئله‌ای حل شده است ولی در خارج از ما قلدراهای دنیا را به عکس‌العمل وادار می‌کند. بنابراین تا قبل از جمهوری اسلامی، رفتار آنها با مجموعه‌ای که صاحب این شعار بودند بسیار متفاوت با این رفتار بعد از جمهوری اسلامی است، چون قبل از جمهوری اسلامی این پیام، پیامی پنهان و ساده بود، اما هنگامی که جمهوری اسلامی به وجود می‌آید و در مقدمه قانون اساسی آن نوشته می‌شود؛ حکومت جمهوری اسلامی مقدمه و زمینه‌ساز دولت جهانی حضرت مهدی (عج) است، آن وقت دیگر قضیه برای قلدراهای دنیا تفاوت می‌کند. بحث انتظار ما که یک شعار بود، تبدیل به یک واقعیت شد. بنابراین تهدید، علنی شده است و به همین دلیل آنها وارد عمل می‌شوند. بحث انتظار ذات حرکت شیعه و آرمان مردم ماست. بر اساس این آرمان مردم به میدان آمدند، شهید دادند و اکنون هم مقاومت می‌کنند. مقام معظم رهبری نیز فوایدی از تحقق این آرمان را در دو سخنرانی اخیر خود به مردم داده‌اند؛ یکی در صحبتی که به مناسبت سالگرد ۱۹ دی داشتند که فرمودند: «شما جوان‌ها شاهد روز پیروزی و نصر خواهید بود». این جمله می‌تواند اشاره‌ای به سوره «إذا جاء نصر الله و الفتح» داشته باشد. که سوره امام زمان (عج) است. و همچنین در پیام‌شان به حجاج نوشتند: «سال‌های آینده سال‌های سرنوشت‌ساز برای جهان اسلام است». بنابراین بحث امام زمان (عج) بحث بسیار عمیق و ریشه‌ای است، البته همه باید تلاش کنیم اعتقادمان را به عنوان یک تذکر دائماً بگوییم. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: و ذَکَرْنَا الذِّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ. ۳ می‌گویند «عصر» در سوره «العصر» قسم به امام زمان (عج) است و تا آن روز نرسیده باید کسانی که به آن ایمان دارند، برای آن نیز فعالیت کنند و به همدیگر نیز توصیه کنند، توصیه به حق، و صبورانه انتظار بکشند. این تذکر لازم است و همیشه هم بوده است. در هر دوره‌ای این تذکر نامه‌ها را می‌نوشته‌اند؛ مانند: غیبت طوسی، غیبت نعمانی و کمال‌الدین صدوق. به همین صورت کتب روایی هیچ‌گاه خالی از بحث غیبت نبوده‌اند. با توجه به فعالیت‌های یهود و مسیحیت صهیونیست، مسلمان‌ها به خصوص شیعیان چه مسئولیتی بر عهده دارند؟ اقدامی که ما در این زمینه می‌توانیم انجام دهیم تابعیت از ولایت فقیه است. چون در نگاه منتظران ظهور دستور چگونگی عمل از ناحیه مقدسه وارد شده است: و أمَّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا... ۴. مردم در طول تاریخ به دنبال رهبران شاخص حرکت کرده‌اند. در هر دوره‌ای فردی پرچمداری این موضوع بوده است و عملداران خیلی خوب تا این زمان این حرکت را رسانده‌اند. هر گاه مردم از حرکت او پیروی نمی‌کردند، کار خراب می‌شده است. امروز روز مبارزه با کفر جهانی و آخرین تدابیر آن مجموعه برای تباه کردن جهان و استعمار فرانویین است. مقام معظم رهبری در پیام حجتان فرمودند، اینها در تعبیر خواب نیل تا فرات، خواب را بد تعبیر می‌کنند. و امروز ایشان دقیقاً به عنوان یک دیده‌بان دقیق و عالم و هدایت شده با دید باز و اراده الهی در حال حرکت هستند. ما در این مسیر باید از ایشان پیروی کنیم. ایشان همه را به تعمیق معلومات دعوت کرده‌اند. در همه زمینه‌ها باید آگاه باشیم. ایشان چشم‌اندازی را مشاهده می‌کنند که در آن چشم‌انداز ما به نیروهای زیادی نیازمندیم. یعنی در بیست سال آینده ما نیروهای کارآمدی خواهیم داشت با توجه به چشم‌انداز بیست ساله که به آن اشاره فرمودند و این جوان‌ها که شاهد آن روز هستند، نیروهای آن چشم‌انداز هستند که برای آن روز باید بسیار فعالیت کنند. بنابراین تعمیق باورها و دانش‌ها [نیاز است]. با تشکر از اینکه زحمت این گفت‌وگو را پذیرفتید. پی‌نوشت‌ها: ۱. نهج‌البلاغه (ترجمه محمد مهدی فولادوند)، خطبه ۹۲، ص ۱۱۶. ۲. با توجه به اینکه جمعیت جهان در طول قرون متمادی افزایش چندانی نداشته و تنها در طول صد سال اخیر یعنی از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰، به دلایل پیشرفت‌های مختلف بشر و رشد و توسعه بهداشت، علوم پزشکی و... شانزده برابر شده و از حدود ۲۵۰ میلیون نفر به حدود چهار میلیارد نفر رسیده است می‌توان گفت که جمعیت یهود هم در چهارصد سال گذشته چندان قابل توجه نبوده است. ۲. بنیانگذار و اولین رهبر اسرائیل. ۳. سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۵. ۴. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴. ۵. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸، ح ۷۷.

اشاره: «محمود حکیمی» از پیش‌کسوتان ادبیات دینی و دارای کارنامه‌ای بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب در کمتر از ۴۰ سال فعالیت عالمانه و ادیبانه در گسترش فرهنگ و معارف اسلامی است. جوانان پیش از انقلاب او را با آثار دینی و انقلابی‌اش مانند نقابداران جوان و اشراف‌زاده قهرمان به یاد می‌آورند، همانطور که نوجوانان پس از انقلاب او را با مجموعه ۲۴ جلدی تاریخ تمدن جهان، (ویژه نوجوانان) و زندگانی چهارده معصوم (ع) و ده‌ها کتاب دیگر در حوزه‌های دینی، علمی، تاریخی و ادبی می‌شناسند. بسیاری از آثار حکیمی در جشنواره‌های گوناگون داخل و خارج از کشور جایزه گرفته‌اند و تقدیر شده‌اند و برخی از آثار او به زبان‌های انگلیسی، ایتالیایی، عربی و کردی ترجمه شده‌اند. محمود حکیمی همچنان در حوزه‌های دینی تحقیق می‌کند و می‌نویسد، به گونه‌ای که در سال عزت و افتخار حسینی (ع) به پاس ۳۰ سال فعالیت مذهبی‌اش و همچنین کتاب زندگی پیشوای آزادگان حضرت امام حسین (ع) که در سال ۱۳۵۱ با مقدمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی به چاپ رسیده بود، از وی با عنوان «خادم اهل قلم اهل بیت (ع)» تقدیر شد. با او درباره وضعیت مفاهیم «ظهور» و «انتظار» در هنر و ادبیات گفت‌وگو کرده‌ایم؟ هنر و ادبیات دینی در حوزه مفاهیم و عقایدی مانند «ظهور» و «انتظار» چه کارکردی دارند؟ هنر و ادبیات می‌تواند انسان‌ها را به اندیشیدن درباره این مفاهیم و سرنوشت جهان و تکامل ادیان وادارد و جنبه‌های زیباشناختی ظهور و انتظار را برملا کند. شیرینی، امید و تلاش ناشی از اعتقاد به ظهور منجی و عدالت‌گستر جهانی و سختی‌ها، تلاش‌ها و کشمکش‌های دوران انتظار دستمایه‌هایی بسیار والا برای ادب و هنر محسوب می‌شوند که گوشه‌هایی از اندیشه‌های بنیادین آفرینش، یعنی تکامل جهان و بشر را به تصویر می‌کشند؟ وضعیت آثار ادبی مربوط به مهدویت و انتظار در کشور ما چگونه است؟؟ پس از انقلاب خوشبختانه آثار بسیاری در زمینه «مهدودیت» منتشر شد، اما باید اذعان کرد که تاکنون اثری تأثیرگذار و قابل قبول بخصوص در حوزه ادبیات داستانی پدید نیامده است و ما از نویسندگان و مخصوصاً ادیبان انتظار داریم که در این زمینه تلاش بیشتری داشته باشند، زیرا بسیاری از جوانان ما هنوز برداشت صحیحی از انقلاب و نهضت حضرت مهدی (ع) ندارند و متأسفانه تبلیغات بسیار وسیعی از سوی دشمنان عقاید تشیع و مهدویت در جهان آغاز شده است که سعی می‌کنند اعتقاد به مهدویت را سرچشمهٔ خشونت و ترور نشان دهند، در صورتی که هر انسان اندیشمندی که دربارهٔ مهدویت پژوهش و تحقیق کرده باشد به نیکی آگاه است که نهضت حضرت مهدی (ع) دنباله نهضت پیامبران توحیدی و ائمه اطهار (ع) است. قرآن کریم در آیات متعددی اهداف پیامبران توحیدی را به‌خوبی نشان داده است که عبارتند از: رهایی انسان از شرک و ایجاد عدالت اجتماعی و گسترش محبت و مهرورزی در میان انسان‌ها؛ زیرا که بدون این ۳ عامل شکوفایی خلاقیت‌های بشری و بهره‌برداری از استعداد انسان‌ها امکان‌پذیر نیست؟ انتظار در مکتب ما چه ویژگی‌هایی دارد که بتوانیم آنها را در ادبیات خود دنبال کنیم؟؟ باید توجه داشته باشیم که انتظار از منجی و رهایی دهنده در بیشتر مکتب‌ها و ادیان و حیانی و غیر حیانی وجود دارد و این بحثی جهانی است و چیزی که باید مورد توجه اندیشمندان و نویسندگان قرار بگیرد این است که اعتقاد به ظهور در تشیع این‌گونه است که انقلاب حضرت مهدی (ع) ادامه نهضت پیامبران و آموزه‌های رهایی‌بخش اهل بیت (ع) است در حالی که در برخی از ادیان و مکتب‌های دیگر، مبحث «ظهور منجی» تحت تفکرات نژادپرستی و تمامیت‌خواهی تحریف شده است و منجی جهان از دیدگاه آنها قرار است باعث برتری نژادی شود؟ تفاوت اصلی ظهور و منجی در عقاید ما شیعیان را بر سایر ادیان در چه می‌دانید؟؟ اساس ظهور حضرت مهدی (ع) آزادی، عدالت اجتماعی و برقراری الفت و محبت بین همه انسان‌های جهان در کنار مبارزه با مخالفان آزادی و عدالت اجتماعی است. در کتاب ارزشمند غیبت «نعمانی» داریم که حضرت مهدی (ع) در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان مسلمانان با قرآن حکم می‌کند و اموال از داخل و خارج زمین نزد او گرد آمده و انباشته می‌شود و سپس به مردم می‌گوید بیاید آنچه می‌خواهید بگیرید؛ این چیزی است که به خاطر آن خویشاوندی را بریدید و خون‌های ناحق ریختید و برایش آنچه را خداوند تحریم فرموده بود مرتکب شدید. و او زمین

را از عدالت و برابری و نور پر می‌کند؟ نویسنده‌گان در آثار ادبی، دوران پس از ظهور را چگونه باید معرفی کنند، اصولاً اهداف ظهور و مهدویت چگونه در جامعه تجلی می‌یابد؟ با نگرشی به دو کتاب غیبت نعمانی اثر محمد بن ابراهیم نعمانی در قرن ۴ هجری و همچنین روایات آمده در کتاب المهدی اثر «سید صدرالدین صدر» درباره ویژگی‌های لشکر امام زمان (ع) روشن می‌شود که سپاه امام زمان (ع) برخلاف تبلیغات گسترده دشمنان اسلام و تشیع، پیام آور خشونت و عامل خونریزی‌های بی‌رحمانه نیست. احادیث معتبری داریم که نشان می‌دهد یاران امام زمان (ع) از بهترین مردمان هستند. روایتی داریم که در آن مردم به وسیله حضرت مهدی (ع) از فتنه‌ها نجات پیدا می‌کنند، همچنانکه به وسیله آموزه‌های پیامبران از شرک نجات یافتند. خدا به وسیله مهدی (ع) بعد از عدالت فتنه دل‌های آنان را الفت می‌دهد همانطور که پس از عداوت کفر به وسیله پیامبران در دل آنها الفت ایجاد کرد. همچنین درباره یاران امام زمان (ع) داریم که آنها کسی را به ناحق نمی‌کشند، هتک حرمت نمی‌کنند، ناسزا نمی‌گویند، خلف وعده نمی‌کنند، به مکر و حيله متوسل نمی‌شوند، شکست خورده را تعقیب نمی‌کنند و ... زیرا آنان برای پیکار با ظالمان و مخالفان عدالت اجتماعی و آزادی می‌آیند و تردیدی نیست که دست به ظلم و ستمگری نمی‌زنند. به هر روی، دوران پس از ظهور را باید بر اساس روایات و آنچه عقل استدلال می‌کند، روزگاری پر از مهر و محبت میان انسان‌ها و آزادی و عدالت اجتماعی و برابری و برادری نشان داد. چنان که در دوران انتظار باید منتظر واقعی را عاشق صلح و آشتی نشان داد، زیرا عاشق اهل بیت (ع)، عاشق بشریت و صلح بین همه انسان‌هاست و منتظر واقعی نمی‌تواند رباخوار، فریبکار، حسود و حریص باشد و نسبت به رنج و سختی انسان‌های دیگر بی‌تفاوت باشد. انسانی که قلبی پر از کینه و حسد و خشم نسبت به برادران خود دارد نمی‌تواند خود را از یاران امام زمان (ع) بداند. عاشق حضرت ولی عصر (ع) که آرزوی دیدار و درک حضرت را دارد، به همه انسان‌ها عشق می‌ورزد زیرا که آموزه اصلی پیامبران توحیدی، پرستش خدای یکتاست و پرستش خدای یکتا عشق به انسان‌ها را به دنبال دارد. از همین روست که سعدی شیرازی می‌گوید: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست؟ و سخن آخر؟ خوشبختانه نویسندگان بسیار خوبی در موضوع انتظار فرج حضرت (ع) فعالیت می‌کنند بسیاری از نویسندگان از من بهتر می‌نویسند و از آنها انتظار می‌رود که درباره انقلاب حضرت مهدی (ع) و [موضوع] انتظار بیشتر کار کنند. پی‌نوشت؟: برگرفته از روزنامه جام‌جم، ویژه‌نامه دیدار، ۲۸ شهریور ۱۳۸۴.

از توحیدشناسی تا امام‌شناسی

سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی اشاره: حکیم متأله، آیت‌الله جوادی آملی، طی بیانات مهمی در دفتر مقام معظم رهبری (در قم)، معرفت امامت و مهدویت را منوط به معرفت نبوت و رسالت بالأخص خاتمیت دانستند. ایشان در ابتدای سخنان خود تصریح کردند: جریان مهدویت هرگز روشن نمی‌شود، مگر در ظل شناخت خاتمیت؛ و معنای خاتمیت هرگز معلوم نمی‌شود، مگر در سایه توحید؛ یعنی جریان علم و معرفت همان جریان عین و وجود است. بنابراین همان‌طوری که در نشئه هستی، امامت در سایه نبوت پدید می‌آید و نبوت در سایه الوهیت شکل می‌گیرد، از نظر معرفتی هم بشرح ایضاً؛ لذا معرفت امام مهدی (عج) و مهدویت روشن نمی‌شود، مگر بعد از روشن شدن معنای نبوت و رسالت؛ و بالأخص خاتمیت؛ و معنای رسالت و نبوت هم روشن نمی‌شود، مگر بعد از معرفت توحید. به همین جهت است که وجود مبارک امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال زراره در مورد وظایف منتظران در عصر غیبت، به خواندن دعای شریف «اللهم عرّفنی نفسک فانّک إن لم تعرّفنی نفسک لم أعرف رسولک...»^۱ تأکید فرمودند. معظم‌له در ادامه به تبیین و تفسیر این دعای شریف پرداخته و خاطر نشان نمودند: دعای «اللهم عرّفنی نفسک...» با دعای «اللهم کن لولیک الحجة...» از آسمان تا زمین فرق دارد. آن دعا برای حفظ، نصرت، دوام و بقا است، اما این دعا معرفتی است با برهان و استدلال. تأثیر علمی این دعا با آن فرق می‌کند؛ این دعا به انسان قدرت تشخیص می‌دهد که بین غدیر و سقیفه، بین انسان‌محوری و حق

محوری فرق بگذارد. سرّ این که لحن دعا از نبی به رسول منتقل شده، این است که انبیاء دارای دو سمت می‌باشند که جهت ارتباطشان با خدا، مقام نبوت است و جهت گزارش با مردم که خبریابی و نبأیابی است، مقام رسالت می‌باشد؛ لذا هر کس رسول است، آلاً و لابد نبی هم هست، اما ممکن است نبی باشد ولی رسول نباشد؛ نظیر بعضی از انبیایی که قلمرو رسالتشان مربوط به آنها بود و اینکه حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: «لا نبی بعدی»؛ برای آن است که اگر نبی، نفی شد، یقیناً رسول هم نفی می‌شود؛ ولی اگر رسول نفی شود، ممکن است نبی نفی نشود؛ طبق این بیان اگر کسی خدا را نشناخت، ممکن نیست پیامبرشناس شود. ایشان در بخش دیگری از بیانات خود به تبیین فراز بعدی دعای معروف امام صادق (ع) در پاسخ به زواره، «اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تَعْرِفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ»، پرداخته و خاطر نشان ساختند: در این بخش از دعا، معرفت حجت و امام عصر (عج) منوط به معرفت رسول گرامی اسلام (ص) شده است. چون، امام «خليفة الرسول» است، نه «وكيل الناس». و بنابراین امامت شناخته نمی‌شود مگر با معرفت رسالت. بنابراین آنهایی که رسول (ص) را نشناختند، فکر کردند که کارشان با سقیفه حل می‌شود و رهبری می‌خواهند که فقط زندگی دنیایی‌شان را تأمین کند. این اندیشه که با آرای مردم حل می‌شود، همان مردم‌سالاری است نه مردم‌سالاری دینی. پس آنچه را مردم براساس انسان محوری و مردم‌سالاری انتخاب کردند و به آن رأی دادند، محصول سقیفه است نه غدیر؛ محصول غدیر چیزی است که پیامبر (ص) ابلاغ فرمودند: هر کس من ولی و نبی او هستم و بر او و ولایت دارم، به استثنای نبوت، ولایت من نصیب علی بن ابیطالب است، باذن الله. بنابراین امام هر عصری خليفة الرسول است و خلیفه هم بدون مستخلف عنه شناخته نمی‌شود. وجود مبارک حضرت خاتم‌الأوصیاء، مهدی موجود موعود (عج)، هم خلیفه ائمه گذشته است و هم خليفة الرسول و هم خليفة الله؛ که با حفظ مراتب می‌شود سلسله‌الذهب. پس هر کس پیامبر (ص) و ائمه (ع) قبلی را نشناخت، مهدی‌شناس نخواهد شد. حضرت آیت‌الله جوادی آملی افزودند: جریان خاتمیت، امامت و نبوت، نظیر مسئله توحید است؛ یعنی همان‌طوری که معنای «لا إله إلا الله» این است که یک خدا در عالم هست، بود و خواهد بود و غیر از خدای فطرت‌پذیر، دل‌پذیر، معقول و مقبول، خدای دیگری نیست، معنای خاتمیت هم نفی ما عدا نیست، بلکه نفی ما عدا است در جمله سلبیه؛ و اثبات استمرار و دوام است در جمله موجهه؛ یعنی بعد از پیامبر خاتم، پیامبری نمی‌آید و او هم چنان نبی الهی است الی یوم القیامه. در مسئله مهدویت هم این چنین است، یعنی بعد از خاتم‌الأوصیاء، وجود مبارک امام موجود و موعود منتظر (عج)، امام دیگری غیر از او نیست و امامت آن حضرت (ع) هم تا ظهور ایشان انقراض عالم مستمر است. معظم له با اشاره به وظایف انبیاء و اولیای الهی در هدایت و رشد بندگان خدا، یادآور شدند: معنای خاتمیت این است که انبیای الهی از آدم تا خاتم، تلاش و کوشش کردند که جامعه بشری را به رشد و بالندگی برسانند و ذخائر عقول آنها را شکوفا نمایند. آن‌گونه که حضرت امیر (ع) در خطبه اول نهج‌البلاغه در وصف انبیای الهی بازگو فرموده‌اند: «بئیر لهم دفائن العقول»؛ البته یک سری علوم است که انسان با حوزه و دانشگاه آمدن یاد می‌گیرد که در سوره مبارکه نحل مشخص شده است: «و الله أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئاً»؛ اما یک سلسله علوم است که در نهان‌مان نهادینه شده است که تبدیل‌ناپذیر است و ما را با آن علوم آفریدند؛ که فرمود: «فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله» ۳ و «و نفس و ما سواها فألهمها فجورها و تقویها» ۴ با این وصف مشخص می‌شود که ما با علوم میزبان خلق شده‌ایم، نه با علوم مهمان؛ بنابراین تلاش حوزویان و دانشگاهیان باید این باشد که چیزی فراهم کنند که صاحب‌خانه را از خانه بیرون نکنند و اگر علم کسی - از حوزه و دانشگاه - با علم صاحب‌خانه هماهنگ باشد، عالم ربّانی است، «و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس»؛ ۵ در این صورت نه تاریکی می‌طلبد و نه راه کسی را تنگ و تاریک می‌کند. اما اگر علوم از بیرون به عنوان مهاجم و غارت‌گر وارد شدند و صاحب‌خانه را دستگیر و زنده به گور کردند و روی قبر او کاخی ساختند، چنین عالمی یا نحلّه آفرین است و یا بلای جامعه خواهد شد. شما ملاحظه بفرمایید، ملل را انبیاء آوردند اما در مقابل، علمایی که علم حوزوی و دانشگاهیشان ناهماهنگ با علم درونشان بود، نحل آوردند؛ و این همه منحول‌ها، مجهول‌ها، جعلیات و مذاهب گوناگون، محصول

کارشان شد؛ که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «کم من عقلٍ أُسیر تحت هویِ أميرٍ»؛ این گونه افراد، عالمان متهتکی هستند که جاهلانه عمل می‌کنند و مصداق «قد خاب من دساها» می‌باشند. اینکه می‌بینید همین که چهار کلمه درس یاد گرفتند، سینه و جب می‌کنند و می‌گویند: یک وجب سینه و این همه علم! برای همان است. این گونه افراد مسلح نیستند؛ چون اسلحه انسان وارسته اشک و ناله است «و سلاحه البكاء»؛ لذا کسی که اهل اشک و ناله نیست اگر عالم شود، نحله آور است و اگر مسئول دولت شود، غارت گریت المال خواهد شد. حضرت آیت‌الله جوادی آملی در پایان تصریح کردند: بنابراین کسی که به بیچارگی خود پی نبرد و اهل دعا و نماز شب نباشد، با چهار کلمه سواد و چهار تا مقام از جا در می‌رود؛ اما همه پیامبران از آدم تا خاتم آمدند تا این دفرینه و گنجینه‌های عقل و غریزه‌ها و ... را کنار بزنند و آن زنده به گور شده‌ها را احیاء و شکوفا نمایند تا انقلاب فرهنگی ایجاد کنند. آن وقت عقل شکوفا شده در برابر این عقل می‌تواند قواعد خود را الی یوم القیامه اثبات کند و در این صورت نیازی به نبی دیگر نمی‌باشد. با این بیان دیگر نمی‌توان گفت که دموکراسی ما با تشیع، نبوت، مهدویت و با اسلام سازگار نیست؛ چون اگر مرز این دموکراسی و حقوق انسان‌ها مشخص شود خواهید دید که چیزی نیست که اسلام مشخص نکرده باشد؛ و اگر بگویید دموکراسی چیزی است که در اسلام به آن اشاره نشده است، در این صورت شما با توحید مشکل دارید؛ یعنی «لا اله الا الله و الغرب و الشرق»، که همان تلبیه جهالت است که می‌گفتند: «لا شریک إلا لک تملک و ما ملک». به هر تقدیر، وظیفه ما است که در عصر غیبت توحیدشناس خوبی باشیم تا در سایه او نبی‌شناس خوبی باشیم و در سایه او امام‌شناس خوبی باشیم؛ خاتم النبوه را خوب بشناسیم تا در ظل او خاتم الولاویه را خوب بشناسیم. پی‌نوشت‌ها؟: به نقل از: هفته نامه افق حوزه، سال چهارم، شماره ۴۶، دوشنبه ۲۵ مهر ۱۳۸۴. ۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶. ح ۷۰ و ۷۱، متن کامل این روایت چنین است: «قال زرارۃ: فقلت: جعلت فداک؛ فإن أدركت ذلك الزمان فأی شیء أعمل؟ قال: یا زرارۃ إن أدركت ذلك الزمان فألزم هذا الدعاء: «اللهم عرّفنی نفسک، فإنک إن لم تعرّفنی نفسک لم أعرف نبیک، اللهم عرّفنی رسولک فإنک إن لم تعرّفنی رسولک لم أعرف حجّک، اللهم عرّفنی حجّک فإنک إن لم تعرّفنی حجّک ضللت عن دینی». همچنین ر.ک: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، شایان ذکر است که شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین این دعا را از عثمان بن سعید عمری نایب اول امام زمان (ع) نقل کرده است (ج ۲، ص ۵۱۲، ح ۴۳). ۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۷۸. ۳. سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰. ۴. سوره شمس (۹۱)، آیه ۷ و ۸. ۵. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۲. ۶. نهج البلاغه (صبحی صالح) کلمات قصار، ش ۲۱۱.

حیات بخش‌تر از آب

خداوند عزوجل امام را رکن زمین قرار داد تا زمین اهل خود را نلرزاند و او را ستون پایدار اسلام و پاسدار راه هدایت قرار داد تا دین از میان نرود. همه عالم هستی به درستی و پاکی او استوار است؛ چرا که «خداوند به واسطه حضور او و به میمنت پاکی او عذاب را از خاک‌نشینان برمی‌دارد. امامی روشنگر و پارسا در گذرگاه پر خطر دنیا، در پیچ واپیچ پر فتنه و فریب آن، در تاریکی و ظلمت جهل و نادانی و در میان همه ناپیدایی‌های راه و بیراهه، اگر نبود امامی که راه را بنماید، بیراهه را زینهار دهد و خطرها را واگو کند، از پرتگاه‌ها بگوید و شیوه سالم ماندن را بیاموزد، چه کسی به هدف راه می‌یافت؟ کدام مسافر به مقصد راه می‌حست؟ کدام بنده به کمال آسمانی خود می‌رسید؟ اگر راهنما و راهبری با کمال نباشد، یقیناً پیمودن این راه بسیار دشوار و طاقت‌فرسا خواهد بود. و مولای من، امام من، مهدی موعود (ع) همان راهنمای روشنگر دانایی است که به مدد دست‌های مهربانش هدایت می‌شوم، پس سلام، سلام بر او و بر اجداد او: سلام بر آنان که راهنمایان طریق هدایتند و چراغ‌های روشنی‌بخش تاریکی‌ها، پرچمداران علم و دانایی‌اند و برترین صاحبان عقل و خرد، سلام بر آنان که به بهترین و نکوتری کارها ره می‌نمایند و خود، برترین حجت خدا بر اهل دنیا و آخرتند. ۱. روح خلقت امام، نه فقط راهنمای راه راست و زینهارده بیراهه، نه تنها علم علم است و پرچمدار

دانایی و نه فقط مظهر خوبی است و نمونه‌ای از انسان کامل، بلکه او دریچه فیض خداست، واسطه‌ای است میان بنده و معبود، وجودی پاک و بی‌آلایش و سراسر خوبی که عالم هستی به بهانه بودن او، به یمن حضور او و به خاطر او آفریده شده است. خالق هستی، آفرینش را با او آغاز می‌کند و با او پایان می‌دهد. باران رحمت به واسطه حضور او فرو می‌ریزد و آسمان به ستون وجود او بر پا می‌ماند که «اگر نبود امام و حجت خدا بر زمین، هر آینه زمین اهلش را فرو می‌برد.»^۲ همه عالم هستی به درستی و پاکی او استوار است؛ چرا که «خداوند به واسطه حضور او و به میمنت پاکی او عذاب را از خاک نشینان برمی‌دارد.»^۳ امام، واسطه فیض خداست، آبشاری است که رحمت خدا از پهنای وجودش بر خلق فرو می‌بارد و پنجره‌ای که نور الهی از درون آن بر عالم خاک فرو می‌تابد. او نه فقط مایه حیات روح^۴ و زنده ماندن معنوی انسان است، بلکه حیات جسمانی انسان و حیات همه خلقت نیز وابسته به حضور پاک اوست. پس سلام بر او که باران رحمت حق است بر عالم خاک. راهنمای آسمان اگر مسافر راهی باشی، از چه آغاز می‌کنی؟ ابتدا به چه می‌اندیشی؟ از که مدد می‌گیری؟ هر مسافری در آغاز باید بداند که مسافر چه مقصدی است و کدام راه او را به مقصد می‌رساند؟ تو نیز باید بدانی که کدام راه، راه رسیدن به مقصد است و کدام راه از هدف دورت می‌کند؟ نزدیک‌ترین، بی‌خطرترین و زیباترین راه را باید برگزینی. راهنمایی باید راه را به تو که هنوز در آغاز راهی نشان دهد؛ راهنمایی که راه را بشناسد، راه را رفته و به هدف رسیده باشد. راهنمایی که بتواند راه را آنگونه که باید و شاید به تو بنمایاند و من و تو برای پیمودن راهی کوتاه در زمین، در پی راهنماییم و حال آنکه با راه‌های آسمان ناآشنا تریم^۵ تا راه‌های زمین و درباره هدف آسمانی مان نادان‌تریم تا اهداف زمینی مان. پس به راهنمای آسمانی نیازمندیم تا راه رسیدن به کمال را نشان مان بدهد و هدف آمدن مان را به ما بنماید و او، خورشیدی است که در همه حال از پس ابر غیبت نظاره گر اعمال من و توست و مایه هدایت مان. کشتی نجات دنیا گردابی است فرو برنده، غرقابه‌ای است هلاکت‌بار، دریایی است مواج با موج‌های سهمگین و خروشان و تو، اگر به دنبال راه نجاتی و در اندیشه سالم ماندن و در امان بودن، باید که بر کشتی امنی سوار شوی؛ کشتی امن و محکمی که به موج سهمگین دریا شکسته نشود، کشتی امنی که سکندارش ناخدایی کارآزموده و متبحر باشد و کشتی امنی که نشکند، گم نشود، واژگون نشود، به گرداب نیفتد و اسیر توفان نگردد. رسول خدا(ص) می‌فرماید: مثل خاندان من، مثل کشتی نوح است؛ هر که بر آن سوار شود، نجات یابد و هر که از آن باز ماند، هلاک گردد. اینک این تو و این کشتی نوح که همواره در میان دریای مواج دنیا تکیه‌گاهی امن و آرام بوده و هست. اگر بر این کشتی سوار شوی و به جرگه یاران امام زمانت پیوندی و چنان که او بپسندد و چنان باشی که او بخواهد و آن‌گونه که او تو را دریابد؛ زهی سعادت که تو از نجات یافتگانی. در پی پیشوا همه ما روزی گرد خواهیم آمد. همه انسان‌هایی که از ابتدای خلقت انسان تا آخرین روز حیات او، قدم بر این کره خاکی نهاده‌اند، روزی در جایی گرد خواهند آمد و میزانی بر پا خواهد شد و مردم گروه‌گروه و دسته‌دسته، در محضر عدالت حاضر خواهند شد. هر دسته‌ای با پیشوای خود و هر گروهی با امام خود فرا خوانده خواهد شد. ۶ از سوی خدای بزرگ ندا آید که هر کس در سرای دنیا به امامی اقتدا کرده است، باید در پی او به همان جا رود که او را می‌برند. ۷ رهبری، به راه راست فرا خوانده است و پیروانش او را لیبیک گفته‌اند و در روز قیامت همچنان در پی او به بهشت راه خواهند یافت و پیشوایی، مردم را به گمراهی خوانده است و پیروانش که به دعوت او پاسخ گفته‌اند، در دوزخ فرو خواهند رفت. ۸ این همان سخن خداست که فرمود: گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ. ۹ زهی سعادت یاران مهدی(ع) که او را به پیشوایی خود برگزیده‌اند و پیرو واقعی او شده‌اند و به راهی که او نموده است، رفته‌اند. آنان به جایگاهی خواهند رسید که شایسته آنند و به وادی رحمتی راه خواهند یافت که سزاوار یاران آن امام همام است. تمام چشم‌های منتظر تو را نه تنها من چشم در راهم و آمدنت را نه فقط من به انتظار نشسته‌ام که تو خورشید روشن عدالتی، آینه تمام‌نمای حقیقتی، کفه برنده حقی و تو همانی که آیات به نوید آمدنت آمده‌اند: «بلکه ما حق را بر باطل می‌افکنیم تا آن را در هم بشکافد و باطل را نابود گرداند و آن زمان باطل، از بین رفته و باطل‌شدنی است.»^{۱۰} آری تو طلوع خورشید عدالتی و طلوع

خورشید عدالت را همه انسان‌های ستم‌دیده و همه چشم‌های شیفته نور، انتظار می‌کشند. روز پیروزی حق بر باطل را همه صاحبان خرد و اندیشه چشم در راهند. این ستم آغاز شده از اعماق تاریخ، تا ابد پیش نخواهد رفت. این همه ظلم و سلطه جهل و نادانی، پایدار نخواهد ماند. خدای عالم و آفریدگار هستی بر این اراده فرموده است که خوبان و صالحان میراث‌دار جهان باشند: خدا به کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دهند، وعده داده است که آنان را در زمین خلافت بخشد، چنان که پیشینیان آنان را خلافت بخشید و دینی را که بر ایشان پسندیده است، برقرار سازد و ترس و هراس را به آرامش و امنیت بدل کند، در حالی که تنها مرا بپرستند. ۱۱ یگانه اراده مطلق در عالم هستی، به ستم‌دیدگان و مظلومان نوید غلبه و پیروزی می‌دهد و می‌فرماید: ما می‌خواهیم بر مستضعفین زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان مردم و وارثان زمین قرار دهیم. ۱۲ انتظار تحقق چنین بشارتی همه شانه‌های خم شده زیر بار ظلم و ستم را امید می‌بخشد و همه چشم‌های به اشک نشسته از غم رنجوری و ستم‌دیدگی را به نقطه‌ای روشن در آینده خیره می‌سازد. چیزی زنده‌تر از آب آب را دیده‌ای که چگونه به تن خاک حیات می‌دواند و خاک مرده را زندگی می‌بخشد؟ زلالی آب، حیات را زمزمه می‌کند. ریزشش نوای زندگی می‌دهد. گویی صدای آب، زنده‌ترین صدای دنیایی است. کجای این خاک، حیاتی بدون آب دیده‌ای؟ اصلاً کجا می‌توانی بدون آب، حیات را تصور کنی؟ با این وجود، بودن همه چیزهای زنده و غیرزنده و هستی این عالم به چیزی زلال‌تر از آب، حیات‌بخش‌تر از آن و زنده‌تر از آن وابسته است. جاری زلالی از وجود که بنای استوار هستی به اراده حق، بر او تکیه زده و حضور و پایداری جهان به امر خدا به حضور پر نور او وابسته شده است. وجودی روشن و روشنی‌بخش که اگر نباشد، زمین در هم فرو ریزد. ۱۳ و اگر لحظه‌ای عالم خاک از وجودش محروم ماند، زمین ساکنان خود را چنان در هم و پریشان کند که دریا با ساکنانش چنان می‌کند. ۱۴ این وجود روشن، وجود امام و حجت خداست، وجودی که بر اساس لطف الهی بر عالم خاک عطا شد تا واسطه فیض خدا باشد در عالم ناسوت و محوری باشد برای تکیه عالمی به او. خداوند عزوجل امام را رکن زمین قرار داد تا زمین اهل خود را نلرزاند و او را ستون پایدار اسلام و پاسدار راه هدایت قرار داد تا دین از میان نرود. ۱۵ آری، امام همیشه هست، حتی اگر چون خورشیدی از پس پرده غیبت به هستی نور بپاشد و زنده‌اش بدارد. خورشید می‌آید سرمای کشنده جهل و غفلت و بیداد را تاب بیاور. امید را از دست مده. دلت را بگو که نشکند، نلرزد و به تیرگی نومیدی ننشیند. سرما اگر هست، تاریکی اگر هست، ستم و بیداد و جهالت و غفلت اگر هست، با این حال کوتاه و رفتنی است. خورشید می‌آید و از پس پرده‌های تیره غیبت ظهور می‌کند. او می‌آید، درست در آن لحظه که جهان پر از تاریکی ستم و بیداد است و تو هنوز در میان تاریکی، نور امید به آمدنش را در دلت روشن نگاه داشته‌ای. او می‌آید: در روزگاری که آدمیان به اختلاف و تزلزل افتند و زمین از جور و ستم لبریز شود، می‌آید و گیتی را از عدل و داد آکنده می‌سازد. ۱۶ در تاریکی غیبت خورشید، پایداری در دین از خرد کردن خار مغیلان با دست در شب تیره سخت‌تر از نگهداشتن آتش در کف دشوارتر است. ۱۷ آری، سخت است، ولی شیرین و آن که این دشواری را بر خود آسان کند و در دین پایدار بماند، چراغ روشنی است در تاریکی که خدا او را از هر فتنه غبارآلود و تیره، رهایی می‌بخشد. ۱۸ پس بمان، سرما و تاریکی را تاب بیاور و دلت را بگو که نشکند، فرو نریزد و استوار و پایدار به انتظار ظهور خورشید بماند. طعم تازه انتظار طلوع خورشید، همیشه شیرین است و جذاب و همیشه امیدبخش است و نشاط‌آور، همیشه دل‌پذیر است و روح‌افزا، ولی گاهی این انتظار طعمی تازه می‌گیرد. آن‌گاه که تو شبی تیره و تار را در بیابانی پر خطر و پر آشوب، در سرما و وحشت گذرانده باشی، طلوع خورشید برایت فقط شیرین و نشاط‌آور و روح‌افزا نیست، بلکه مایه حیات است، یگانه امید زنده ماندن است؛ آخرین بارقه زندگی است. اینجا انتظار، رنگ و بوی دیگری می‌گیرد، همه وجود تو انتظار می‌شود و تو فقط به آمدن خورشید می‌اندیشی و دیگر هیچ. تنها تصویر زنده و روشن در دلت، تصویر این طلوع است و یگانه آرزوی تو، رسیدن موعد این طلوع و اکنون انتظار خورشید است که تو را زنده می‌دارد و پایداریات می‌بخشد. و حال، من و تو در بیابان پر فتنه دنیا، در تاریکی جهل و غفلت کشنده و در سرمای ستم و بیداد، در انتظار خورشید عدالتیم و این

انتظار، طلوع آن خورشید است که ما را پایداری و استقامت می‌بخشد و در راه دین، زنده‌مان می‌دارد و از همین روست که امام سجاد(ع) می‌فرماید: انتظار فرج، خود، بزرگ‌ترین گشایش است. ۱۹. و حضرت موسی کاظم(ع) نیز می‌فرماید: انتظار فرج، نشانه فرج و گشایش است. ۲۰. استوار بر دین خدایا! زمین تنگ و آسمان تاریک است. دست‌هایمان از دامن باران رحمت محروم مانده و چشم‌هایمان در حرمان عنایت خورشید امامت، نزدیک است که به تاریکی خو کند. الهی! مگذار که از درک باران رحمت تهی دست بمانیم و معواه که در طولانی‌ترین روزهای غیبت خورشید به تاریکی گراییم. خدایا! با دلی سرشار از ایمان به تو و پر از امید به آخرین حجت تو، دست به سوی تو برمی‌آوریم و از میان همه تاریکی‌ها، دردمندی‌ها و گم‌گشتگی‌ها تو را صدا می‌زنیم. خدایا! تا لحظه ناب ظهور خورشید، دل‌هامان را از ایمان و امید روشن بدار، ابرهای تیره غیبت را به نسیم رحمت بران و چهره خورشید را هویدا کن! یا الله، یا رحمن، یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک. ۲۱. خدایا، بخشایشگر، مهربان و ای دگرگون‌ساز دل‌ها، دل مرا بر دینت استوار ساز. منیره زارعان پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از: گنجینه، انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، شماره ۵۴، مهر ۱۳۸۴. ۱. قسمتی از زیارت جامعه کبیره. ۲. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، روایت ۸۲۱. ۳. همان، روایت ۸۱۱. ۴. همان، روایت ۹۲۴. ۵. همان، روایت ۸۰۹. ۶. سوره اسرا (۱۷)، آیه ۷۱. ۷. محمد محمدی ری‌شهری، روایت ۸۲۶. ۸. همان، روایت ۸۲۹. ۹. همان. ۱۰. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۱۸. ۱۱. سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵. ۱۲. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵. ۱۳. محمد محمدی ری‌شهری، روایت ۸۲۱. ۱۴. همان، روایت ۸۲۲. ۱۵. همان، روایت ۸۲۳. ۱۶. همان، روایت ۱۱۶۳. ۱۷. همان، روایت ۱۱۸۱. ۱۸. همان. ۱۹. همان، روایت ۱۱۹۶. ۲۰. همان، روایت ۱۱۹۷. ۲۱. همان، روایت ۱۱۸۷.

حکایت ناکفته کریستف کلمب

نصیر صاحب خلق هر چند که در تاریخ مشهور مرسوم و فیلم‌ها و کتاب‌های متعددی که درباره «کریستف کلمب» ساخته و نوشته شده، او را به عنوان یک «مسیونر مسیحی» معرفی کرده‌اند، ولی در حقیقت کریستف کلمب یک یهودی بوده است. «دیوید ایچورن» نویسنده یهودی، در این باره می‌گوید: نه نام حقیقی او «کلمبوس ۲» و نه یک ایتالیایی متولد «ژنو» بوده بلکه نام حقیقی او «جان کولن ۳» بود که در نزدیکی‌های شهر «پانته ودر» ۴ در اسپانیا به دنیا آمده بود و او در واقع یک یهودی اسپانیایی بوده است. ۵. بخش‌هایی از مقاله‌ای که تحت عنوان «آیا کریستف کلمب حقیقتاً یک یهودی بود؟» ۶ به قلم «دالیا سایه ۷» که در روزنامه «شالوم» ارگان یهودیان ترکیه در این رابطه بیان شده بسیار قابل ملاحظه است: نکته مهم این است که در گوشه سمت چپ بالای کلیه نامه‌هایی که کلمب برای خانواده خود ارسال می‌داشت مونوگرامی به چشم می‌خورد که مفهوم آن پنجاه سال قبل توسط «موريس دیوید» ۸ کشف شد. این مونوگرام از دو حرف تشکیل شده است، که هر یهودی آنرا در بالای تمامی نوشته‌های خود می‌نوشت. این دو حرف عبارت بودند از دو کلمه «Beth» و «ha»: که امروزه معلوم شده که بر عبارت «ezrat ha cham Be» و یا «Baruch chem» (یعنی مقدس است خداوند یهود) دلالت دارد. نکته دیگری که ثابت می‌کند، او یک یهودی پنهان‌کار بوده نحوه نگهداشتن دست چپ خود (به صورت پنجه باز بر روی قفسه سینه سمت راست) در تصاویر و تابلوهای اوست. این عمل اقدام رمزآلودی بود که «مارانو» ۹ها جهت شناسایی یکدیگر به کار می‌بردند... حالا دیگر زمان آن فرا رسیده که هویت حقیقی این کاشف بزرگ اعلام گردد: کریستف کلمب سفاراد. دیگر می‌توانیم او را معرفی نماییم او پسر عموی بزرگ ما در آمریکاست. ۱۰. این نشریه در شماره دیگر خود، ضمن معرفی کتاب نوشته «سارالیوویچی ۱۱» با عنوان: آیا کریستف کلمب یک یهودی بود؟ کتاب «ماریانه ماهن لوت ۱۲»: جریان‌های تاریخی کریستف کلمب ۱۳ و کتاب «ام. کایسرلینگ ۱۴»: مشارکت یهودیان در کشف سرزمین‌های اسپانیا و پرتغال ۱۵ برای معرفی کلمب می‌نویسد: آیا کلمب یک یهودی بود؟ امروزه [نظریه یهودی بودن او] از مسلمات تاریخی به شمار می‌رود؛ از جمله دلایل محکم و غیرقابل مناقشه در این رابطه، نامه‌ای است که از سوی راهب «هرناندود

تالاورا» ۱۶ چند روز قبل از آغاز سفر کلمب برای ملکه «ایزابلا» نوشته شده است. تالاورا در این نامه ملتسمانه خواستار جلوگیری از اعزام فردی بیگانه (خارجی) که تحت تأثیر نفوس شیطان است، به این مأموریت پر ماجرا می‌شود. راهب چنین ادامه می‌دهد: اگر روح القدس خواستار باز شدن پای فرزندان خود به دریا‌های ناشناخته بود، جهت انجام این کار، منتظر فردی مجهول‌الهویه و خارجی نمی‌شد. اگرچه احساسات ضد یهودی راهب در سطور یاد شده چندان واضح و شفاف نیست، اما این احساسات را می‌توان در سطور بعدی نامه او به وضوح و روشنی مشاهده کرد: من مفهوم و تعبیر خواب و رؤیایی را که راهب «جین ۱۷ دیده بود در نیافتم، چگونه ممکن است که در نتیجه این سفر نفرت‌انگیز کلمب، سرزمین‌های مقدس به دست یهودیان بیفتد؟ راهب جین به من گفت که در رؤیای خود «جان باب تیست» مقدس را دیده است و او در خواب گفته که این سفر کلمب برای یهودیان بسیار با برکت خواهد بود، آنها آرامگاه عیسی ع را به دست خواهند آورد. امروزه نظریه یهودی بودن کلمب که «سیمون ویزنتال ۱۸ و «سارا لیویسی ۱۹ هم در کتاب‌هایشان به نام‌های: «بادبان امید» ۲۰ و «آیا کریستف کلمب یهودی بود؟» مطرح نموده و خیلی جدی از آن دفاع می‌کنند، از سوی بسیاری از مورخان هم مورد تأیید قرار گرفته است و جملگی معتقدند که کاشف آمریکا یک یهودی پنهان کار (تغییر دین داده) بوده است. در اینجا این سؤال به ذهن خطور می‌کند که همکاران و همسفرانی که به همراه کلمب راهی این سفر شدند چه کسانی بودند؟ آیا آنها یهودیانی بودند که از «انگیزاسیون» و سیاست تفتیش عقاید فرار می‌کردند؟ تاریخ هنوز این سر را برای ما فاش نساخته است. تنها چیزی که برای ما مشخص شده این است که در کشتی کلمب هیچ راهب مسیحی وجود نداشته است و تنها مترجمانی با زبان‌های عربی و عبری همراه وی بوده‌اند. ۲۱. علائیم و نمادهای یهودی موجود در امضاهای کلمب به تصریح «لی‌ام فریدمن ۲۲ تاریخ‌نگار یهودی نیز مؤید این مدعاست. به نظر او شکل یک مثلث کامل که برای یهودیان مقدس است و در گورستان‌ها و معابد یهودیان از آن استفاده می‌شود، در تمام امضاهای کلمب مشاهده می‌شود. ۲۳. خانواده کلمب از اعیان یهودیان «کاتالان» ۲۴ در «بارسلونا» بودند. و تاریخ‌نگاران معتقدند خانواده کلمب که در ژنو زندگی می‌کرده و به اسپانیایی سخن می‌گفتند، یهودی بوده‌اند. مجله فرانسوی «م. اینترسه» ۲۵ در شماره اکتبر سال ۱۹۹۱ یادآور می‌شود کلمب یک یهودی به ظاهر تغییر دین داده (کنورسو) ۲۶ ریشه کاتالانی بوده که از کشور خود اخراج شده و پس از آن به صورت پناهنده در ژنو اقامت گزیده بود. تاریخ‌نگار یهودی «م. کایسرلینگ» نیز می‌نویسد: حتی «بیتریک انریکوور» ۲۷ همسر کلمب هم یهودی بود. ۲۸. بدون شک از اثبات صرف یهودی بودن کلمب، مطلب خاصی دستگیرمان نخواهد شد و نکته مهم این است که آیا هویت پنهان داشته شده کلمب در سفری که آغاز نمود نقش داشته یا خیر؟ پاسخ به این سؤال را با استفاده از برخی اطلاعات نشریه «شالوم» به دست خواهیم آورد؛ به نظر «کنسولووارلا ۲۹» کلمب شناس مشهور اسپانیایی: کلمب «عهد عتیق» را از حفظ بوده و چنین چیزی برای یک فرد منسوب به جامعه کاتولیک نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد. احتمالاً بزرگ‌ترین رؤیای این دریانورد نامدار، برپایی و بنای مجدد معبد مقدس بوده است. و این در حالی است که عیسی (ع) را در صورت بنای مجدد معبد لعن نموده است. پی‌نوشت‌ها: ۱.

David M.Eichhorn. ۲. Colombus. ۳. Jancolon. ۴. Pantevedra. ۵. Joys of Jewish Folklore P.۲۹۶, David M.Eichhorn. ۶. Kristof Kolob gercekten bir yahudi midi. ۷. Dalia sayah. ۸. Maurice Salom. ۹. marrano David. ۱۰. Sarah, ۹/۳/۱۹۸۸. ۱۱. Sarah, ۹/۳/۱۹۸۸. ۱۲. Marieanne Mahn lott. ۱۳. Partrait Historique de christophe colomb. ۱۴. M.Kayslerling. ۱۵. The Participation of the jews in the Spanish and porteguess Discoveries. ۱۶. Hernando de Talavera. ۱۷. Jean. ۱۸. Simon wiesenthal. ۱۹. Sara Leibovici. ۲۰. Lavoile de lespoir. ۲۱. Salom ۲۴/۸/۱۹۹۱. ۲۲. Lee M.Friedman. ۲۳. Lee M.Friedman, Jewish proneersand Partiois, the Jewish Publication society of America: pp.۶۵-۶۶. ۱۹۴۲ ۲۴. Katalan. ۲۵.

M.Interesse. ۲۶. Konverso. ۲۷. Beatric. ۲۸. Meyer Kayserling .christop colomb and the .Participation of the Jews , p.۵۵. ۲۹. Consuelo varela

عیسویان در رکاب حضرت حجت (ع)

سید علی کاشفی خوانساری در سال‌های اخیر جریان بنیادگرایی مسیحی رشد چشمگیری داشته است. نحله‌های مختلف فکری و فرقه‌های مذهبی تحت عنوان جریان‌های هزاره‌گرایی، آخرالزمانی، مسیحیت صهیونیستی، پروتستان‌تیزم بنیادگرا و... توجه و تبلیغات خود را به مسائل آخرالزمانی و ظهور مسیح (ع) متمرکز کرده‌اند. اینان با تحلیل‌های مغرضانه‌ای که ارائه می‌کنند، جنگ نهایی خیر و شر یا آرماگدون را جنگ بین اسلام و مسیحیت معرفی می‌کنند. آنان از مسلمانان با نام دجال یا رهبر دشمنان مسیح نام می‌برند. این فرقه‌ها توانسته‌اند رهبری کشورهای هم‌چون ایالت متحده را در دست بگیرند و با تبلیغات وسیع مذهبی، افکار عمومی را برای حضور نظامی در منطقه خاورمیانه اقناع کنند. سال‌ها در ایران نسبت به این جریان و گسترش آن در غرب کم‌توجهی می‌شد، اما در سال‌های اخیر تعدادی از کارشناسان و مطبوعات به طور جدی به پیگیری و تحلیل مبانی و عملکرد این گروه‌ها می‌پردازند و این البته مایه خوشوقتی است. با این حال گمان می‌کنم لاقلاً در میان اقشار جوان و کم‌اطلاع مذهبی این مطالب سبب سوء تفاهمی جدی شده است. مطالب ترجمه و تألیف درباره بنیادگرایی مسیحی سبب شده عده‌ای زیاده‌تر از جوانان مذهبی ما در اثر القانات غریبان باور کنند که در هنگام ظهور، جنگ نهایی میان اسلام و مسیحیت واقع می‌گردد. در حالی که متون دینی و ملاحم به صراحت از اتفاقات دیگری خبر می‌دهند. مطابق اعتقادات ما مسیح (ع) در دوران ظهور به جهان بازمی‌گردد و به امام زمان (ع) اقتدا می‌کند و به همراه پیروانش در رکاب حضرت حجت (ع) به جهاد می‌پردازد. در روایات داریم که مسیحیان از اولین گروه‌هایی هستند که به امام عصر (ع) می‌پیوندند و با او بیعت می‌کنند. بی‌گمان سردمداران گروه‌های بنیادگرای مسیحی افرادی سیاسی و فریبکار هستند که در راستای اهداف استکبار جهانی و صهیونیسم از احساسات و باورهای مردم مذهبی در غرب سوء استفاده می‌کنند. هدف آنان از توجه به مسائل آخرالزمانی پی‌گیری راهبرد سلطه بر جهان، براندازی حکومت‌های دینی و مردمی، دستیابی به منابع عظیم نفت و گاز، تأمین امنیت اسرائیل و موارد دیگری از این دست است. سیاستمداران و مدیران فرهنگی ما باید بکوشند پوشالی بودن تبلیغات این گروه‌ها برای مردم جهان روشن شود و غریبان بدانند که مطابق معارف و باورهای اسلامی، مسلمانان و مسیحیان در پایان تاریخ در کنار هم خواهند بود و جنگی میان مؤمنان و معتقدان به این دو دین صورت نخواهد گرفت، بلکه مسلمانان و مسیحیان واقعی با همه جریان‌های الحادی و انحرافی در اسلام و مسیحیت و کفر و نفاق و ظلم خواهند جنگید. گروندگان به این گروه‌های افراطی نیز دو دسته خواهند شد. یک دسته قلباً با اسلام و شرق دشمنی دارند و در باطن در جستجوی تصرف و تملک جهان بوده‌اند که به دست مبارک سرور نازنینمان به هلاکت خواهند رسید و یا اگر قلباً مؤمن به مسیح (ع) و در پی عدل و نیکی بوده‌اند که در لحظه موعود به سپاه حق خواهند پیوست و رستگار خواهند شد. ان شاء الله الرحمن و نریه قریباً.

هر دو عدالت می‌خواهیم

نامه محمدرضا حکیمی به فیدل کاسترو اشاره: محمدرضا حکیمی نویسنده و متفکر ایرانی چندی پیش نامه‌ای خطاب به رهبر کوبا نوشته است. خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، متن کامل نامه محمدرضا حکیمی به فیدل کاسترو را منتشر کرده است که بخش‌هایی از آن را در زیر می‌خوانید. حضرت عالی‌جناب، فیدل کاسترو، ریاست جمهور محترم کوبا - دام اجلاله - پس از سلام و ادای احترام: برای آن عالی‌جناب، در جهت حمایت از محرومان جهان و حفظ «کرامت انسان» و مقاومت پایدار در برابر استعمارگران و مستکبران جهانی، همواره سلامتی و طول عمر با نشاط و پایداری آرزو می‌کنم و به رجال دولت و ملت نجیب و

مقاوم کوبا - به وسیله آن عالی جناب - سلام می رسانم و برای آنان آرزوهای نیک داریم و از رفیق مجاهد و شجاعان «چه گوارا» به احترام و عظمت یاد می کنم. این جانب از سال‌ها پیش، به شخصیت بارز شما واقف بودم و به دلیل اشتراک حمایت از محروم و مظلوم و ایستادگی در برابر ظالم و غاصب، به آن جناب محبت و علاقه داشتم. خوب است اکنون که مجال سخن گفتن با شما پیش آمده است، این خاطره را نقل کنم: حدود چهل سال پیش، در یک سخنرانی دانشگاهی، این جانب دربارهٔ تعالیم بسیار مهم و انسانی و قاطع اسلام شیعی و دفاع دامن گستر و پرشور و پرژرفای قرآن کریم و پیامبر اکرم و امامان مطهر، از حقوق طبقات مستضعف و مقاومت در حفظ «کرامت‌های انسانی» و ایستادگی در برابر ظالمان و مستکبران و انسانیت سوزان، تا سرحد شهادت، سخن می گفتم و با شور و حرارتی خاص - که ذات این تعالیم به روح من نفوذ می کرد - کلمات را ادا می کردم و از این مقوله سخن می گفتم که: خورشید که - در سراسر کره زمین - بر زندگی‌ها و انسان‌ها می تابد، برای نشر عدالت جهانی و حفظ کرامت انسانی است... نه تقویت ظالمان و گرم کردن فضای زندگی ستم‌آفرینان و انسانیت‌شناسان... و اگر اکنون چنین نیست، باید چنین نبود و کوشیدن و جهاد کردن در راه انسان و عدالت وظیفه‌ای خطیر و بدل‌ناپذیر به شمار آید. به گزارش ایسنا حکیمی در ادامه نامه خود به فیدل کاسترو آورده است: این سخنان را با قاطعیت و استناد به دستوره‌های قرآن و پیشوایان اسلام می گفتم و ارواح شونندگان سخت تحت تأثیر این حقایق متعالی و تعالیم انسانی قرار می گرفت. در یکی از آن روزها، یکی از دانشگاهیان فاضل پس از پایان سخنرانی نزد من آمد و گفت: «ای کاش امروز، آقای فیدل کاسترو، در این محفل حضور می داشتند و این سخنان را می شنیدند و می دیدند که تعالیم دینی ما برای بشریت چه پیام‌هایی دارد و ما با ایشان و مبارزات ایشان، در جهت مبارزه با جهانخواران، با تفاوت‌هایی عمقی، تا چه اندازه وجه اشتراک داریم. با اینکه تعالیم عدالت گستر و انسانیت پرور دینی ما به چهارده قرن پیش و هنگام ظهور اسلام و شکل گرفتن سخنان امام علی (ع) در نهج البلاغه (بزرگ‌ترین منشور دفاع از انسان و کوبیدن محرومیت آفرینی و حرمان) می‌رسد و به نوع اجرایی متکی است که امام علی در حکومت پر مشکل و کوتاه مدت خود، فریاد می‌زند که: تنها شهر «کوفه» را دشمن در اختیار من باقی گذاشته است و در این شهر که من بر پایه دین خدا بر آن حکومت می‌کنم، یک تن مستمند، گرسنه، بیکار، بدون خانه و سامان و مظلوم و محروم به هم نمی‌رسد. و آیا تا کنون، روزی رسیده است که خورشید بر آبادی‌ها و ویرانی‌های جهان بتابد و رئیس حکومتی بتواند صادقانه چنین ادعایی بکند؟ باری، عالی جناب! بدین گونه می‌نگرید، که پیوند انسانی و آرمانی و مبارزاتی ما به ۴۰ سال پیش باز می‌گردد. پس من می‌توانم به خود اجازه دهم که اندکی از وقت گرانبار و حساس شما را با نوشتن این نامه بگیرم. من مصاحبه شما را با کشیش محترم، جناب آقای «فری بتو» خواندم. مصاحبه شما با ایشان، دو بار به زبان فارسی به دست چند نویسنده و ادیب ترجمه شده است. کشیش محترم از شما سؤال‌هایی می‌کند و پاسخ‌هایی می‌شنود. در این مصاحبه، شما از ایشان می‌پرسید: در مسیحیت چه تعالیمی دربارهٔ محرومین و دفاع از آنها و ایستادگی در برابر ظلم دارید؟ جناب فری بتو، چند جمله معدود در پاسخ شما یاد می‌کنند. به هنگام خواندن این کتاب، همواره می‌اندیشیدم، که در «تعالیم اسلامی» (چه آنها که در قرآن کریم آمده است و چه آنها که در سخنان و تعالیم پیامبر اکرم و امامان)، از اینگونه تعالیم و احکام قاطع و موج‌آفرین فراوان رسیده است و جزء تعالیم و احکام اصلی دین اسلام است، که هم از نظر شماره چندان بسیار است، که به چندین جلد کتاب می‌رسد و هم از نظر محتوا، در بلندترین آفاق «فردسازی» و «جامعه‌پذیری» و ضرورت مبارزه و نشر عدالت و آزادی جای دارد و من به نمونه‌هایی در این نامه اشاره خواهم کرد. محمدرضا حکیمی در ادامه نامه خود خاطر نشان ساخته است که در سفر آن عالی جناب به سرزمین ما - چندی پیش - بسیار مشتاق بودم که شما را زیارت کنم، لیکن افسوس که اشتغال‌های مطالعاتی و تحقیقاتی، به همراه بیماری و کمی روزهای ماندن شما در ایران، این توفیق را از من گرفت... و چنین اتفاق افتاد، که پس از بازگشت شما از ایران، از برخی آشنایان شنیدم که آن جناب، در این سفر (و حتی بیشتر نیز، در یکی - دو مورد)، گفته بودند که دوست دارند، از دین اسلام و تعالیم قرآن چیزهایی بدانند. و من شادمان شدم از این روحیه پویا،

و فرصت را برای خود مغتنم شمردم، که ادای وظیفه‌ای کنم و اجابت خواست آن انسان صادق در رفتار خود با مردم و مقاوم در برابر دشمنان عدل و فضیلت و انسان و انسانیت (به ویژه دولت سفاک و تروریست و جهانخوار آمریکا و پشتیبان خبیث‌ترین و کثیف‌ترین جریان‌های تروریستی ...) را بر عهده گیرم. از این رو در نظر گرفتم که دو جلد، از کتاب الحیاء را که به زبان اسپانیولی ترجمه شده است، به حضورتان (از سوی خود و برادرانم، که شریک و همکار من در این تألیف بوده‌اند)، ارسال دارم و به عنوان ادای احترام، نامه‌ای مختصر برایتان بنویسم، لیکن دوستان گفتند نامه اگر قدری مفصل شود و مطالبی در آن ذکر گردد، مناسب‌تر است. الحیاء، دارای دو دوره است، که دوره اول آن در شش جلد، ابتدا به زبان عربی انتشار یافته است، سپس به وسیله مرحوم بزرگوار آقای احمد آرام، به فارسی ترجمه گشته بعد از آن، جلد ۱ و ۲، به زبان اسپانیولی (به وسیله فاضل محترم، آقای محمد معلمی‌زاده) برگردانده شده است، چنانکه جلد ۱ و ۲ به زبان اردو نیز (به وسیله فاضل محترم آقای عابد عسکری) ترجمه و منتشر گشته است. گرچه در همین دو جلد ترجمه شده به زبان شما (که در چهار جلد به چاپ رسیده است و تقدیم می‌شود)، درباره انسان، شناخت، آزادی، عدالت، تفکر و مدنیت متعالی، تعالیم بسیاری آمده است و همه مستند است به دو منبع اصیل شناخت اسلام، یعنی کتاب و سنت (قرآن و حدیث)، به ویژه در دو باب آخر جلد چهارم اسپانیولی که مسائل و موضوعاتی مهم - اگرچه به اختصار - درباره حاکمیت و نسبت آن با توده‌ها، وظیفه آن در برابر توده‌ها و رسانیدن حقوق همه صاحب حقوقان - با کمال احترام - به آنان و رعایت دقیق و کامل محافظت از کرامت انسان، ذکر شده است، لیکن ای کاش جلد ششم آن نیز - به زودی - به اسپانیولی ترجمه گردد و در دسترس شما قرار گیرد، که در آن جلد، بحث‌های خاص و بی‌سابقه‌ای درباره حقوق انسان و شخصیت انسانی و ضرورت اجرای عدالت، تا جایی که فقر از جامعه به کلی ریشه کن گردد. به گزارش ایسنا در ادامه این نامه آمده است: من اکنون - با اجازه شما - وارد مباحث مختصری می‌شوم، که می‌خواهم از سه منبع مهم اسلامی و اسلام‌شناختی برای شما بنگارم. قرآن کریم، احادیث پیامبر اکرم و سخنان امام علی ???... اصولاً اگر بخواهیم همه تعالیم قرآن و اسلام را در دو کلمه خلاصه کنیم، چنین می‌شود: ۱. توحید (خدانشناسی تعقلی)؛ ۲. عدل (ادای حقوق همگان و همگانی). توحید»، یعنی: «تصحیح رابطه انسان با خدا؟». عدل»، یعنی: «تصحیح رابطه انسان با دیگران». و اکنون شما به هر شناخت اسلامی، یا حکم اسلامی (یعنی اسلام از جنبه‌های نظری و جنبه‌های عملی آن) که نگاه کنید، هیچ چیز را خارج از دو موضوع بالا نمی‌بینید و خوب توجه داریم که برای سعادت کامل (یعنی سعادت دنیوی و اخروی، یا به تعبیر دیگر: سعادت فانی و سعادت باقی) انسان، همین دو اصل و رعایت دقیق نظری و عملی آن - در ضمن انواع تربیت‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که باید عملی گردد - کافی و بسنده است. انسان، پس از اعتقاد به خدا و ادای تکلیف نسبت به آفریدگار خویش، در بعد سعادت ابدی کامیاب است و پس از اعتقاد به اهمیت عدالت و اجرای آن (که آزادی معقول نیز در دل آن نهفته است)، در سعادت اجتماعی و رسیدن به زندگی سالم این جهانی به چیزی نیازمند نیست. کدام جامعه‌ای است که در آن به فریاد قرآن، درباره توحید و عدل، ترتیب اثر دهند و از سقوط‌های بزرگ نرهند و به تعالی‌های لازم نرسند؟ و در هر کشور اسلامی و در هر مجتمع اسلامی که دیده شود، وضع جز این است که گفته شد، در آنجا اسم اسلام هست و رسم اسلام (یعنی عمل به احکام اسلام) نیست و درگیری‌ها به نام اسلام است نه برای اسلام. در این گونه اجتماعات، ایمان توحیدی و عمل عدلانی از قوت و قدرت افتاده است و باید - در آنجاها - فریادگرانی، فریاد توحید و عدل سر دهند، تا جامعه‌های خواب را بیدار کنند و حاکمیت‌های غافل را بلرزانند. در رسالت قرآنی، دو مسئله، دو رکن بنیادین است: ۱. تربیت سالم، یعنی «فردسازی» (به منظور جامعه‌سازی)؛ ۲. سیاست عدل، یعنی «جامعه‌پردازی» (به منظور فردسازی). و به طور خلاصه، جامعه قرآنی «جامعه قائم بالقسط» است و حاکمیت قرآنی «حاکمیت عامل بالعدل». هر چه جز این باشد، نام اسلامی و قرآنی بر آن روا نیست. آقای رئیس‌جمهور! منظور نهایی قرآن - در تعالیم و آیات خویش - رساندن انسان است به «حیات طیبه»، یعنی: «زندگی رشد آور». هدف نهایی در این دین، ساختن چنین جامعه و چنین حیاتی است و برای رسیدن به چنین هدفی بس بزرگ نمی‌توان به «فردسازی»

پرداخت، بدون «جامعه‌پردازی» (و پیراستن جامعه از انواع عوامل سقوط انسانی)، چنانکه نمی‌توان به «جامعه‌پردازی» پرداخت بدون «فردسازی». در اینجا سخنی از پیامبر اکرم رسیده است بسیار آموزنده: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»، یعنی همه افراد جامعه اسلامی مانند چوپانند (مسئول همه) و همه نیز مانند رمه‌اند (تحت مسئولیت همه). در این مسئولیت مضاعف و مرکب، خوب بیندیشید. در چنین جامعه‌ای همه مسئول همه‌اند، همه پندآموز همه‌اند، همه خیرخواه همه‌اند و حتی همه پلیس همه و جامعه‌ای از این جامعه، انسانی‌تر و یکدست‌تر می‌توان تصور کرد؟ پس، حرکت اسلام، در جهت ساختن انسان و جامعه، به منزله سکه‌ای است دو رو، که بدون هر یک، آن دیگری تحقق نمی‌یابد؛ یعنی تا افراد ساخته نشوند، جامعه ساخته نمی‌شود و تا جامعه ساخته نشود، افراد ساخته نمی‌شوند. بنابراین، در جامعه‌ای که قرآن می‌خواهد بسازد، شما مسئولیت یکجانبه پیدا نمی‌کنید؛ یعنی نمی‌شود فرد فقط مسئولیت فردی داشته باشد، نه مسئولیت اجتماعی، یا افراد جامعه فقط مسئولیت اجتماعی داشته باشند نه مسئولیت فردی و بدین گونه است که بنای باشکوه انسانیت عملی ساخته می‌شود و انسان‌ها نه از عدالت محروم می‌گردند و نه از کرامت و البته آزادی معقول (تعریف شده) هم - چنانکه یاد شد - در درون عدالت جای دارد و لازمه عدالت است و به همین دلیل است که در جامعه قرآنی، قدرت هدف نیست، بلکه وسیله است و به قدر ضرورت از آن استفاده می‌شود. قدرت برای رسیدن به اهداف قرآنی (حیات رشدآور) است نه اغراض شیطانی و خرد کردن کرامت انسان و خوردن حقوق انسان‌ها، چنانکه قدرت دولت آمریکا امروز یک نمونه بارز آن است؛ یعنی خروج از حد انسانیت و دخول در جرگه سبعیت. آمریکا نه تنها نمی‌گذارد که در کشور خودش، انسانیت متعالی و رشدآور و فرشته‌گون شکل بگیرد، بلکه کشورهای دیگر - مانند کشور ما - را از تحکیم ارکان حیات قرآنی باز می‌دارد و با عوامل نفوذی و نشر فرهنگ متناقض با فرهنگ قرآنی، از سامان‌یابی یک «جامعه قرآنی» ممانعت می‌کند، تا مبادا بسیاری از کشورهای زیر نفوذ او سر به آزادیخواهی و آزادگی بردارند و او را از تخت قدرت شیطانی و تسلط‌های غصبی خویش به زیر کشند و در برابر انسانیت به پوزش‌خواهی وا دارند و در برابر نوامیس انسانی خاضع سازند. در هر حال، ما اگر بخواهیم «جامعه قرآنی» را به روشنی تعریف کنیم، چنین تعریف می‌شود: «جامعه قرآنی، جامعه‌ای است که عوامل رشد انسانی انسان در آن موجود باشد و موانع این رشد مفقود...» [۱]. و چند سخن از پیامبر اکرم، در جهت معرفی محتوای اسلام: پیامبر اکرم (ص): یک ساعت عدالت، بهتر از هفتاد سال عبادت است. در اینجا ملا-حظه می‌کنید که در یک دین، که باید همه توجهش به عبادت و مناسک دینی معطوف باشد، چگونه جانب انسان و عدالت در جامعه و زندگی و معیشت و اقتصاد، مراعات شده است، تا جایی که یک ساعت اجرای عدالت بهتر از هفتاد سال عبادت به شمار آمده است. پیامبر اکرم (ص): حقوق مستمندان در اموال توانگران است. پس هر کس گرسنه و برهنه بماند، مسئول او توانگرانند. پیامبر اکرم (ص): اهل هر آبادی‌ای که در آن گرسنه‌ای به سر برد، از رحمت خداوند محرومند. پیامبر اکرم (ص): بالاترین مرتبه خردمندی - پس از ایمان به خدا - جلب دوستی مردم است و نیکی کردن در حق هر کسی؛ چه خوب باشد چه بد. پیامبر اکرم (ص): هر کس حق مظلومی را از ظالم بگیرد و به او بدهد، با من (که پیغمبرم) در بهشت هم‌رتبه است. پیامبر اکرم (ص): هر مدیونی که نتواند دین خود را ادا کند، چون به حاکم اسلامی اظهار کند، پرداخت دین او وظیفه حاکم است؟ [۲]. امام علی (ع) پرورده قرآن و محمد (ص) است و از ده سالگی در دامان پیامبر بزرگ شده است و هیچ لحظه از عمر اجتماعی او به پلیدی‌های جاهلیت آلوده نگشته است. او یک نمونه کامل از قرآن و محمد (ص) و اسلام است. او امام اول شیعیان و مورد قبول همه مسلمانان و آزادگان و عدالت‌خواهان و بشریت است. اینک چند نمونه از سخنان و تعالیم و رفتار امام علی (ع) در برابر انسانیت و عدالت تاریخ. امام علی (ع): هر کس به قدرت رسید، نباید نور چشمان و نزدیکان خود را در کنار خود جمع کند، تا نتواند به حقوق مردم دست‌درازی کنند و فرصتی برای سوء استفاده نیابند. امام علی (ع): خداوند بر حاکم اسلامی واجب کرده است که زندگی او و خانواده‌اش با پایین‌ترین فرد جامعه هم سطح باشد. امام علی (ع) برای چهارپایان پیر و فرتوت محلی تهیه کرده بود، که در آنجا باشند و پذیرایی شوند. امام علی (ع): مبادا گمان کنید، جامعه بدون اجرای عدالت

اصلاح می‌شود! امام علی(ع): ای کارگزاران حکومت اسلامی، پست و مقام، امانت است در دست شما برای انجام وظیفه، نه دکه‌ای برای چپاول اموال عمومی. [...] آری، عالی‌جناب! اگرچه نامه قدری طولانی شد، لیکن فرصت گفت‌وگو با شما مغتنم بود و این همه قطره‌ای بود از دریای هدایت و تربیت انسانی قرآن و اسلام، من امیدوارم فرصت‌هایی برای آن جناب پیش آید - اگرچه گهگاه - و همان دو جلد تقدیمی را که دارای ده باب و فصل‌های اصلی و فرعی بسیار است، بخوانند و ای کاش جلد ۶ نیز ترجمه شده بود و به حضورتان تقدیم می‌گشت. آنچه را به عنوان نمونه برای شما - از قرآن و پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) - نقل کردم، برای شناختی اجمالی بسنده است، لیکن حق اسلام و سرمایه گرانقدری را که برای بشریت بر جای گذاشته است، درست شناخته نیست، آیا عاشورا چه بود و چه روزی بود؟ عاشورا روز طلوع راستین خورشید است. این روز، روز بشریت و همه انسان‌ها و همه ارزش‌های متعالی است. پس چرا - دست کم - همه جهان در این روز - برای احترام به انسانیت کلی - یک ساعت تعطیل نشود؟ اما روزی خواهد رسید که حقایق روشن شود. به گفته خود شما «روزی خواهد رسید که تاریخ به طور عینی نوشته شود، تاریخ ساخته خواهد شد، مردم، توده‌ها، تاریخ را می‌سازند...». و روزی که تاریخ ساخته شد و به همه چیز با چشم انصاف نگریسته گشت، معلوم خواهد شد که در قلمرو طلوع خورشید، از آغاز تمدن تاریخ و تاریخ تمدن تاکنون چنین هادیان و مربیان و پشتیبانانی برای بشر و حفظ حقوق بشر و پاسداری از کرامت انسان کمتر به هم رسیده است. سخن از حقوق بشر به میان آمد، آقای فیدل کاسترو! آیا این حقوق بشر همان حقوق بشری است که مورد انتظار است؟ آیا با همه عرض و طول تمدن معاصر، انسان امروز از هر روز بیچاره‌تر نیست؟ آیا تفاوت طبقاتی و فقر معیشتی، امروز در جهان بیداد نمی‌کند؟ آیا در کشورهای بهتری غذاها - به عنوان غذای زیادی - دور ریخته نمی‌شود، در حالی که فرزندان انسان در جای جای کره زمین برای نداشتن قوت لایموت جان می‌دهند؟ آیا بیمارستان‌های مجهز به بهترین تجهیزات در یک سوی جهان و انسان‌ها و اطفال بی‌دارو و درمان در سویی دیگر برای انسانیت معنایی و آبرویی گذاشته است؟ آیا این کاخ‌نشینان مدعی، حیاتی انسانی دارند یا حیوانی؟ آیا انسانی که در فکر انسان دیگر نیست و از غم او و گرسنگی او و دردمندی و بیماری او رنج نمی‌برد، انسان است؟ آیا دانشمندان علوم نظامی و اسلحه‌سازی، به بشریت جنایت نکردند که این سلاح‌های مدرن را برای این آدم‌خوران اتو کشیده و کراوات به گردن ساختند؟ آیا چه چیز در برابر این کار گرفتند که ارزش این جنایت کبیر را داشته باشد؟ جناب آقای کاسترو! آیا این سازمان ملل سازمان مللی است که باید باشد و از حقوق و کرامت همه انسان‌های سراسر کره زمین یکسان حمایت و دفاع کند؟ آیا مردم فلسطین، بوسنی و هرزگوین، جامو و کشمیر، عراق و افغانستان و... بشر نبودند و نیستند و حقوق بشری ندارند؟ و قبلاً - مردم کوبا و مردم ژاپن و... آیا هر روز که خورشید بر کاخ سازمان ملل می‌تابد، با چه چشم به آن می‌نگرد؟ آیا دولتمردان آمریکا بویی از انسانیت برده‌اند؟ مگر این ظلم بی‌پایان و برون از اندازه آنان نیست که مظلومانی را به عکس‌العملی اندک وامی‌دارد، آنگاه همان را بهانه می‌کنند و در هر جای زمین که دستشان برسد، بدتر از هر حیوان خونخوار وحشی، خون انسان‌ها را می‌ریزند؟ جناب آقای کاسترو! ملت ما که در این عصر اخیر توانست سلطنتی بسیار قدرتمند را ساقط و نابود کند و ارتشی مجهز را در برابر خود خاضع سازد و مستشاران فاسد و مفسده‌انگیز و سراسر سوءنیت آمریکایی را - با آن شما بسیار - از کشور ایران بیرون اندازد و لانه جاسوسی را (که نام مستعار سفارت بر خود داشت) تصرف کند... همچنین هشت سال جنگ نابرابر تحمیلی را تحمل کرد و همه تحریم‌ها را از سر گذراند، همه از این بود که دوباره روحی از «قرآن» در کالبد او دمیده شد و خونی از «عاشورا» در رگ‌های او به جوش آمد و اگر هر سال در مجالس می‌نشست و بر حضرت امام حسین(ع) و یاران و خاندان اسیر شده او - به دست اشقیاء - گریه می‌کرد، در عاشورای انقلاب، در معابر و میدان‌ها به پا خاست و خون حسین(ع) را بر رواق بلند زمان پاشید و زندگی ظلم‌پذیر را زندگی ای ظلم‌ستیز کرد. البته ما هنوز موفق نشده‌ایم احکام سیاسی، اقتصادی، قضایی و اجتماعی و انسانی و معیشتی و تربیتی اسلام را، انسانیت قسط و عدل قرآن را - حتی اندکی - در این مملکت عملی کنیم، عوامل فراوان و ایادی طرار نفوذی و مهاجمات گوناگون دشمن و شماری

سست عنصر و دنیاطلب در داخل - حتی داخل نظام - مانع اسلامی شدن راستین کشور شده‌اند، اما به تعبیر شما، «باید به اصلاحات دردناک و اجتناب‌ناپذیر» دست زد و امید است که مقامات بالای کشور گوششان را برای شنیدن حقایق و چشمشان را برای دیدن واقعیات - با هر وسیله که ممکن است - بگشایند تا اسلام را عملی کنند (همه اسلام را) و ملت را نجات دهند (همه ملت را) و دست تکاثر و سرمایه‌داری و ارتجاع و بسته ذهنی را از دامان انقلابی خورشیدسان کوتاه سازند و به گفته شما «در شرایط حاضر فوق‌العاده مشخص صحبت کنند، با عینیت فوق‌العاده، صراحت، صداقت و درستی و مخفی نکردن هیچ چیز...». همچنین این سخن شما را - که چه بسیار نزدیک است به تعالیم انقلابی اسلام - باید به یاد دارند: مردم کوبا زنجیرهای خود را شکسته‌اند و با شکستن زنجیرهایی که آنها را در قید بردگی نگه می‌داشت، به امتیازات پایان دادند، به بی‌عدالتی‌ها پایان دادند. [و اینها روح انقلاب است] من سخنانم را به نام «سخنان یکی از کوچک‌ترین اسلام‌شناسان» - در لحظاتی تاریخی - با یکی از مردان مشهور تاریخ معاصر در میان گذاشتم، مدارک همه آنها موجود است و مقداری عمده در کتاب الحیاء ذکر شده است، در نامه نیوردم - نه مدارک را، نه متن عربی آیات و احادیث را - تا نوشته بسی به طول نینجامد. امیدوارم آن جناب در فرصت‌هایی این نامه ویژه را از نظر بگذرانند. من از درگاه خداوند متعال می‌خواهم که به انسان‌ها و ملت‌ها کمک کند، تا عدالت را بر جهان بگسترانند و زمینه‌های رشد انسان و انسانیت را فراهم سازند و از درگاه خالق جهان مسئلت می‌کنم که ملت‌ها - به ویژه ملت نجیب و مقاوم کوبا - را از سلامتی، آزادی، عدالت، رشد و سعادت برخوردار سازد و آن مرد حرکت و تأثیر را و حماسه و اقدام را در خدمت همواره به مردم کوبا مدد فرماید و بازوی شما و یارانتان را در برابر آمریکا هرچه پرتوان‌تر سازد و قلبتان را به مقاومت نگاه دارد و حقیقت‌هایی دیگر را بر شما روشن گرداند و همه مستضعفان جهان را نجات بخشد و رنج وجدان بشری را از این همه تفاوت و ظلم، با سرنگون‌سازی ظالمان و مستکبران بزداید. والسلام / با احترام بسیار / محمدرضا حکیمی

غیبت و ظهور ثقلین

ابراهیم شفیعی سروستانی یکی از نکاتی که رسول گرامی اسلام (ص) همواره بر آن تأکید کرده و مسلمانان را نسبت به آن هشدار می‌دادند، لزوم تمسک به قرآن و عترت و جدایی‌ناپذیری این دو از یکدیگر بود. آن حضرت بر اساس روایت شریفی که به صورت متواتر از شیعه و اهل سنت نقل شده است، می‌فرماید: من دو چیر گرانها را در میان شما به یادگار می‌گذارم و تا زمانی که بدانها تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید: یکی کتاب خدا و دیگری خاندان و اهل بیت من. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که در [کنار] حوض [کوثر] بر من وارد شوند. ۱. امام علی (ع) نیز در روایتی، مضمون حدیث ثقلین را به صورت دیگری بیان کرده‌اند. آن حضرت می‌فرماید: خداوند ما را پاکیزه داشته و از خطا حفظ کرده است. او ما را گواه بر آفریدگان خویش و حجت خود در سرزمین ساخته و ما را با قرآن و قرآن را ما قرار داده است؛ نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما. ۲. بر اساس این حقیقت انکارناپذیر می‌توان گفت: عزلت و غیبت خاندان پیامبر اکرم (ص) موجب مهجوریت قرآن و غیبت آن از متن جامعه می‌شود، همچنانکه اقبال و رویکرد مردم به این خاندان و حضور فعال آنان در عرصه اجتماع، موجب ظهور و بروز قرآن و جاری شدن آن در بستر جامعه می‌گردد. بررسی روایاتی که به جایگاه و نقش قرآن در پیش و پس از ظهور اشاره دارند، این موضوع را بر ما روشن ساخته و حقایق کلام نبی مکرم اسلام (ص) را بیش از پیش روشن می‌سازد. با توجه به آنچه گفته شد، در این مقاله مروری اجمالی بر روایات یاد شده خواهیم داشت؛ باشد تا با ظهور امام مهدی (ع) و تجلی کامل ولایت، شاهد ظهور و تجلی کامل قرآن کریم و بهره‌وری تام و تمام جهانیان از این مائده آسمانی باشیم. ۱. قرآن در پیش از ظهور در تصویری که روایات معصومان (ع) از جایگاه قرآن در پیش از ظهور امام عصر (ع) ارائه می‌دهند، قرآن کتابی مهجور و متروک است که تنها خطی و رسمی از آن باقی مانده است و مردم تنها به تلاوت آن اکتفا می‌کنند. ۱-۱. پیامبر گرامی اسلام (ص) در این زمینه می‌فرماید: بر امت

من زمانی پیش می‌آید که از قرآن جز نقش آن و از اسلام جز نام آن باقی نباشد، به ظاهر مسلمان نامیده می‌شوند در حالی که بیش از همه مردمان از آن دورند. مسجدهایشان آباد ولی خالی از هدایت است. ۳-۱-۲. آن حضرت در روایت دیگری وضعیت اسلام و قرآن در قبل از ظهور را چنین توصیف می‌کنند: ... زمانی برای امت من فرا رسید که از اسلام جز نام و از قرآن جز نقشی باقی نمی‌ماند. در این هنگام خداوند بزرگ مرتبه به او اجازه قیام می‌دهد و اسلام را با وی آشکار و تجدید می‌کند. ۴-۱-۳. حضرت ختمی مرتبت (ص) همچنین در بخشی از خطبه‌ای که در آن به بیان حوادث آینده و احوال مردمان پس از خود می‌پردازند، درباره جایگاه قرآن در آن زمان می‌فرماید: مسجدهایشان با اذان آباد ولی دل‌هایشان خالی از ایمان است، قرآن را سبک می‌شمارند و مؤمن از آنها به هر خواری دچار می‌شود. ۵-۱-۴. امام صادق (ع) نیز در ضمن روایات مفصلی، یکی از ویژگی‌های جهان پیش از ظهور را کهنه و مهجور شدن قرآن دانسته، می‌فرماید: هنگامی که ببینی حق از بین رفته و اهل آن رخت بر بسته‌اند و ببینی که ستم همه شهرها را فرا گرفته است و ببینی که قرآن کهنه شده و آنچه در آن نیست احداث شده و بر طبق خواسته‌ها توجیه و تفسیر شده است؛ و ببینی که دین دگرگون شده آنچنان که آب در ظرف دگرگون می‌شود. ۶. آنچه گذشت بخشی از روایات فراوانی است که در آنها به توصیف وضعیت قرآن و دین در پیش از ظهور و استقرار حکومت اهل بیت (ع) پرداخته شده است. چنانکه ملا-حظه می‌شود در نگاه پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت (ع) در این دوران، قرآن از جایگاه شایسته‌ای برخوردار نیست و با آرا و احوای مردم توجیه و تفسیر می‌شود. ۲. قرآن پس از ظهور بر خلاف تصویری که از جایگاه قرآن در پیش از ظهور ارائه شده است، در جهان پس از ظهور قرآن از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بوده و در زندگی فردی و اجتماعی مردم نقش مهمی دارد. بر اساس روایاتی که در آنها به توصیف حوادث پس از ظهور پرداخته شده است، می‌توان گفت در عصر ظهور دو اقدام اساسی در جهت احیای قرآن صورت می‌گیرد: ۱-۲. بیان معارف قرآن: نخستین اقدامی که حضرت مهدی (ع) در این زمینه انجام می‌دهد، توسعه و ترویج آموزش قرآن و بیان علوم و معارف - به گونه‌ای که بر پیامبر (ص) نازل شده بود - است. برای روشن شدن این موضوع، در اینجا به برخی از روایاتی که به بیان جایگاه قرآن پس از ظهور پرداخته شده، اشاره می‌کنیم: ۱-۱-۲. امیر مؤمنان (ع) در این زمینه می‌فرماید: گویی با چشم خود می‌بینم که شیعیانم در مسجد کوفه خیمه زده، برای مردم قرآن را آنچنان که نازل شده آموزش می‌دهند. ۷-۱-۲. امام باقر (ع) نیز در این باره می‌فرماید: هنگامی که قائم آل محمد (ع) برپا خیزد، برای کسانی که قرآن را بر طبق نزول آموزش دهند، چادر می‌زند. ۸-۱-۲. امام صادق (ع) نیز در همین زمینه بیان زیبایی دارند، آن حضرت می‌فرماید: چون قائم (ع) قیام کند، کتاب خدای عزوجل را آنچنان که هست تلاوت می‌کند و قرآنی را که امیر مؤمنان (ع) نوشته بیرون می‌آورد. ۹. آن حضرت در ادامه روایت درباره مصحف امام علی (ع) می‌فرماید: هنگامی که علی (ع) از نوشتن قرآن کریم فارغ شد، آن را بر مردم عرضه کرد و فرمود: این کتاب خدای عزوجل است، آن گونه که خدا بر محمد (ص) نازل کرد، و من آن را از دو لوح گرد آورده‌ام. مردم گفتند: ما مصحفی داریم که همه آیات قرآن را در بر دارد، دیگر نیازی به این نداریم. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، دیگر بعد از امروز آن را نخواهید دید! من وظیفه داشتم هنگامی که از نوشتن آن فارغ شدم آن را بر شما عرضه کنم تا شما آن را بخوانید. ۱۰-۲. اقامه احکام قرآن: دومین قدم اساسی امام مهدی (ع) برای احیای قرآن در جامعه بر پا داشتن احکام قرآن و بنای جامعه عادلانه بر اساس آموزه‌های قرآنی است. در عصر ظهور، بر خلاف عصر غیبت که برخی مردم قرآن را بازیچه هوا و هوس‌های خود ساخته و برای تحقق ایده‌ها و آمال‌های خود آن را به هر گونه که بخواهند تأویل و تفسیر می‌کنند، قرآن و آموزه‌های آن بر امیال و هواهای نفسانی مقدم شده و محور برنامه‌ریزی‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. امیر مؤمنان علی (ع) در بیان بسیار زیبایی اقدام امام مهدی (ع) در زمینه حاکم کردن احکام قرآن بر هواجس و امیال نفسانی انسان‌ها را، به عنوان مقدمه برپایی عدالت، چنین توصیف می‌کنند: هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی باز می‌گرداند، آن زمان که مردم هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی در آورده باشند. آراء و اندیشه‌ها را تابع قرآن گرداند وقتی که قرآن را تابع آراء و اندیشه‌های خود ساخته

باشند [...] و او به شما نشان خواهد داد که دادگری چگونه است و کتاب خدا و سنت را که متروک شده زنده گردانند. ۱۱. به دلیل همین پیوند ناگسستنی احیای احکام کتاب و سنت و برقراری عدالت است که در دعای ندبه ناله سر می‌دهیم که: کجاست آنکه برای زنده کردن کتاب (قرآن) و حدود آن، امیدها به اوست. ۱۲. و در دعای عهد از خداوند متعال چنین درخواست می‌کنیم: خداوند! او را پناهگاه بندگان ستمدیده‌ات و یاری دهنده کسی که جز تو یآوری ندارد، قرار ده و به وسیله او احکام قرآن را که تعطیل گردیده برقرار ساز و او را برپا دارنده آنچه از نشانه‌های دینت و سنت‌های پیامبرت، که درود خدا بر او و خاندانش باد. ۱۳. در پایان این مقاله لازم است نکاتی را یادآور شویم: ۱. آنچه در مورد غیبت و مهجوریت قرآن در عصر غیبت امام عصر(ع) گفته شد، قطعاً نسبت به همه زمان‌ها یکسان نبوده و در هر زمان که مردم به اهل بیت(ع) توجه بیشتری داشته و در تحقق خواسته‌های آنها تلاش فزون‌تری از خود بروز داده‌اند، قرآن نیز در جامعه ظهور و بروز بیشتری یافته و تا حدی از مهجوریت خارج شده است؛ همچنانکه در پی استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران - که به بیان امام راحل(ره) زمینه‌ساز حکومت امام عصر(ع) است - شاهد توسعه و ترویج علوم قرآنی و توجه روزافزون مردم به قرآن بوده‌ایم. اگرچه هنوز تا تحقق جایگاه مطلوب قرآن در جامعه فاصله زیادی داریم. ۲. نکته مهمی که در مورد ظهور و حضور قرآن در جامعه مطرح است، عمل به احکام قرآن و بهره‌گیری از آن برای سامان‌دهی زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان و اداره جامعه است؛ یعنی چیزی که در حال حاضر کمتر به آن توجه می‌شود و حتی در میان اهل علم نیز قرآن جایگاه شایسته‌ای در زمینه استنباط احکام نداشته و تنها به تعداد محدودی آیه که به عنوان «آیات الاحکام» شناخته شده اکتفا می‌شود. و این همان موضوعی است که در حکومت امام عصر(ع) به طور کامل به آن توجه شده و قرآن به عنوان منشور حکومت مهدوی و پایه‌های عدالت موعود مطرح می‌شود. پی‌نوشت‌ها: ۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ ح ۳؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۶۵ و ۹۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الترمذی، سنن، ج ۵، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸، احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۱۷ ۱۴ و ۲۶: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي و إنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض». ۲. محمد بن يعقوب كليني، همان، ص ۱۹۱، ح ۵: «إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حَجَّتْهُ فِي أَرْضِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نَفَارِقَهُ وَ لَا يَفَارِقُنَا». ۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰، ج ۲۱، به نقل از: کامل سلیمان، روزگار رهایی، ترجمه علی‌اکبر مهدی‌پور، ج ۲، ص ۷۹۳: «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ. يَسْتَمُونَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ عَنْهُ. مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ». ۴. سلیمان بن ابراهیم القندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۰. به نقل از همان: «... و يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ، لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ وَ لَا - مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذَنُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْخُرُوجِ، فَيُظْهِرُ اللَّهُ الْإِسْلَامَ وَ يَجِدُّهُ». ۵. محمد باقر مجلسی، همان، ص ۲۶۴ - ۲۶۳، ج ۱۴۸: «مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ بِالْأَذَانِ وَ قُلُوبُهُمْ خَالِيَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَ اسْتَخْفُوا بِالْقُرْآنِ وَ بَلَّغِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْهُمْ كُلِّ هَوَانٍ». ۶. همان، ص ۲۵۶، ح ۱۴۷: «فَإِذَا رَأَيْتَ الْحَقَّ قَدْ مَاتَ وَ ذَهَبَ أَهْلُهُ، وَ رَأَيْتَ الْجُورَ قَدْ شَمَلَ الْبِلَادَ، وَ رَأَيْتَ الْقُرْآنَ قَدْ خَلِقَ وَ أَحْدَثَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ، وَ وَجَّهَ عَلَى الْأَهْوَاءِ، وَ رَأَيْتَ الدِّينَ قَدْ انْكَفَأَ كَمَا يَنْكَفِي الْمَاءُ فِي الْإِنَاءِ». ۷. همان، ص ۳۶۴، ج ۱۳۹: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى شَيْعَتِنَا بِمَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ قَدْ ضَرَبُوا الْفَسَاطِيطَ يَعْلمُونَ النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ». ۸. همان، ص ۳۳۹، ج ۸۵: «وَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ(ع) ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يَعْلمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ، عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ». ۹. محمد بن يعقوب كليني، همان، ج ۳، ص ۶۳۳، ح ۲۳: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى حُدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمَصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ». ۱۰. همان: «أَخْرَجَهُ عَلَيَّ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَّغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ [اللَّهُ] عَلَى مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ قَدْ جَمَعْتَهُ مِنَ اللَّوْحِينَ فَقَالُوا: هُوَ ذَا عِنْدَنَا مَصْحَفُ جَامِعٍ فِيمَا الْقُرْآنَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ. فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا، إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أَخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتَهُ لَتَقْرُوهُ». ۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۵۱، ص ۱۲۰، ح ۲۵: «يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى الْهَدْيِ إِذَا عَطَفُوا الْهَدْيَ عَلَى الْهَوَى وَ يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ [...] فِيرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلَ السَّيْرَةَ وَ

یحیی میت‌الکتاب و السّیّنة». ۱۲. این المؤمل لإحياء الكتاب و حدوده. ۱۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱؛ قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، دعای عهد: «واجعله اللهم مفزعاً لمظلوم عبادك و ناصرًا لمن لا يجد له ناصرًا غيرك و مجددًا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدًا لما ورد من أعلام دينك و سنن نبیک، صلی الله علیه و آله

اسرائیلی‌های نوین بر واشنگتن حکومت می‌کنند

دکتر احمد رفعت سید ترجمه: قیس زعفرانی «محمد عبده» جمله زیبایی داشت که در حال حاضر بر روابط با امت ما - اولین و چه بسا آخرین حامی ایالات متحده - منطبق است. او می‌گوید: از عدل، معروف‌تر و از ظلم، نکوهیده‌تر وجود ندارد. آمریکا در روابط خویش با ما نمونه بارز «منکر»، «ظلم» و «نبود عدل» است و شواهد و دلایل در این زمینه بسیار است، به گونه‌ای که به رشته تحریر درآوردن آنها چندین جلد کتاب می‌شود و از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ تا صبح روز - روزی که «جورج بوش» در مزرعه خویش از نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی «آریل شارون» استقبال کرد و با هم به گفت‌وگو نشستند و با هم علیه ما به توافق رسیدند: زمین، عقیده و منافع - ۱۱/۴/۲۰۰۵ تاریخ آن را ثبت کرده است. سؤالی که اکنون مطرح می‌شود، این است که چرا این ظلم و ستم آمریکایی در حق اعراب و مسلمانان اعمال می‌شود و چرا این طرفداری و جانبداری و حتی همسویی بین ایالات متحده و اسرائیل مشاهده می‌شود؟ آیا این فقط به خاطر منافع است؟ آیا سیاستی که اسرائیل آنرا در برخورد با واشنگتن پیش روی خویش قرار داده است، طی شصت سال گذشته مورد کاربرد اعراب و مسلمانان نبوده است؟ یا اینکه این برخوردها سیاست نیست، بلکه عقیده‌ای است که تجلیات خاص نظامی سیاسی و فرهنگی خویش را دارد؟ بی‌شک تمام اینها دلیل و سبب هستند، اما ما تلاش داریم، در این مقاله فقط بر یکی از این ظلم‌ها و ستم‌های آمریکایی که دائماً علیه ما اعمال شده تمرکز کنیم که در بسیاری از کتاب‌های عربی و غربی به آن تحت عنوان بروز پدیده «محافظه کاران نوین» اشاره شده است که اندیشمندان و سیاستمداران یهودی و مسیحی - صهیونیستی و حاکمیت ایشان بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی درون ایالات متحده را از بیش از نیم قرن پیش تاکنون شامل می‌شود، به‌ویژه در دولت کنونی آمریکا، دولت بوش پسر. این پدیده، پدیده محافظه کاران نوین، دلیل اصلی ظلم و ستم آشکاری است که آمریکا نه تنها علیه ما، بلکه علیه تمام جهانیان اعمال می‌نماید. و باعث گردیده تا نفرت جهانیان از آمریکا بیش از پیش گردد، چون آلت دست «تل آویو» و مردان قدرتمند و با نفوذ آن در دولت آمریکا شده که پس از حوادث یازده سپتامبر جنون و حماقت آنها در قبال جهان و جهانیان و خصوصاً جهان اسلام به اوج خود رسیده است. اگر این پدیده واقعاً چنین است، ریشه در چه چیزی دارد و افکار و اندیشه‌ها و اهداف آن چیست؟ سبب‌های اصلی شبکه‌های حاکم آن در واشنگتن چه کسانی هستند؟ و این امپراتوری در نبرد خویش با اسلام و مسلمانان تا کجا پیش می‌رود؟ تلاش داریم، در این مقاله به این سؤالات پاسخ گوئیم. ۱. کسانی که تصور می‌کنند، پدیده محافظه کاران نوین یا آنچه جریان مسیحیت صهیونیستی نامیده می‌شود، جریان جدیدی است که از نیم قرن گذشته پای به عرصه وجود گذاشته است، سخت در اشتباهند، زیرا حقایق تاریخی نشان می‌دهد، این جریان به زمان «مارتین لوتر» (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶) باز می‌گردد که رهبری جنبش «اصلاحات دینی» درون کلیسای غربی را به دست گرفت و القابی به او داده شد که مستحق آن نبود، چون آخرین دست آورد او این بود که بنیانگذار و پدر جریان مسیحیت صهیونیستی با تمام خصوصیت‌هایش در حق دیگران و به ویژه مسلمانان - اعراب فلسطین و شکل دهی مجموعه‌ای از اوام و خیالات مذهبی به عنوان مراجع اعتقادی شود و بدین ترتیب مجموعه اعتقادات او به جریان کلیسایی تندرویی تبدیل گردد که اعتقاد پیدا کند، بازگشت مسیح و برپایی دولت هزاره آن با تأسیس «اسرائیل بزرگ» و جنگ بزرگ «آرمگدون» میان «سپاه خیر» (که همان یاران و پیروان مسیحیت صهیونیستی هستند) و میان «سپاه شر» (که همان پیروان محمد(ص) و تمدنش می‌باشد) به وقوع می‌پیوندد. مارتین لوتر نقش بسیار مهمی در مرتبط ساختن رسالت مسیحیت با اصول توراتی ایفا نمود و اصول اعتقادی مذهب پروتستانی خویش (سال

۱۵۱۷) را مغایر جوهر مسیحیت بنیاد نهاد، وی تورات (عهد قدیم) را به زبان آلمانی ترجمه کرد و آنرا هم‌پایه انجیل در مذهبش قرار داد با اینکه عهد قدیم از متون و نصوص مذهبی تهی بود. از اینجا بود که دیدگاه مسیحیان صهیونیست شکل گرفت و اعتقاد پیدا کردند، فلسطین و قدس مرکز برنامه‌های الهی بر روی زمین است و برای بازگشت مسیح و تأسیس و برپایی مملکت خداوند بسیاری از یاران پرشور و مؤمن آمریکایی را ضمن تأکید بر درست بودن متون کتاب مقدس، دعوت به مهاجرت به فلسطین، در آستانه قرن ۱۹ و تأسیس شهرک‌هایی در آن نمود تا زمینه ساز آمدن و ظهور مسیح موعود شوند. مارتین لوتر فقط به ترجمه تورات اکتفا نکرد، بلکه در سال ۱۵۲۳ کتابی تحت عنوان مسیح، یهودی زاده شد را به رشته تحریر درآورد. وی در این کتاب خود را نه تنها داوطلبانه بنده یهود معرفی می‌کند، بلکه بنده راه و روش عبودیت و بندگی اتباع و یاران و پیروانش (یاران و پیروان مارتین لوتر) بیان می‌نماید تا ایشان بنده و خدمتگزار یهود باشند. مارتین لوتر می‌گوید: روح القدس خواست که «اسفار مقدس» فقط از طریق یهود به دست ما برسد. یهود فرزندان خداوند اند و ما مهمانان بیگانه‌ای بیش نیستیم و باید به این رضایت دهیم. ما چون سگانی هستیم که از پس مانده سفره سرورانش می‌خورند! این دعوت زمینه ساز تأسیس ایالات متحده شد و این نشو و نما در تمام ابعاد سیاسی آن - از شعار رسمی دولت گرفته تا تفصیل اعتقادی و حتی کلمه «سرزمین موعود» - رسوخ و در فرهنگ آمریکایی‌ها ظهور نمود. در مورد تأکید بر این اصول و مبادی افراطی در چارچوب‌های تاریخی و همچنین نشو و نمای این بنیادگرایی صهیونیستی بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌ها یادآوری می‌کنند. کریستف کلمب که قهرمان قومی - ملی این جریان افراطی به شمار می‌آید، در مقابل شاهدان اعلام کرد: قدس و کوه صهیون می‌بایست به دست مسیحیان بنا شود، همانگونه که خداوند بر زبان پیامبرش در مزمور ۱۴ آنرا جاری ساخت. همچنین در جای دیگری می‌گوید: وظیفه من کشف سرزمین‌ها و کشورها و شهرهاست تا به امپراتوری اسپانیا ملحق و ملل آنها به مسیحیت هدایت شوند. سپس آماده نمودن آنها برای آن چیزی بود که آنرا جنگ زندگی یا مرگ علیه امپراتوری محمد (ص) و بازگرداندن قدس و سرزمین مقدس نامیده بود که زمینه ساز برپایی مملکت خداوند شود. این همان چیزی است که اشغالگران و متجاوزان آمریکای شمالی همیشه آن را تکرار می‌کنند و می‌گویند فتوحات آنها تکرار فتوحات عبرانی‌ها در «سرزمین موعود» است و سرخ‌پوستانی را که مورد حمله قرار داده و به قتل رسانده‌اند، بهتر از فلسطینی‌ها یا کنعانی‌های تورات نیستند! محققان و اندیشمندان در اینجا تأکید می‌کنند، بزرگداشت «روز استقلال» آمریکا توسط آمریکایی‌ها همیشه با بزرگداشت پیشگویی‌های «دانیال» و رؤیای «یوحنا» قرین است که مبشر نبرد آرمگدون و پایان جهان و بازگشت مسیح می‌باشد و کشیش پروتستانی «آیل آنو» که آمریکا را به اسرائیل تشبیه می‌کند، بر این موضوع اینگونه تأکید می‌کند: این اسرائیل آمریکایی ماست. که بعدها مقوله شایع جریان محافظه کاران نوین و سرکردگان بنیادگرایی یا مسیحیت صهیونیستی شد. آنها عنوان کردند، جوهر یکی است و آن دعوت به تأسیس «اسرائیل بزرگ» به حساب اعراب و مسلمانان و علیه اعتقادات و احساسات و منافع یک میلیارد و نیم مسلمان است که در حال حاضر در جهان زندگی می‌کنند. ۲. اگر آنچه گذشت را تبیین ریشه‌ها و تاریخ حقیقی این جریان صهیونیستی بنامیم که بر فرهنگ و سیاست آمریکا حاکم است، پس واقعیت چیست؟ شبکه حاکم بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی چیست؟ نام و مراکز تحقیقاتی و مطبوعاتی آنها چیست؟ و مهم‌ترین برنامه‌ها و اهداف آنها چیست؟ حقایق موجود و در دسترس از ده‌ها تحقیق و پژوهش انجام شده درباره محافظه کاران نوین تأکید می‌کند که آنها بیشتر شبیه یک باندها یا یک طایفه هستند که از یهودیان متعصب اسرائیل و مسیحیان متعصب‌تر از یهودیان تشکیل شده‌اند و جمعیت آنها بیش از ۱۷ درصد مسیحیان آمریکا نیست و بسیاری از کلیساهای آمریکایی در دیدگاه‌ها و عقاید و منافع و رابطه با جهان اسلام مخالف هستند و آنها را به این متهم می‌کنند که با دیدگاه و سیاست‌هایشان جامعه آمریکا را با فرهنگ و اعتقادات و منافع و سیاست‌های خاص خویش با منافع و سیاست‌های اسرائیل مرتبط ساخته‌اند. حقایق بر این نکته تأکید می‌کند، مهم‌ترین افراد این طایفه عبارتند از: ۱. ریچارد پرل: وکیل وزارت دفاع؛ ۲. پل وولفوویتز: کاندیدای ریاست بانک جهانی [رییس کنونی صندوق بین‌المللی پول (IMF)]؛ ۳. استفان بریان:

از جمله مسئولان کمیسیون امور خارجه و معاون وزیر دفاع در مسائل سیاست امنیت بین‌المللی و کسی که در سال ۱۹۷۸ نقشه‌های پایگاه‌های نظامی عربستان سعودی پنتاگون را به هیئت اسراییلی که از واشنگتن بازدید می‌کرد، تسلیم کرد و ثابت کرد، او بیش از آنکه وفادار واشنگتن باشد، وفادار تل آویو است. ۴. جیمز وولسی: رییس آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)؛ ۵. ایلون کوهن: یکی از اندیشمندان این طایفه و استاد تحقیقات استراتژیک انستیتو تحقیقات پیشرفته بین‌المللی دانشگاه جونز هاپ کینز؛ ۶. کارل راف: از جمله بارزترین و مهم‌ترین مشاوران بوش؛ ۷. لیب لویس: کسی که در سال ۱۹۹۲ وثیقه‌ای وضع کرد که «توجیه برنامه‌های دفاعی» نامیده می‌شد. وی این وثیقه را برای دیک چینو وزیر دفاع وقت وضع و بر ضرورت حاکمیت نظامی آمریکا بر جهان و به‌ویژه جهان عرب تأکید کرد. ۸. داگلاس ویت: وی به همراه ریچارد پرل پژوهشی در سال ۱۹۹۶ به نخست وزیر وقت اسراییل «بنیامین نتانیاهو» تحت عنوان «جدایی کامل» ارائه داد و در این تحقیق «دیوید و میراف وارمرز» زوج افراطی نیز همراه آنها بودند. این پژوهش خواستار ترسیم دوباره خاورمیانه از نو و سقوط رژیم صدام حسین و محاصره سوریه و بیرون راندن فلسطینی‌ها بود و دقیقاً همان اصول و مبادی است که دولت جرج بوش پسر در حال حاضر براساس آنها عمل می‌کند. ۹. دیک چینو و رامفسلد: دو نفری که از معرفی بی‌نیاز هستند. اولی معاون رییس جمهور و دیگری وزیر دفاع آمریکاست و دیدگاه افراطی آنها باعث شد این مناصب را احراز نمایند. آنها در سال ۱۹۹۷ با همکاری پل وولفوویتز طرح «قرن جدید آمریکایی» را ارائه دادند و هدف از آن قرارداد آمریکا در رأس هرم حاکمیت بر جهان طی قرن ۲۱ به‌ویژه در منطقه عربی و اسلامی بود. آنها در این طرح عنوان کردند، این حاکمیت و این سرکوب نیازمند «پرل هاربر» جدید است و «سپتامبر ۲۰۰۱» مناسب‌ترین فرصت برای اجرای طرح بنیادی صهیونیستی است که طرح قرن جدید آمریکایی نامیده می‌شود. ۱۰. ویلیام کریستول: رئیس هیأت تحریریه مجله «ویکلی استاندارد»، او و مجله‌اش بالاترین و بزرگ‌ترین بوق تبلیغاتی جریان محافظه‌کاران نوین هستند و کافی است بدانیم که ناشر معروف آمریکایی یهودی «رابرت مردوخ» تأمین‌کننده بودجه و نیازهای مالی او و مجله‌اش است. ۱۱. غیر از آن می‌توان به سیل نام‌های مهم سیاسی و استراتژیک اشاره کرد، از جمله: «مایکل لئون»، «گری اسمیت»، «آبراهام گالکی»، «کن آدلمن»، «جیمز چلنجر»، «هارولد براون»، «تام فولی»، «نیوت کینگریچ»، «فرانک گافنی»، «باری رابن»، «مارتین کرامر»، «ایلون آبراهامز»، «جان بولتون»، «دونالد کاگن»، «استیون کامبون»، «رائول مارک»، «مایکل مونس»، «دانیال بایس»، «ایگال کارمون» و صدها نام دیگر. تمام این افراد از مراکز تحقیقاتی و پژوهشی تابع لابی یهودی و راست محافظه‌کار وارد مراکز تصمیم‌گیری در دولت کنونی آمریکایی می‌شوند و از جمله بزرگ‌ترین اثر گذاران این جریان افراطی و حامی اسراییل به شمار می‌آیند. ۳. در مورد مراکز تحقیقاتی و مطبوعاتی که در خدمت این جریان محافظه‌کار قرار دارد و در جهت نشر افکار و اندیشه‌های این جریان عمل می‌کند می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: «انستیتو همدسون»، «مؤسسه هرترج» (میراث)، «انستیتو آرکین اینتر آبرایز»، «انستیتو یهودی امور امنیت ملی»، مراکز تحقیقات سیاسی: «باشگاه خاورمیانه»، «انستیتو سیاست‌های خاورمیانه‌ای واشنگتن»، «انستیتو تحقیقات میدیا خاورمیانه»، بنیانگذار این انستیتو افسر اسراییلی «ایگال کارمون» مشاور سابق نخست وزیر اسراییل در امور تروریستی بود. این انستیتو وظیفه نشر تمام مطالبی را دارد که مربوط به اعراب و مسلمانان است و دشمنی با سامیان نامیده می‌شود. افزون بر این مراکز ده‌ها روزنامه و مجله در آمریکا وجود دارند که در خدمت لابی صهیونیستی یا جریان محافظه‌کار یا مسیحیان صهیونیست عمل می‌کند. افزون بر مطبوعات مراکز تبلیغاتی - اطلاعاتی دیگری نیز وجود دارند که پرچمدار حمایت از جریان بنیادگرایی صهیونیستی است. از جمله «مؤسسه روابط عمومی پنادور» که از جمله بنیانگذاران آن ریچارد پرل و جیمز وولسی رییس پیشین سیا هستند. بسیاری از این مجلات و مؤسسات را رابرت مردوخ میلیاردر یهودی حمایت مالی می‌کند. از جمله این مؤسسات باز می‌توان به «شورای سیاست دفاعی» اشاره کرد که در سال ۱۹۸۵ تاسیس شد و متشکل از ۳۰ عضو است که ترسیم‌کننده برنامه‌ها و طرح‌ها و تصمیمات محافظه‌کاران نوین است و بنیانگذاران آن گروهی از نظامیان و سیاستمداران پیشین با افکار و دیدگاه‌های بنیادگرایانه صهیونیستی بوده‌اند. ریاست این مؤسسه را

«داگلاس ویت» برعهده داشت و از جمله اعضای آن می‌توان به «کن آدلمن» و «ریچارد پرل» که از جمله صمیمانه‌ترین دوستان وزیر دفاع کنونی آمریکا، دونالد رامسفلد، می‌باشند اشاره کرد. در این شورا هنری کسینجر، وزیر خارجه پیشین آمریکا، و «نوآم فولی» و «نیوت کینگریچ» نیز مشاهده می‌شوند که رؤسای پیشین مجلس نمایندگان آمریکا بوده‌اند. نکته بسیار مهم اینجاست که این شورا ادعا می‌کند فعالیتش داوطلبانه و مردمی است و صرفاً پند دهنده‌ای امین است. اما سازمان‌های مسئول شفاف ساختن برنامه‌های اقتصادی و دفاع حقوق بشر بر ملا ساختند که ۹ تن از مهم‌ترین اعضای این شورا دارای روابطی عمیق با شرکت‌هایی هستند که باوزارت دفاع داد و ستد می‌کنند و این مؤسسه سومین شرکت بزرگ داد و ستد کننده با وزارت دفاع است، به گونه‌ای که در سال ۲۰۰۲ میزان قرار دادهای این مؤسسه با وزارت دفاع به ۷۶ بیلیون دلار بالغ شده است و از جمله افراد منعقد کننده قرار دادها جیمز وولسی بوده است. اما رسوایی بزرگ‌تر این شورا که همچنان ادامه دارد، غارت و چپاول نفت عراق به مبلغ حدود ۲۰ میلیارد دلار فقط طی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ است. ۴. هنگام صحبت از حقایق و واقعیت‌ها باید به این نکته اشاره کرد که در پس اشغال عراق و گرفتار آمدن آمریکا در منطقه و جنگ‌هایش همیشه این جریان صهیونیستی قرار داشته‌اند که تمام توان تبلیغاتی و سیاسی و نظامی خویش را بکار بست تا برنامه‌ها و طرح‌هایی به مورد اجرا بگذارد که در درجه اول در خدمت اسرائیل باشد و اهداف خود را در پس اعتقادات دروغین پنهان ساخت که همان مملکت هزاره و بازگشت مسیح بود تا دوباره بر جهان حکومت کند و مملکت خداوند را برپا دارد و سایر خرافاتی که افکار و اندیشه‌های این جریان بر آن استوارند. هدف اصلی و اساسی اشغال عراق آنگونه که جریان محافظه‌کاران نوین آنرا برنامه‌ریزی و طراحی کرده‌اند، حاکمیت کامل بر نفت عراق و چپاول و غارت ثروت‌های این کشور به سود اقتصاد آمریکاست و به عنوان مثال ما به چند شرکت آمریکایی از این نوع اشاره می‌کنیم که در حال حاضر در عراق فعالیت می‌کنند و به نام آبادسازی این کشور ثروت‌های آن را غارت و چپاول می‌کنند. نکته مهم اینجاست که اکثر کارگزاران، بنیانگذاران و افراد شاغل در این شرکت‌ها از جریان محافظه‌کاران نوین هستند و این بی‌شک امری تصادفی و اتفاقی نیست: ۱. شرکت بکش (BKSH): رییس این شرکت «چارلز بلک» یکی از عقاب‌های دولت آمریکاست و رابطه‌ای عمیق با کنگره ملی عراق دارد و افتخار می‌کند که دوستانی دارد که بر بغداد در حال حاضر حکومت می‌کنند. وی از دوستان نزدیک خانواده بوش و یکی از مهم‌ترین طراحان حملات انتخاباتی آنهاست. ۲. شرکت نیوبریدج استراتجیز: این شرکت رابطه‌ای عمیق با اسرائیل دارد و از جمله مهم‌ترین اعضای شورا اداری این شرکت می‌توان به «گوالبوج» اشاره کرد که حمله رییس جمهور کنونی آمریکا، جورج بوش را اداره کرد. همچنین می‌توان به «ادوارد راجرز» و «لانی گریفت» اشاره کرد که طی ریاست جمهوری بوش پدر در دولت او مشغول به کار بودند. این شرکت رقابتی تنگاتنگ با شرکتی دارد که «باب لیون جستون» آنرا تأسیس کرد. لیون جستون رییس پیشین هیئت تصویب بودجه در مجلس نمایندگان آمریکا بود. ۳. شرکت دین کورپ (ویرجینیا): این شرکت فعالیت خود را در عراق به سرعت آغاز کرد و توجه خود را معطوف این کرده است که قراردادهایی به مبلغ نیم میلیارد دلار امضا کند. این شرکت نزدیکی بسیار زیادی با پنتاگون دارد و فعالیت خود را بر آموزش نیروهای شبه نظامی متمرکز کرده است و صاحب آن جایگاه مهمی در وزارت کشور آمریکا دارد و شرکتش نام بسیار برای از خود برجای گذاشته است، به ویژه وقتی در بوسنی فعالیت می‌کرد، کارمندان آن به تشکیل شبکه‌های فساد و گردآوردن دختران روسپی متهم شده بودند و نکته جالب اینکه این شرکت حمایت از «حامد کرازی»، رییس جمهور افغانستان را برعهده دارد و جالب‌تر اینکه سه تن از اعضای این شرکت در انفجار معروف غزه در ماه گذشته کشته شدند، آنها موظف به اسکورت کارمندان سفارتخانه آمریکا بودند. ۴. شرکت فیلور (تگزاس - کالیفرنیا): یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های فعال در امر مهندسی - ساخت و ساز، نگهداری و لجستیک دفاعی است. قراردادهایی به مبلغ حدود یک میلیارد دلار در عراق به امضا رساند و با قدرت در افغانستان نیز حضور دارد. صاحب شرکت فیلور در شرکت نفتی بزرگ «دنیون» شریک است که قراردادهای مهمی در عراق منعقد کرده است. مدیر دیفون «لاری نیکولز» است که عضو شورای اداره

فیلور حضور دارد و «بابی‌انمن» یکی از مسئولان بلندپایه شرکت جهانی تبلیغات علمی (SAIC) در مجلس اداره فیلور نیز حضور دارد. این تداخل‌ها و غیره بر این نکته اشاره دارد که شبکه‌ای از سوء استفاده کنندگان حضور دارند که دولت آمریکا را بر جنگ در عراق تشویق کرده‌اند تا خود آنچه را می‌خواهند از آن برداشت کنند. ۵. شرکت بیکر - هیوجز (متخصص در امر نفت، تگزاس): هنگامی که در سال ۲۰۰۲ گزارشی تحت عنوان «اصول و مبادی ارشادی برای ایالات متحده در عراق پس از جنگ» منتشر شد، خوانندگان فکر کردند، شورای روابط خارجی مهارت و تجربه خویش را به مؤسسه جیمز بیکر ارائه داد تا این مؤسسه سناریوی پس از جنگ حتمی عراق را ارائه دهد. این تا حدودی درست بود، اما کافی نبود. تحقیق را دو تن امضا کرده بودند: «ادوارد دگرگیان» (کسی که گروه تحقیقاتی بررسی روابط کلی آمریکا برای تغییر وجهه این کشور، را چند هفته پیش رهبری کرد) و «فرانک ویسز دگرگیان» (مدیر مؤسسه بیکر و یکی از مسئولان بزرگ و بلندپایه شرکت نفتی بیکر - هیوجز). ویسز از جمله پایه‌ها و ارکان مهم شرکت به نام «انرون» نیز می‌باشد که متهم به فساد مالی شده است. این مرد همچنین امروز علاوه بر تحقیقاتش رییس یکی از شرکت‌های بیمه است که به عراق بذل توجه بسیار دارد و قرار دادهایی که شرکت «برینگ پونیت» امضا می‌کند، در واقع به جیب شرکت مادر می‌ریزد. ویسز از جمله کمک‌کنندگان اصلی به حملات انتخاباتی بوش پسر بوده است. ۶. شرکت جهانی تبلیغات علمی (SAIC): امروز فعال‌ترین شرکت در بغداد است، چون از دید پنتاگون افزون بر اینکه از سایر شرکت‌ها با نفوذتر است، نام آن کمتر به گوش رسیده. SAIC مجموعه‌ایست که در صنایع دفاعی و اطلاعات و جاسوسی عمل می‌کند و شورای اداره آن افراد بسیاری را در برمی‌گیرد که سابقه خدمت در ارتش را داشته‌اند. با اینکه کادر اداری آن برحسب تغییر و ترکیب دولت تغییر می‌کند در حال حاضر «ژاندران و این داوننگ» از جمله افراد فعال در این شرکت است. وی از جمله مشوقان جنگ آمریکا علیه عراق بود که شبانگاه آغاز جنگ از منصب خویش در کاخ سفید استعفا داد. همچنین به عنوان نیروی فشار به سود مجمع ملی عراق به ریاست «احمد چلبی» فعالیت می‌کند و به همراه «جورج شولتز» (از شرکت بکتل) در هیئتی تحت عنوان «هیئت آزادسازی عراق» عضویت و فعالیت داشت. غیر از آن می‌توان به «ویلیام اورنز» اشاره کرد که وی نیز عضو شورای اداره شرکت است. وی همچنین عضو شورای سیاست دفاعی است که ریچارد پرل از ریاست آن استعفا داد، اما در فعالیت‌های آن همچنان مشارکت دارد. معروف است ۹ عضو از ۳۰ عضو شورای مذکور با شرکت‌هایی ارتباط دارند که در سال گذشته از سوی پنتاگون قراردادهایی در عراق به امضا رسانده‌اند که ارزش آنها کمتر از ۷۶ میلیارد دلار نبوده است. ۷. دو شرکت هالیبرتون و بکتل: اولی آنگونه که آشکار است، در میان کارمندان خویش دیک چنی معاون رییس جمهور و دیگری در میان پایه‌های تشکیل دهنده آن افرادی چون جورج شولتز و «کاسپار واینبرگر» و «ویلیام کاسبنی» و «ریچارد هلمز» را دارد که همگی جزو مدعیان جنگ علیه عراق بوده‌اند. غیر از آن اشغال عراق توسط نیروهای آمریکایی به بهانه‌ها و دعاوی بنیادگرایانه صهیونیستی زمینه مناسب نفوذ اسرائیل چه به صورت مستقیم (به گونه‌ای که دو گردان نظامی در شمال عراق در حال حاضر حضور دارند که ۲۵۰۰ سرباز و افسر را در برمی‌گیرند) و چه به صورت غیرمستقیم فراهم ساختند که در فعالیت شرکت‌های اقتصادی آمریکایی و اردنی و احیاناً به صورت مستقیم اسرائیلی نمود پیدا می‌کند. از جمله این شرکت‌ها می‌توان به «سولیل بوئی» (راه و ساختمان‌سازی)، «تسلیم» (شرکت حمل و نقل دریایی و خشکی)، «ارتستون» (شرکت فعال در مسائل زیربنایی)، «گاردان» (شرکت فعال در زمینه آب)، «آفریقا - اسرائیل» (فعال در زمینه راه سازی)، «شرکت برای اسرائیل» (فعال در زمینه تقطیر آب)، «بزان» (شرکت فعال در امر تصفیه نفت)، شرکت «دان» (اتوبوس‌های مستعمل)، «ریفنتکس» (دستگاه‌های هشدار دهنده و بازدارنده امنیتی)، «رعیتس کیمنتل» (فعال در زمینه ساخت درب‌های آهنی ضد گلوله)، «تامی ۴» (پاک‌سازی و ضد عفونی کننده آب)، «تیمو» (آب جو و سایر مشروبات)، «ترلیدور» (دست بندهای آهنین)، «شورگز» (صنایع آشپزخانه)، «سکال» (تولیدات الکترونیکی)، «نعان - دان» (صنایع ادوات آبیاری)، «سئول» (فعالیت‌های انرژی)، «دلنا» (صنایع نساجی). بنابراین ما صرفاً اقتصادی در مقابل یک طرح اعتقادی قرار نداریم، بلکه این طرح، طرحی استعماری و جنایتکارانه است

که تحت عناوین دروغین مذهبی و برای حاکمیت و استیلا بر جهان که ابتدا از منطقه ما آغاز می‌شود و با تکیه بر پایگاه مسلحی که اسرائیل نامیده می‌شود، افزون بر وجود و حضور ۱۶۰ هزار سرباز آمریکایی در عراق و بیش از ۳۰۰۰۰ سرباز آمریکایی دیگر در افغانستان و به غیر از پایگاه‌های نظامی در خلیج فارس و پاکستان و مصر و شمال آفریقا رو به رو هستیم. ما مقابل برنامه‌ای تاریخی از استعمار قرار گرفته‌ایم که گروهی از افراطی‌های غارتگر و تشنه غارت و چپاول آنرا رهبری و اداره می‌کنند. آنها فقط غارت و چپاول ثروت‌های و ملل دیگر را مدنظر ندارند، بلکه عقاید آنان را نیز هدف قرار داده‌اند تا اعتقادات این ملل را به اعتقادات صهیونیستی استوار بر خرافات و فرهنگ غارت و چپاول تبدیل نمایند. این گروه که محافظه‌کاران نوین نامیده می‌شوند، بیش از هر وظیفه دیگری شیوه‌های جنایی را الگوی خویش قرار داده‌اند و فرهنگ آنها فرهنگ خشونت و حاکمیت و سوء استفاده از دیگران است. و تنها راه مقابله با این فرهنگ، فرهنگ «جهاد» اندیشه‌ای و آمادگی نظامی است، که بی‌شک، عنوان مرحله آینده نبرد این ملت با منکر و ظلم، مطابق تعریف محمد عبده است.

جهان در بحران - ۸

بحران در پزشکی مدرن قسمت هشتم / باری ام. چارلز ۱ اشاره: شاید در هیچ دوره از دوران‌های بی‌شماری که کره خاک در عمر طولانی خود شاهد آنها بوده، چون عصر ما، جهان این گونه دست‌خوش بحران‌ها و التهاب‌های گوناگون و فراگیر نبوده است؛ بحران‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، زیست‌محیطی و ... فقط کافی است یکی از روزنامه‌های صبح یا عصر را ورق بزنید تا در صفحات مختلف آن با نمودهای مختلفی از این بحران‌های فزاینده روبه‌رو شوید. جنگ، نبردهای داخلی، کودتا، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، تروریسم، قاچاق زنان و کودکان، تجارت مواد مخدر، قحطی، گرسنگی، فقر، شکاف طبقاتی، قتل، جنایت، ناامنی، آدم‌ربایی، شکنجه، روسپی‌گری، هم‌جنس‌بازی، سقط جنین، گرم شدن کره زمین، کمبود منابع آب، خشک‌سالی، زلزله، بیماری‌های کشنده و ... سرفصل خبرهایی است که هر روز از گوشه و کنار جهان مخابره می‌شود. راستی چه اتفاقی افتاده است؟ بشر در چه باتلاق خود ساخته‌ای گرفتار آمده که هرچه بیشتر دست و پا می‌زند بیشتر در آن فرو می‌رود؟ آیا برای این بحران‌های فراگیر جهانی می‌توان پایانی تصور کرد؟ آیا بشر متمدن خواهد توانست راهی برای برون رفت از این بحران پیدا کند؟ آیا این همه بحران و التهاب، این همه ظلم و بی‌عدالتی، این همه فساد و تباهی، این همه ... برای بازگشت انسان از راهی که برای اراده جهان در پیش گرفته کافی نیست؟! آیا وقت آن فرا نرسیده که بشر این فرموده پروردگار حکیم را مورد توجه قرار دهد که: *ظهور الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس لیدیقهم بعض الّذی عملوا لعلّهم یرجعون*. به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند، باشد که باز گردند. آری، وقت بازگشت فرا رسیده است. دیگر وقت آن رسیده که بشر با اعتراف به عجز و ناتوانی خود در مهار این بحران‌ها و اظهار پشیمانی از پشت کردن به «ولّی خدا» - که تنها نجات‌بخش او از این همه ظلم و فساد و تباهی است - سر به آستان پروردگار خویش ساید و ناله سر دهد که: خداوند!! به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، پس ولّی خود و پسر دختر پیامبرت را - که هم‌نام رسول توست - بر ما آشکار ساز، تا آن که همه مظاهر باطل را نابود سازد و حق را ثابت گرداند. در سلسله مقالاتی که تاکنون با عنوان «جهان در بحران» تقدیم شما خوانندگان عزیز شده، نمادهای مختلف بحران‌هایی که امروز جهان با آنها دست به گریبان است، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا عمق و گستردگی این بحران‌ها بیش از پیش روشن شود و عجز و ناتوانی انسان امروز در مهار آنها افزون از گذشته معلوم گردد. باشد تا از این رهگذر همه ما به ضرورت ظهور آخرین حجت برای پایان دادن به همه این آشفتگی‌ها، سرگردانی‌ها، رنج‌ها و بلاها واقف و فرج آن حضرت را با همه وجود از خداوند متعال خواستار شویم. در هشتمین قسمت از این مقالات، بحران در پزشکی مدرن مورد بررسی قرار می‌گیرد. پزشکی مدرن علاوه بر

دستاوردهایی که همراه داشته، حامل آسیب‌ها و عوارض سنگینی نیز بوده است. دور شدن پزشکی جدید از درمان‌های طبیعی و گیاهی و محور قرار دادن درمان‌های شیمیایی و صناعی، عامل اصلی بروز این آسیب‌ها و عوارض به شمار می‌رود. امروز بیماری‌های یاتروژنیک یا «پزشک‌زاد» خود، حجم عظیمی از بیماری‌های مبتلا به مردم را تشکیل می‌دهد. مقاله زیر به بررسی ابعاد این موضوع پرداخته است. روی شوراتر، عضو انجمن پزشکی آمریکا می‌گوید: ما باید مردم را نسبت به بی‌ثباتی و عدم قطعیت پزشکی جدید آگاه نماییم. در پناه چنین پزشکی‌ای است که بسیاری از مردم نه تنها درمان نمی‌شوند، بلکه در مواردی با مشکلاتی نیز روبرو می‌شوند. این یک واقعیت است که پزشکی امروز، بر پایه آزمایش و خطا بنیان نهاده شده است. امروزه، بیماری «پزشک‌زاد» ۲ و یا به عبارتی دیگر بیماری که محصول پزشکی مدرن است، به مثابه خطری برای سلامت مردم کشورهای مختلف شناخته می‌شود. هم اینک در پایگاه اطلاعاتی «مدلاین» آمریکا، هفت هزار مقاله، گزارش و پژوهش علمی که از سال ۱۹۶۶ به بعد نوشته شده است، نگهداری می‌شود که بیانگر آن است که تعداد قابل توجهی از بیماران با مشکلاتی که محصول معالجات و یا تأثیرات نامطلوب داروها می‌باشد، مواجه شده‌اند. واقعیت آن است که این تأثیرات زیان‌آور و حتی مرگ‌بار با هر جنبه‌ای از پزشکی نوین، از داروها گرفته تا تشخیص، درمان و اعمال جراحی، ملازم و همراه شده است. فشار اقتصادی مشکلات و نابسامانی‌های حاصله از درمان‌های پزشکی جدید با خلق فشارهای اقتصادی جدی همراه شده است. به عنوان نمونه، بر طبق آمار ارائه شده در آمریکا تنها در سال ۱۹۹۵ بالغ بر ۷۶ میلیارد دلار بر اقتصاد این کشور، فشار اقتصادی حاصل از این پدیده تحمیل شده است که این رقم تقریباً دو برابر هزینه درمان دیابت در آمریکا و همسان هزینه‌های مصروف شده برای درمان بیماران قلبی و عروق است. به طور کلی، بیماری‌های پزشک‌زاد می‌تواند محصول عواملی از جمله اشتباهات در تجویز و یا استفاده از داروهای نامناسب، سوانح ناخواسته، استفاده نامناسب از شیوه‌های تشخیص و درمان، آسیب‌ها و پیامدهای جانبی، بالقوه و ذاتی پزشکی مدرن، اعمال جراحی و مواردی از این دست باشد. محیط بیمارستان‌ها محیط بیمارستان‌ها منشأ خطرات فراوانی محسوب می‌شود. مطالعات انجام شده در دانشکده پزشکی هاروارد، حکایت از آن دارد که ۳۶ درصد بیمارانی که در بیمارستان‌ها پذیرش می‌شوند، با آسیب‌های حاصل از بیماری‌های پزشک‌زاد روبرو می‌شوند که این مسئله در مورد ۲۵ درصد این جمعیت با عوارض جدی و حتی مرگ‌بار همراه است. به علاوه، آمارها بیانگر آن است که بیش از نیمی از این پدیده، محصول استفاده از داروهای جدید است. نتیجه یکی از بررسی‌های به عمل آمده در یکی از بیمارستان‌های آموزشی بر روی ایست‌های قلبی حکایت از آن دارد که ۶۴ درصد این گونه ایست‌ها، قابل پیش‌گیری بوده که استفاده نامناسب از داروها علت اصلی آنها محسوب می‌شود. علاوه بر اختلالاتی از این دست، محیط خود بیمارستان‌ها هم به عفونت‌ها و سرایت بیماری‌های خطرناک از جمله ابتلای به بیماری‌هایی که حاصل عملکرد میکرو ارگانسیم‌های نادر و یا مقاوم در برابر داروها هستند و از این‌رو درمان آنها نیز غالباً با مشکلاتی جدی همراه است، دامن می‌زنند. آمارها بیانگر آن است که ۱۵ درصد فعالیت بیمارستان‌ها معطوف به درمان آثار جانبی داروها شده است. واقعیت آن است که هر نوع دارویی ولو داروهای مرسوم که حتی بدون تجویز پزشک می‌توان به راحتی آنها را از داروخانه‌ها تهیه نمود، با آثاری جانبی همراهند. این تأثیرات عمدتاً شامل کهیر، حالت تهوع، سردرد، سرگیجه، خواب‌آلودگی، اسهال و خونریزی معده است که شمار قابل توجهی از استفاده‌کنندگان را به خود مبتلا می‌سازد؛ اما جدای از این موارد، حساسیت‌ها و پیامدهای شدیدتری که می‌تواند جدی‌تر و وخیم‌تر برشمرده شوند، شامل افسردگی روحی، ضربان نامنظم قلب، گلو درد، برونشیت، نقص و اختلال سیستم ایمنی بدن، اختلالات شدید خونی همچون: کم‌خونی، مسمومیت‌زایی و آسیب به کبد و کلیه و ... است. به رغم آشکار بودن این گونه تأثیرات نامطلوب دارویی، دکتر «دیوید کسلر» رئیس سازمان غذا و داروی آمریکا بر این باور است که تنها یک درصد این گونه حساسیت‌های شدید دارویی در این کشور به مراکز پزشکی گزارش داده می‌شود. این معضل، زمانی جدی‌تر می‌گردد که امروزه شاهد آن هستیم که شمار زیادی از مردم در معرض این گونه شیوه‌های درمانی قرار گرفته و ناخواسته تأثیرات جانبی و ملازم آن‌را

تجربه می‌نمایند. نشریه پزشکی «نیوانگلند» به عنوان نمونه می‌نویسد: «استفاده گسترده از داروهای ضدالتهاب غیراستروئیدی [مانند دیکلوفناک و پروفن] همه ساله در آمریکا با ۳۳۰۰ مورد مرگ و ۴۱۰۰۰ بستری شدن در بیمارستان‌ها همراه می‌گردد». داروهای سمی بسیاری از داروها با آثار جانبی همراهند که خود برای به وجود آوردن یک بیماری ثانوی کفایت می‌کنند که نمونه آن بیماری «پارکینسون» است. این بیماری در واقع محصول تأثیرات جانبی داروهای ضد روان‌پریشی و یا داروهای ضد افسردگی است. برطبق یکی از مطالعات انجام شده توسط دانشکده پزشکی «هاروارد» داروهایی از این دست در ۳۷ درصد بیماران مسن که تحت درمان قرار گرفته‌اند، عامل اصلی ابتلای آنها به بیماری پارکینسون است. به عنوان نمونه داروی «ال - دوپا» ۳ که برای درمان این بیماران مورد استفاده قرار می‌گیرد، با تأثیرات شدید جانبی همراه است که کنترل این تأثیرات خود مستلزم استفاده از داروهای دیگر است. از موارد دیگر می‌توان به بیماری عروقی «کلاژن» که محصول استفاده از داروهای ضد فشار خون است و یا به «نشانگان کاشینگ» ۴ که محصول استفاده طولانی مدت از «کورتیک استروئید» ۵ است، اشاره نمود. نشریه پزشکی نیوانگلند نیز تاکنون نتیجه مطالعات متعددی را منتشر نموده که شیمی درمانی را با ظهور غدد بدخیم سرطانی جدیدی مرتبط می‌سازد. همچنین بررسی‌ها بیانگر آن است که استفاده از بسیاری از داروها در دوران حاملگی، جدا از ایجاد نقص‌هایی در جنین یا نوزاد، با عوارض و پیامدهایی در دوران کودکی و حتی بزرگسالی همراه است. متأسفانه از آنجا که بسیاری از زنان، خود مشتاقانه به استقبال داروها می‌روند، آثار آنها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد که نمونه بارز آنرا می‌توان به گسترش اسفانگیز اختلالات در زاد و ولد کودکان در اروپا، در نتیجه استفاده از «تالیدومید» ۶ و یا بروز سرطان در کودکان و یا مادرانی که در دوران بارداری خود از داروی «دایت هیلیتل بسترل» ۷ استفاده کرده‌اند، اشاره کرد. غیر از این موارد، استفاده بیش از حد از آنتی‌بیوتیک‌ها به خلق نژادهایی مقاوم در میکروارگانیسم‌ها انجامیده است که پیشتر در برابر این نوع داروها آسیب‌پذیر بوده‌اند. البته تاکنون نیز نگرانی‌هایی جدی در قبال بروز بیماری‌هایی شایع که در برابر داروهای موجود مقاوم هستند، ابراز شده است که نمونه‌ای از آن ظهور میکروارگانیسم «تیوبرکلوسیس» ۸ است که در برابر همه داروهای موجود مقاوم است. اعمال جراحی غیرضروری بررسی‌ها و پژوهش‌های به عمل آمده، بیانگر آن است که هم‌اکنون استفاده نامناسب و یا به کارگیری بیش از حد اعمال جراحی و نیز استفاده مستمر از شیوه‌های جراحی موسوم، خود به یک معضل جدی تبدیل شده است. یکی از کمیته‌های فرعی کنگره آمریکا به دنبال یکی از بررسی‌های خود اعلام نمود که در این کشور تنها در عرض یک سال، تقریباً دو میلیون عمل جراحی غیرضروری صورت می‌پذیرد که این میزان اعمال جراحی با ۱۲ هزار مرگ و به هدر رفتن ۱۰ میلیارد دلار همراه بوده است. تکنولوژی‌های زیان‌آور اتکا و وابستگی به تکنولوژی‌های پیشرفته هم در مرحله تشخیص و هم در مرحله درمان، به عنوان یکی از منابع آسیب‌های موجود محسوب می‌شود که مبین قصور و خطاهای موجود در این گونه ابزار و ماشین‌های جدید و یا استفاده نادرست از تکنولوژی است. به عنوان مثال، بررسی‌ها حکایت از آن دارد که ۲۶ درصد بیماری‌های پزشک‌زاد در بخش‌های مراقبت ویژه، با نقص در تجهیزات به کار گرفته شده، مرتبط است. مراقبت‌های بهداشتی غیرقابل اطمینان علاوه بر موارد یاد شده، مراقبت‌های بهداشتی، کمتر برپایه شواهد و مدارک علمی اعمال می‌گردد. سردبیر نشریه «برتیش مدیکال» طی مطلبی، افشا نمود که تنها ۱۵ درصد معالجات پزشکی مبنای علمی دارند و از همین رو است که بیماران همواره با آسیب‌های جدی، دست به گریبان هستند. نمونه بارز این مطلب را می‌توان به استفاده رایج از تشعشعات پزشکی در سال‌های پیش با هدف بزرگ‌تر کردن غده «تیموس» در دوران نوزادی اشاره کرد که هم‌اکنون مشخص شده اندازه این غده که بیشتر اندازه‌ای غیرطبیعی خوانده می‌شد، کاملاً طبیعی است و تنها نتیجه استفاده از این پرتوها چیزی جز بروز سرطان در دوران بزرگسالی این افراد نیست. عرضه و تبلیغ داروهای سمی توسط به شیوه‌های بازاریابی برای عرضه محصولات و فرآورده‌های دارویی، به فشاری جدی به پزشکان برای استفاده از این گونه فرآورده‌های جدید تبدیل شده است. نشریه پزشکی «هاسپیتال پرکتیس» در مطلبی بدین نکته اشاره نموده که رقابت شرکت‌های دارویی، به ترویج و هجوم شدید

اطلاعاتی که مبلغ استفاده از داروهای جدید توسط پزشکان می‌باشد، تبدیل شده است. در واقع، توسل به این گونه بازاریابی هاست که می‌تواند اطلاعات علمی مبین آسیب‌های این داروها را که عموم مردم هم از کم و کیف آنها اطلاعاتی ندارند، به تضعیف کشاند. اگرچه ممکن است که نهایتاً برخی از این داروها از صحنه خارج شوند، اما به هر حال، خطراتی جدی را در طول رواج خود بر جامعه تحمیل نموده‌اند. به عنوان مثال «بنوکسا پروفن»^۹ که به عنوان یک داروی ضدالتهاب غیراستروئیدی شناخته می‌شود، در سال ۱۹۸۲ برای نخستین بار به بازار عرضه شد و شدیداً مورد تبلیغ و خرید و فروش قرار گرفت و بالاخره پس از بروز موارد زیادی از مسمومیت‌های مرگ‌بار کبدی در بریتانیا بود که بالاخره این دارو از صحنه خارج شد. و یا در مورد «زومپیراک سدیم»^{۱۰} که اگرچه با عنوان دارویی مسکن، به شدت به بازار سرازیر شد، اما پس از یک سال و پس از ارائه گزارش‌های متعددی مبنی بر ابتلای مصرف‌کنندگان به عارضه «آنافلکسیس»^{۱۱} از بازار جمع‌آوری شد. در مورد دو داروی قلبی «فلسایناید»^{۱۲} و «انسایناید»^{۱۳} که در حجمی عظیم و با توسل به این ادعا که به کنترل ضربان قلب کمک می‌کند، پس از سال‌ها مصرف توسط بیماران، پژوهش‌ها نشان داد که این دارو با بی‌نظمی‌هایی مهلک همراه بوده تا آنجا که درصد مرگ و میر کسانی که از این داروها در درمان خود استفاده نمودند، ۵/۲ برابر کسانی بود که صرفاً از دارونماها برای درمان آنها استفاده شده بود. از سوی دیگر کشورهای در حال توسعه که از ابزار نظارتی کمتر و ضعیف‌تری برخوردارند، با مشکلات و معضلاتی خاص که محصول بازاریابی غیرمنطقی شرکت‌های چند ملیتی و شرکت‌های دارویی داخلی است، مواجه هستند. مطابق نظر دکتر «لی» و همکارانش، ادعاهای غیرمنطقی و نابجا مبنی بر کارآیی و سلامت این گونه داروها، نه تنها ادامه یافتند، بلکه هم‌اینک بر حجم آنها نیز افزوده شده است. گذشته از عوارض جانبی این داروها، هزینه سنگین آنها به عنوان خطری جدی برای اقتصاد اینگونه کشورها محسوب می‌گردد. نیاز مبرم دانش جدید پزشکان و بیماران هم اینک خطرات پزشکی جدید را به استناد ضرورت روی آوردن به آن، پذیرفته‌اند که این مسأله در مورد خطاهای پزشکی نیز صادق است. مطالعات و پژوهش‌های به عمل آمده، حکایت از آن دارد که این گونه خطاها به حدی است که دیگر به عنوان بخش اجتناب‌ناپذیر پزشکی جدید پذیرفته شده‌اند تا آنجا که با عنوان «خطاپذیری ضروری» شناخته می‌شوند؛ اما حقیقت آن است که پذیرش اسفنناک بیماری یا خطای پزشکی به عنوان پیامد درمان، بیانگر انحرافی از مهم‌ترین اصل اخلاقیات پزشکی یعنی «درمان با آسیب همراه نباشد» است. گنجینه اطلاعات مستند و جمع‌آوری شده در مورد ماهیت واقعی و دامنه خطراتی که ملازم پزشکی جدید است، این نکته را آشکار ساخته که نارسایی‌های اساسی موجود در این رویکرد پزشکی و این دانش جدید، به حدی است که بایستی بی‌درنگ و به نحوی جدی و مؤثر در مقابل آن اقدام نمود. پی‌نوشت‌ها؟: سیاحت غرب، ش ۶، ص ۸۲؛ به نقل از سایت: ۱- Barry M.Charles. ۲. Iatrogenic. ۳. L- dopa. ۴. Cushing's syndrome. ۵. Cortico-steroid. ۶. thalidomide. ۷. diethy Istibestrol. ۸. tuberculosis. ۹. benoxaprofen. ۱۰. Zompirac sodium. ۱۱. anaphulaxis. ۱۲. Flecainide. ۱۳. encainide.

معجزات امام زمان (ع) - ۴

سیدهاشم حسینی بحرانی مترجم: ابوذر یاسری؟ معجزات ولادت خاتم الاوصیا (ع) به روایت حکیمه خاتون حیرت مردم در جستجوی امام (ع) محمد بن عبدالله می‌گوید: پس از درگذشت ابو محمد امام عسکری (ع)، نزد حکیمه، دختر امام جواد (ع) رفتم تا درباره حجت خدا و اختلاف مردم و حیرانی آنها درباره او پرسش کنم. گفت: بنشین، و من نشستم، سپس گفت: ای محمد! خدای تعالی، زمین را از حجتی ناطق و یا صامت خالی نمی‌گذارد و آنرا پس از حسن و حسین (ع) در دو برادر ننهاده است و این شرافت را مخصوص حسن و حسین (ع) ساخته و برای آنها عدیل و نظیری در روی زمین قرار نداده است جز اینکه خدای تعالی فرزندان

حسین (ع) را بر فرزندان حسن (ع) برتری داده، همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی به فضل نبوت برتری داد، گرچه موسی حجت بر هارون بود، ولی فضل نبوت تا روز قیامت در اولاد هارون است، به ناچار بایستی امت یک سرگردانی و امتحانی داشته باشند تا مبطلان از مخلصان جدا شوند و از برای مردم بر خداوند حجتی نباشد و اکنون پس از وفات امام حسن عسکری (ع) دوره حیرت فرا رسیده است. گفتم: ای بانوی من! آیا از برای امام حسن عسکری (ع) فرزندی بود؟ تبسمی کرد و گفت: اگر امام حسن (ع) فرزندی نداشت، پس امام پس از وی کیست؟ با آنکه تو را گفتم که امامت پس از حسن و حسین (ع) در دو برادر نباشد. گفتم: ای بانوی من! ولادت و غیبت مولایم (ع) را برایم بازگو. گفت: آری، کنیزی داشتم که بدو نرجس می گفتند، روزی برادرزاده‌ام به دیدارم آمدند و به او نیک نظر کردند، به ایشان عرض کردم: سرورم! اگر دوستش دارید، او را به نزدتان بفرستم؟ فرمودند: نه عمه جان! اما از او در شگفتم! عرض نمودم: شگفتی شما از چیست؟ فرمود: به زودی فرزندی از وی پدید آید، که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. ۲. عرضه داشتم: ای آقای من! آیا او را نزد شما بفرستم؟ فرمودند: از پدرم در این باره کسب اجازه کن. ۳. می گوید: جامه پوشیدم و به منزل امام هادی (ع) در آمدم، سلام کردم و نشستم و ایشان خود آغاز سخن نمودند و فرمودند: ای حکیمه! نرجس را نزد فرزندم ابی محمد بفرست. ۴. عرض کردم: ای سرورم! برای همین منظور خدمت شما رسیدم تا در این باره کسب اجازه کنم، فرمودند: ای مبارکه! خدای تعالی دوست دارد که تو را در پاداش این کار شریک کند و بهره‌ای از خیر برایت قرار دهد. ۵. حکیمه می گوید: بی درنگ به منزل برگشتم و نرجس را آراستم و در اختیار ابو محمد (ع) قرار دادم و پیوند آنها را در منزل خود برقرار کردم و چند روزی نزد من بودند، سپس نزد پدرشان رفتند و او را نیز همراهشان روانه کردم. امام هادی (ع) در گذشتند و ابو محمد (ع) بر جای پدر نشستند و من همچنان که به دیدار پدرشان می رفتم به دیدار ایشان نیز می رفتم. روزی نرجس به سویم آمد تا کفش مرا بگیرد و گفت: ای بانوی من کفش خود را به من ده! گفتم: بلکه تو سرور و بانوی منی، به خدا سوگند که کفش خود را به تو نمی دهم تا آنرا برگیری و اجازه نمی دهم که مرا خدمت کنی، بلکه من به روی چشم، تو را خدمت می کنم. ابو محمد (ع) این سخن را شنیدند و فرمودند: ای عمه! خدا به تو جزای خیر دهد. ۶. تا هنگام غروب آفتاب نزدشان بودم، و آن جاریه را بانگ زد که لباسم را بیاورد تا بازگردم! امام (ع) فرمودند: نه، عمه جان! امشب را نزد ما بمان که در این شب آن مولودی که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را پس از مردنش زنده می کند، متولد خواهد شد. ۷. عرض کردم: ای سرورم! از چه کسی متولد خواهد شد در حالی که من در نرجس آثار بارداری نمی بینم، فرمودند: از همان نرجس نه از دیگری. ۸. حکیمه می گوید: نزد نرجس رفتم و پشت و شکم او را واری کردم، اما آثار بارداری در او ندیدم، به نزد امام (ع) باز گشتم و کار خود را به ایشان گزارش کردم. تبسمی نمودند و فرمودند: به هنگام طلوع فجر آثار بارداری برایت نمودار خواهد شد، زیرا مثل او مثل مادر موسی (ع) است که آثار بارداری در او ظاهر نگردید و کسی تا وقت ولادتش از آن آگاه نشد، زیرا فرعون در جست و جوی موسی شکم زنان باردار را می شکافت و این نیز نظیر موسی (ع) است. ۹. تلاوت قرآن در رحم مادر و پس از ولادت نزد نرجس باز گشتم و کلام امام (ع) را بدو گفتم و از حالش پرسیدم، گفت: ای بانوی من! در خود چیزی (از آن) نمی بینم. حکیمه می گوید: تا طلوع فجر مراقب او بودم و او پیش روی من خوابیده بود و از این پهلو به آن پهلو نمی رفت تا چون آخر شب و هنگام طلوع فجر فرا رسید هراسان از جا برخاست و من او را در آغوش گرفتم و بر او «اسم الله» می خواندم، ابو محمد (ع) بانگ بر آوردند و فرمودند: سوره قدر را بر او بخوان! ۱۰. و من آغاز به تلاوت کردم و گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: امری که مولایم خبر داد در من نمایان شده است و من همچنان که فرموده بودند بر او می خواندم و جنین در شکم مادر به من پاسخ می داد و مانند من قرائت می کرد و بر من سلام نمود. حکیمه می گوید: من از آنچه شنیدم هراسان شدم اما ابو محمد (ع) بانگ بر آوردند: از امر خدای تعالی در شگفت مباش، خدای تعالی ما را در خردی به سخن در آورد و در بزرگی حجت خود در زمین قرار دهد. هنوز سخن امام (ع) تمام نشده بود که نرجس از دیدگانم

پنهان شد و او را ندیدم گویا پرده‌ای بین من و او افتاده بود و فریاد کنان به نزد ابومحمد (ع) دیدم، ایشان فرمودند: عمّه! برگرد، او را در مکانش خواهی یافت. ۱۱ می‌گوید: باز گشتم و طولی نکشید که مانع برداشته شد و دیدم نوری نرجس را فرا گرفته است که توان دیدن آنرا ندارم و آن نوزاد مبارک (ع) را دیدم که روی به سجده و دو زانو را بر زمین نهاده است و دو انگشت سبابه خود را بلند کرده، می‌گوید: شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست (یکناست و شریکی ندارد) و آنکه جدم محمد [ص] رسول خدا و پدرم امیرالمؤمنین [ع] و سپس امامان را یکایک بر شمرده تا به خودش رسید. سپس فرمود: بارها! آنچه را به من وعده فرمودی، محقق ساز، و امر مرا به انجام رسان و گامم را استوار ساز و زمین را به واسطه من پر از عدل و داد گردان. ۱۲ ابومحمد (ع) بانگ برآوردند و فرمودند: عمه او را بیاور و به من برسان. ۱۳ او را برگرفتم و به جانب امام (ع) بردم، و چون او در میان دو دست من بود و مقابلشان قرار گرفتم بر پدر خویش سلام نمود و امام (ع) او را از من ستانند و زبان خود را در دهان طفل گذاشتند و او آنرا مکید، سپس فرمود: او را نزد مادرش ببر تا بدو شیر دهد، آنگاه نزد من باز گردان. ۱۴ پرواز پرندگان و بالا بردن مولود مبارک به آسمان نوزاد را به مادرش رساندم و وی بدو شیر داد، و بعد از آن او را نزد ابومحمد (ع) باز گردانیدم، در حالی که پرندگانی بر بالای سرش در پرواز بودند. امام (ع) به یکی از آنها فرمودند: او را بگیر و نگاهدار و هر چهل روز یکبار به نزد ما باز گردان. ۱۵ آن پرنده او را برگرفت و به آسمان برد و پرندگان دیگری نیز به دنبال او بودند، شنیدم که ابومحمد (ع) می‌فرمودند: تو را به خدایی سپردم که مادر موسی، موسی را به او سپرد. ۱۶ آنگاه نرگس گریست و امام (ع) بدو فرمودند: خاموش باش که شیر خوردن، جز از پستان تو برای او حرام است و به زودی نزد تو باز گردد همچنان که موسی به مادرش باز گردانیده شد و این قول خدای تعالی است که: «پس او را نزد مادرش برگردانیدیم تا چشمان آن زن روشن گردد و غمگین نباشد». ۱۷ و ۱۸ عرض کردم: این پرنده چه بود؟ فرمودند: این روح القدس است که بر امامان (ع) گمارده شده است، آنان را موفق و مسدد می‌دارد و به آنها علم می‌آموزد. ۱۹ حکیمه می‌گوید: پس از چهل روز آن کودک برگردانیده شد و برادرزاده‌ام به دنبال من فرستاد و مرا فراخواند و بر او وارد شدم و به ناگاه دیدم که همان کودک است که به قامت راه می‌رود. عرض نمودم: سرورم! آیا این کودک دو ساله نیست؟ تبسمی نمودند و فرمودند: فرزندان انبیاء و اوصیاء اگر امام باشند به خلاف دیگران نشو و نما کنند، و کودک یک ماهه ما به مانند کودک یک ساله باشد و کودک ما در رحم مادرش سخن می‌گوید و قرآن تلاوت می‌کند و خدای تعالی را می‌پرستد و هنگام شیرخوارگی ملائکه او را فرمان می‌برند و صبح و شام بر وی فرود می‌آیند. ۲۰ پیوسته آن کودک را هر چهل روز یکبار می‌دیدم تا آنکه چند روز پیش از رحلت ابومحمد (ع) او را دیدم که مردی بود و او را نشناختم و به برادرزاده‌ام عرض کردم: این مردی که فرمان می‌دهید در مقابلش بنشینم کیست؟ فرمودند: این، پسر نرجس است و او جانشین پس از من است و به زودی مرا از دست می‌دهید، پس بدو گوش فرادار و فرمانش ببر. ۲۱ پس از چند روز امام عسکری (ع) رحلت فرمودند و مردم چنان که می‌بینی پراکنده شده‌اند و به خدا سوگند که من هر صبح و شام آن حضرت (ع) را می‌بینم و مرا از آنچه می‌پرسید آگاه می‌کند و من نیز شما را مطلع می‌کنم و به خدا سوگند که گاهی می‌خواهم از او پرسشی کنم و او نپرسیده پاسخ می‌دهد و گاهی امری بر من وارد می‌شود و همان ساعت پرسش نکرده از ناحیه او جوابش صادر می‌شود. شب گذشته مرا از آمدن تو با خبر ساخت و فرمود که تو را از حقیقت آگاه سازم. محمد بن عبدالله، راوی این حدیث، می‌گوید: به خدا سوگند، حکیمه اموری را به من خبر داد که جز خدای تعالی کسی از آن مطلع نیست و دانستم که آن صدق و عدل و از جانب خداوند است، زیرا خدای تعالی او را به اموری آگاه کرده است که هیچ یک از خلائق را بر آنها آگاه نفرموده است. ۲۲ «بیت الحمد» درخشنده امام (ع) مفضل می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمودند: صاحب‌الامر (ع) خانه‌ای دارد که به «بیت‌الحمد» معروف است. درون آن چراغی روشن است که از روز ولادتش تا روز قیامتش خاموش نمی‌گردد. ۲۳؟ پیرزنی که در ولادت حضرت (ع) حضور داشت. حنظله بن زکریا می‌گوید: احمد بن بلال کاتب از اهل سنت و ناصبی بود، اما به سبب آشنایی اش طبق عادت عراقی‌ها، نسبت به من ابراز محبت می‌کرد و وقتی مرا

می‌دید، می‌گفت: آیا خبری داری که ما را فرحناک کند یا آنکه من جریانی برای نقل کنم؟ من تغافل می‌کردم تا آنکه در جایی من و او تنها بودیم و از او راجع به آن ماجرا سؤال کردم که برایم باز گوید، گفت: خانه ما در سامرا، رو به روی خانه ابن الرضا ۲۴ [حضرت امام جواد(ع)] بود. من به علت مسافرت، مدتی طولانی، از آن خانه دور و در قزوین و غیر آن ساکن بودم. و چنان پیش آمد که باز گردم. وقتی که باز گشتم، آنچه را در سامرا به جای گذاشته بودم، از دستم رفته بود، و پیرزنی که خدمتکار من بود، و دخترش در آن خانه بودند. او مثل همان ایام، فردی خویشنندار بود و دروغ نمی‌گفت، همچنین ما خدمتکارانی داشتیم که در آن خانه مانده بودند و چند روزی نزد آنان بودم. وقتی خواستم از سامرا برگردم، آن پیرزن گفت: چرا اینقدر برای رفتن عجله داری، در حالی که مدت زیادی نزد ما نبودی؟ نزد ما بمان که از حضورت خوشحال شویم. از روی استهزاء به او گفتم: می‌خواهم به کربلا بروم (زیرا مردم داشتند به مناسبت نیمه شعبان یا روز عرفه به زیارت می‌رفتند). پیرزن گفت: فرزندم، از تو به خدا پناه می‌برم که بخواهی با این گفته، آنان (خاندان اهل بیت(ع)) را کوچک بشماری یا تمسخر نمایی و من تو را از ماجرای آگاه می‌کنم که دو سال، بعد از رفتن تو برایم اتفاق افتاد. من در همین خانه، نزدیک دالان خوابیده بودم و دخترم نیز همراه من بود، و بین خواب و بیداری بودم که مردی نیکو روی، با لباس‌های نظیف و بویی خوش وارد شد و گفت: ای فلانه، هم اینک شخصی از نزدیکان می‌آید که تو را (به جایی) ببرد، از رفتن با او، خودداری مکن و مترس؛ من ترسیدم و دخترم را صدا زدم و به او گفتم: آیا فهمیدی که کسی داخل خانه شود؟ گفت: نه؛ خدا را یاد کردم و خوابیدم. دوباره همان مرد آمد و مثل همان گفته را به من فرمود باز ترسیدم و دخترم را صدا زدم، گفت: هیچ کس وارد خانه نشده، خدا را یاد کن و نترس. (خدا را) یاد کردم و خوابیدم. وقتی که آن مرد، برای سومین بار آمد، و گفته‌اش را تکرار کرد، صدای دق الباب را شنیدم، پشت در رفتم و گفتم: که هستی؟ گفت: باز کن و نترس. سخنش را فهمیدم و در را باز کردم. غلامی بود که همراه خود چادری (پوششی) داشت. گفت: بیا، بعضی از نزدیکان به تو نیاز مهمی دارند، سپس سرم را با آن پوشاند و مرا وارد خانه‌ای ساخت. من آن خانه را می‌شناختم، طنابی پارچه‌ای وسط اتاق بود و مردی کنار آن نشسته بود. غلام، کنار آن را بالا گرفت و من داخل شدم. زنی در حال زایمان بود و زنی پشت سر او مانند قابله نشسته بود. زن گفت: به ما در این کاری که بدان مشغولیم کمک کن، و من او را مانند دیگران علاج کردم، و چیزی نگذشت که نوزاد به دنیا آمد. او را در حالی که سالم بود، بر روی دست گرفتم و سرم را از کنار پارچه بیرون بردم و مردی را که آنجا نشسته بود، بشارت دادم. به من گفت: بانگ زن. همین که صورتم را به طرف نوزاد برگرداندم، او را ندیدم. زنی که آنجا نشسته بود، گفت: بانگ زن و آن خادم، دستم را گرفت و سرم را پوشاند و از خانه خارج ساخت و مرا به خانه‌ام بازگرداند و کیسه پولی به من داد و گفت: هیچ کس را از آنچه دیدی، آگاه مکن. داخل خانه رفتم و در حالی که دخترم در خواب بود به رختخواب باز گشتم. سپس او را بیدار کردم و پرسیدم، آیا از رفت و آمدم مطلع شدی؟ گفت: نه. کیسه را گشودم، ده دینار درون آن بود. من تا به حال این ماجرا را برای هیچ کس بازگو نکرده‌ام. وقتی آن کلام را از روی استهزاء به زبان آوردی، این را از روی دلسوزی به تو گفتم. این خاندان، نزد خدای عزوجل شأن و منزلتی بزرگ دارند و هر چه می‌گویند، حق است. احمد بن بلال (ناصبی) گفت: از گفته‌اش تعجب کردم و آنرا به سخره گرفتم و زمان آن ماجرا را از او پرسیدم، اما می‌دانم که من بعد از سال ۲۵۰ از نزد آنان رفته بودم و سال ۲۵۱ در دوران وزارت عبیدالله بن سلیمان باز گشته بودم. حنظله می‌گوید: پدرم را نیز دعوت کردم و او نیز این ماجرا را همراه من، از احمد شنید. ۲۵؟ کنار رفتن پرده و رؤیت جمال آخرین حجت حق ابی نعیم انصاری می‌گوید: دسته‌ای از «مفوضه» ۲۶ و «مقصره» ۲۷ نزد کامل بن ابراهیم مدنی آمده بودند تا نزد امام عسکری(ع) بروند. کامل با خود گفت: من نیز از آن حضرت(ع) راجع به این فرموده‌شان خواهم پرسید که: وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که معرفت مرا بشناسد و آنچه را می‌گویم بگوید. ۲۸ کامل می‌گوید: وقتی که بر سرورم ابامحمد(ع) وارد شدم به لباس لطیف و سفیدی که پوشیده بودند، نگاه کردم و با خود گفتم: ولی الله و حجت خدا خود، لباس لطیف می‌پوشند ولی ما را به مواسات (همراهی) با برادران امر، و از پوششی مانند آنچه خود

پوشیده‌اند، نهی می‌کنند! امام (ع) تبسمی نمودند و فرمودند: ای کامل! و من در حالی که لباس را از بازویشان کنار زده بودند، آنرا مسح نمودم، (پوششی) سیاه و زبر بر پوست بدن‌شان قرار داشت. آنگاه فرمودند: این (زیرجامه) برای خداست، و این برای شما. ۲۹. سلام دادم، و نزدیک دری که پرده‌ای نازک آویخته بود نشستم. ناگاه بادی وزید و گوشه پرده کنار رفت، و نوجوانی چهارده ساله یا مانند آنرا که چون پاره‌ای ماه بود، دیدم. آن نوجوان خطاب به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم؛ از آن ندا به خود آمدم و به من الهام شد که بگویم: لَبَّيْكَ سرورم؛ سپس فرمودند: آیا نزد ولی خدا و حجت و باب او آمده‌ای که بررسی: آیا وارد بهشت نمی‌شود جز آنکه شناخت تو را بشناسد و به آنچه می‌گویی بگویی؟ ۳۰ عرض نمودم: آری به خدا. فرمودند: به خدا، در این صورت، وارد شونندگان [بهشت] اندک خواهند بود. به خدا دسته‌ای وارد آن خواهند شده که به آنان «حقیه» گفته می‌شود. ۳۱. عرض نمودم: سرورم، آنان کیستند؟ فرمودند: آنان دسته‌ای هستند که از حَبِّ شان نسبت به علی [ع] به حق او سوگند می‌خوردند درحالی که از حق و فضل او (نیز) آگاه نیستند. ۳۳. سپس لحظه‌ای سکوت نمودند، که درود خداوند بر ایشان باد، آنگاه فرمودند: و آمده‌ای که درباره قول مفوضه پرسش نمایی؛ آنها دروغ گفتند؛ بلکه قلب‌های ما ظرف خواست خداوند است. اگر او بخواهد ما می‌خواهیم. و خداوند می‌فرماید: «و نمی‌خواهید مگر آنکه خدا بخواهد». ۳۳ و ۳۴. سپس، آن پرده به حالت اول بازگشت و دیگر نتوانستم آنرا کنار بزنم. امام عسکری (ع) به من نگریستند و در حال تبسم فرمودند: ای کامل، علت نشستن چیست، در حالی که حجت پس از من، نیاز تو را برآورده ساخت. ۳۵. و من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر آن نوجوان را ندیدم. ابو نعیم می‌گوید: کامل را دیدم و از او راجع به این ماجرا پرسیدم، آنرا برایم باز گفت. ۳۶. پی‌نوشت‌ها: ۱. لا یا عَمَّةُ وَلَكِنِّي اَتَعَجَّبُ مِنْهَا. ۲. سیخرج منها ولدٌ كريم على الله عزَّ وجلَّ الَّذِي يَمْلَأُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْراً وَظُلْماً. ۳. اِسْتَأْذَنِي فِي ذَلِكَ أَبِي (ع). ۴. یا حَكِيمَةُ اِبْعَثِي نَرْجَسَ اِلَى اِبْنِي اَبِي مُحَمَّدٍ. ۵. یا مَبَارَكَةُ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَحَبُّ اَنْ يَشْرَكَكَ فِي الْاَجْرِ وَيَجْعَلَ لَكَ فِي الْخَيْرِ نَصيبًا. ۶. جَزَاكَ اللهُ يَا عَمَّةُ خَيْرًا. ۷. لا يَا عَمَّتَا، بَيْتِي اللَّيْلَةُ عِنْدَنَا فَإِنَّهُ سَيُولَدُ اللَّيْلَةَ الْمَوْلُودَ الْكَرِيمَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي يُحْيِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. ۸. من نَرْجَسَ لَا مِنْ غَيْرِهَا. ۹. إِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَظْهَرُ لَكَ الْحَبْلُ لِأَنَّ مِثْلَهَا مِثْلُ امِّ مُوسَى (ع) لَمْ يَظْهَرْ بِهَا الْحَبْلُ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ اِلَى وَقْتِ وِلَادَتِهَا، لِأَنَّ فِرْعَوْنَ كَانَ يَشَقُّ بِطُونِ الْجَبَالِ فِي طَلَبِ مُوسَى (ع)، وَ هَذَا نَظِيرُ مُوسَى (ع). ۱۰. اَقْرَأْنِي عَلَيْهَا «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». ۱۱. اِرْجِعِي يَا عَمَّةُ فَإِنَّكَ سَتَجِدِيهَا فِي مَكَانِهَا. ۱۲. اَللَّهُمَّ اَنْزِلِي مَا وَعَدْتَنِي وَ اَتَمِّمِي لِي أَمْرِي وَ ثَبِّتِي وَ طَاطِي، وَ اَمْلَأِي الْأَرْضَ بِعَدْلٍ وَ قِسْطًا. ۱۳. یا عَمَّةُ نَاولِيهِ وَ هَاتِيهِ. ۱۴. اِمْضِي بِهِ اِلَى اُمِّهِ لِتَرْضَعَهُ وَ رَدِّيهِ اِلَيَّ. ۱۵. وَ اِحْفَظْهُ وَرَدَّهُ اِلَيْنَا فِي كُلِّ اَرْبَعِينَ يَوْمًا. ۱۶. اَسْتَوْدَعُكَ اللهُ الَّذِي اُودِعْتَهُ امُّ مُوسَى. ۱۷. سُورَةُ قَصَصٍ (۲۸)، آيَةُ ۱۳. ۱۸. اَسْكُتِي فَإِنَّ الرِّضَاعَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ اِلَّا مِنْ ثَدِيكَ وَ سِعَادِ اِلَيْكَ كَمَا رَدَّ مُوسَى اِلَى اُمِّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَرَدَدْنَاهُ اِلَى اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ». ۱۹. هَذَا رُوحُ الْقُدْسِ الْمُوَكَّلُ بِالْاُئِمَّةِ يُوَفِّقُهُمْ وَ يَسُدُّهُمْ وَ يَرَبِّبُهُمْ بِالْعِلْمِ... ۲۰. اِنَّ اَوْلَادَ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْاَصْيَاءِ إِذَا كَانُوا اُئِمَّةً يَنْشُؤْنَ بِخِلَافِ مَا يَنْشُؤُ غَيْرِهِمْ، وَ اِنَّ الصَّبِيَّ مَنَّا إِذَا كَانَ اَتَى عَلَيْهِ شَهْرٌ كَانَ كَمَنْ اَتَى عَلَيْهِ سَنَةٌ، وَ اِنَّ الصَّبِيَّ مَنَّا لِيَتَكَلَّمُ فِي بَطْنِ اُمِّهِ وَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ يَعْبُدُ رَبَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، [وَ] عِنْدَ الرِّضَاعِ تَطْيِيعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنْزَلُ عَلَيْهِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً. ۲۱. هَذَا اِبْنُ نَرْجَسٍ وَ هَذَا خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَ عَن قَلِيلٍ تَفْقِدُونِي فَاسْمَعِي لَهُ وَ أَطِيعِي. ۲۲. شَيْخُ صَدُوقٍ، اَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُويهِ، كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ، بَابُ ۴۲، ح ۲. با استفاده از ترجمه منصور پهلوان. ۲۳. اِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْاَمْرِ بَيْتًا يُقَالُ لَهُ: بَيْتُ الْحَمْدِ، فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ مِنْذُ يَوْمِ وِلْدَانِي اِلَى يَوْمِ يَقُومُ بِالسَّيْفِ لَا يَطْفَأُ. النعماني، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم بن جعفر، کتاب الغیبه، ص ۳۹۲، ح ۳۱. ۲۴. این خانه همان بیت حضرت امام عسکری (ع) و زادگاه مبارک فرزند گرامی‌شان حضرت امام زمان (ع) می‌باشد. ۲۵. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۴۰، ح ۲۰۸. ۲۶. مفوضه به فرقه‌ای گفته می‌شود که می‌گویند خداوند تمام امور را به ائمه (ع) واگذار نموده است. ۲۷. مقصیره به فرقه‌ای گفته می‌شود که ائمه (ع) را از شأن ولایت تنزل داده و نقشی جز مانند انسان‌های عادی در عالم برای آنان قائل نیستند. ۲۸. لا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتِي وَ قَالَ بِمَقَالَتِي. ۲۹. هَذَا اللهُ وَ هَذَا لَكُمْ. ۳۰. جِئْتُ اِلَى وَلِيِّ

اللّه و حجّته و بابه تسأله هل يدخل الجنّة إلّا من عرف معرفتك و قال بمقاتلتك؟ ۳۱. إذن واللّه یقلّ داخلها، واللّه إنّه لیدخلها قومٌ یقال لهم: «الحقّیة». ۳۲. قومٌ من حبّهم لعلیّ یحلفون بحقّه و لا یدرون ما حقّه و فضله. ۳۳. سورة انسان (۷۶)، آیه ۳۰. ۳۴. جئت تسأله عن مقاله الفوضّة، کذبوا، بل قلوبنا أوعیة لمشیئة الله، فإذا شاء شئنا، واللّه یقول: «و ما تشاؤون إلّا أن یشاء الله». ۳۵. یا کامل، ما جلوسک و قد انبأک بحاجتک الحجة من بعدی. ۳۶. شیخ طوسی، محمد بن الحسن، همان، ص ۲۴۶، ح ۲۱۶؛ نیز الطبری (الأملی)، محمد بن جریر، دلائل الإمامة،

تعاریف و جلوه‌های تازه مهدویت در جمهوری اسلامی

اشاره: رشد و گسترش فرهنگ انتظار و مهدی باوری در ایران همواره مورد توجه متفکران غربی بوده و همواره با دقت و حساسیت فراوانی آنرا دنبال کرده‌اند. با آغاز کار دولت جدید جمهوری اسلامی، که عنایت ویژه‌ای به موضوع مهدویت دارد، بار دیگر توجه محافل غربی به این موضوع جلب شده است و از این رو در پی تحلیل و بررسی آن برآمده‌اند. مقاله پیش‌رو که از پایگاه اطلاع رسانی فارسی شبکه BBC گرفته شده، یکی از آخرین تحلیل‌هایی است که در این باره منتشر شده است. از آنجا که به نظر می‌رسد آگاهی از مفاد این مقاله برای پژوهشگران حوزه مهدویت مفید باشد، در این شماره اقدام به درج آن کرده‌ایم. ایمان به ظهور یک منجی در دوره‌های تاریخی گوناگون و به ویژه در آخرالزمان، تنها محدود به اسلام نیست؛ ادیان مختلف هر یک ظهور منجی یا منجیانی را نوید داده‌اند که در چه شرایط ویژه‌ای ظهور می‌کنند تا سامانی تازه و البته نهایی به دین و دنیا بخشند. در این میان، اندیشه مهدویت و انتظار ظهور دوازدهمین امام شیعیان که بر پایه آموزه‌های دینی و باور پیروانش، اکنون غایب از نظر هاست، اصلی اساسی و بنیادین در تشیع به شمار می‌رود. با این همه، اعتقاد به امام زمان و انتظار ظهور وی، تنها محور مشترک بین پیروان چنین اندیشه‌ای بوده و در گذر زمان، قرائت‌ها و تفاسیر گوناگونی از آن به دست داده شده و در موارد متعددی، کسانی مدعی ارتباط با امام زمان [ع]، به خواب دیدن او یا داشتن رسالتی خاص در این زمینه شده‌اند. هر چند، جریان غالبی که تفسیر و ارائه احکام دینی را بر عهده داشته، غالباً در برابر چنین سخنانی مواضعی انتقادی اتخاذ کرده است. اگر چه مسئله مهدویت، همواره موضوعی بحث برانگیز و جنجالی بوده، به نظر می‌رسد که پس از استقرار جمهوری اسلامی و به ویژه در دو دهه گذشته، تلقی‌های رایج در مورد امام زمان [ع]، توسل به او و در نهایت زمان ظهور و ویژگی‌ها و وظایف مؤمنان در قبال وی دستخوش تغییراتی قابل توجه شده است. مسجد جمکران در نزدیکی قم را می‌توان مظهر عینی این تحولات دانست. در سال‌های اخیر اقبال به این مسجد به طور فزاینده‌ای رو به افزایش بوده اما این رونق با انتقاداتی نیز همراه بوده است. شدت این انتقادات تا آنجا بود که محراب و شیشه‌ای مزین به چراغی سبز برای زیارت زائران، پس از مدتی برداشته شد. با این همه، چاهی که زائران عریضه‌های خود را در آن می‌اندازند، همچنان پذیرای هزاران نامه‌ای است که روزانه و به ویژه سه شنبه شب‌ها برای رسیدن به دست امام زمان [ع] به داخل آن انداخته می‌شود. مسجد جمکران تا پیش از انقلاب مسجدی کوچک و کم رونق بود و گفته شده که باورهای مربوط به آن را اکثریت علمای دینی به رسمیت نشناخته‌اند، با این همه، مسجد جمکران اکنون موقعیتی منحصر به فرد پیدا کرده و یکی از شلوغ‌ترین مکان‌های مذهبی در ایران است. به هر روی، رویکردهای تازه به مسئله امام زمان [ع]، اکنون تنها بحثی نیست که در سطح جامعه یا محافل مذهبی ایران مطرح باشد و دامنه آن به طور روشن و تأثیرگذاری به حوزه سیاست نیز کشیده شده و به نوعی صف‌آرایی بین حامیان قرائت‌هایی متفاوت از مهدویت انجامیده است. در حقیقت، در سال‌های اخیر، رواج کم‌سابقه و پر دامنه تلقی‌های خاص از مسئله انتظار و ظهور امام زمان، چه در عرصه نظر و در چه حوزه عمل در سطوح وسیعی نمود یافته است و همین امر موجب شده که طیفی از روحانیت شیعه بسیاری از این باورها را خرافه و گرایش به آنها را تحجر قلمداد کنند. مراجع شیعی گرایش‌هایی را که به طور خاص معطوف به مسئله امام زمان و برجسته کردن وی حتی بیرون از چارچوب‌های رایج شرعی و

فقهی‌اند، به رسمیت نمی‌شناسند. اگرچه عمدتاً گروهی از روحانیون و دین باورانی که به نو اندیشان دینی معروف شده‌اند هستند که چنین رفتار و گفتاری را مصداق خرافه و تحجر می‌دانند، اما در این زمینه، گاه از همراهی شماری از روحانیون بلند پایه سنت‌گرا نیز برخوردار بوده‌اند. با وجود این، حتی چنین منتقدانی نه تنها در اصل باورها و اعتقادات مربوط به امام زمان و ظهور او تردیدی به خود راه نمی‌دهند، بلکه اساساً بسیاری از اندیشه‌های خویش را بر مفهوم امامت و غیبت امام دوازدهم شیعیان استوار کرده‌اند. از این رو، اصطلاحاتی نظیر خرافه و تحجر تنها می‌توانند بیانگر مفاهیمی کلی باشند که در نهایت، رفتار و آدابی خاص در زمانی مشخص را مورد نکوهش قرار می‌دهد و به همین دلیل می‌توانند به طور چشمگیری از شرایط روز تأثیر پذیرند. شماری از منتقدان رویکردهای تازه گسترش یافته در مورد مهدویت، سیاست و حکومت جمهوری اسلامی را مسبب رواج این باورها می‌دانند و تأکید می‌کنند که پیامدها چنین امری، در نهایت سست شدن ایمان و باور مذهبی مردم خواهد بود و آنچه زیان می‌بیند چیزی جز جایگاه مذهب در جامعه نیست. با این همه، برخی دیگر از صاحب‌نظران، از زاویه‌ای دیگر به موضوع نگاه می‌کنند و سخن از آن می‌گویند که رواج و گسترش آنچه اکنون در ایران شاهد آنیم، پیامدی جز تقویت بنیادگرایی شیعی ندارد. در تاریخ معاصر ایران، انجمن حجّتیّه به دلیل برخورداری از سازمان‌یافتگی قابل توجه، نقشی عمده در تعیین رویکردها به مسئله ظهور امام زمان داشته است، با وجود این به نظر می‌رسد که اکنون طیف دیگری که حضوری پر رنگ در عرصه سیاست نیز دارد و از پشتوانه‌ها و امکانات قابل توجهی برخوردار است، داعیه‌دار اصلی این بحث شده باشد. همین موضوع، موجب آمیختگی بسیار قرائت‌های خاص از باورهای مذهبی با سیاست و مجادلات سیاسی چه در ساختار قدرت و چه در سطح جامعه شده است. در سال‌های اخیر و به طور مشخص از دومین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا در سال ۱۳۸۱ به این سو، طیفی خاص از نیروهای سیاسی با گرایش‌ها و قرائت‌های خاص از باورهای شیعی توانست حضوری علنی‌تر در حوزه قدرت بیابد و در فاصله سه سال، قوه مقننه و مجریه را در اختیار خود بگیرد. این نیروهای تازه به میدان آمده که عمدتاً سابقه حضور در نهادهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی را در کارنامه خود دارند، آشکارا اقدامات و اظهارات خویش را در راستای فراهم ساختن زمینه‌های ظهور امام زمان قلمداد می‌کنند. با استناد به این پیشینه و نیز عملکرد حکومت، برخی تأکید می‌کنند که حکومت خود منشأ جریانی است که تلقی‌های خاص از باور مهدویت را در جامعه رواج می‌دهد. پس از انتخابات مجلس هفتم و در اوج مجادلات و منازعات جناحی، علی مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری سخن از آن گفت که مجلس هفتم از کسانی شکل گرفته که نامشان در آستانه انتخابات در فهرستی به تصویب و تأیید امام زمان رسیده بود. این اظهارات در آن هنگام جنجالی بزرگ در جامعه، حکومت و حوزه‌های علمیه برانگیخت اما به رغم همه انتقادات، چهره‌های سرشناس سیاسی و مذهبی جناحی که خود را اصولگرا می‌خواند، اظهاراتی از این دست را که به ویژه به دنبال پیروزی محمود احمدی‌نژاد، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است، همچنان مطرح می‌کنند. حضور آقای احمدی‌نژاد در مسجد جمکران، اختصاص بودجه‌ای قابل توجه به این مسجد در نخستین روزهای ریاست جمهوری وی، ایجاد خبرگزاری‌های ویژه برای پوشش اخبار مربوط به مهدویت و رواج زمزمه‌هایی مبنی بر امضای میثاق‌نامه‌ای بین هیئت وزیران و امام زمان از جمله نشانه‌هایی هستند که رویکردهای دولتمردان جدید جمهوری اسلامی را نمایان ساخته‌اند. اگر چه خبر امضای میثاق‌نامه هیئت وزیران با امام زمان و انداختن آن در چاه مسجد جمکران در بیانیه کوتاه روابط عمومی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تکذیب شد اما حتی برخی از نمایندگان وابسته به جناح اصولگرا در مجلس هفتم هم نسبت به آن واکنش نشان دادند. از سوی دیگر، استقبال روزنامه‌ها و چهره‌های نزدیک به اصول‌گرایان از سخنرانی محمود احمدی‌نژاد در سازمان ملل متحد، به ویژه متوجه این موضوع بود که وی برای نخستین بار توانسته نام امام زمان را در نشست مجمع عمومی سازمان ملل بر زبان جاری کند. اصول‌گرایان از این مسئله به عنوان توفیقی بزرگ یاد کردند و به انتقادهایی که از لحن و مضمون سخنان رئیس جمهوری برای حل و فصل بحران پرونده فعالیت اتمی جمهوری اسلامی صورت گرفته بود، اعتنایی نکردند. از همین روست که برخی، خاستگاه رویکرد

دولت جدید را عمدتاً در شرایط و معادلات سیاسی جست‌وجو می‌کنند و بین باورهای مذهبی و رویکردهای سیاسی حکومت پیوند برقرار می‌کنند. به هر روی، در ساختاری که دین و سیاست، عین هم و دو روی یک سکه تلقی می‌شوند، در هم آمیختن باورهای مذهبی و رویدادها و مسائل سیاسی، اگرچه امری گریزناپذیر و غیرقابل اجتناب خواهد بود، اما در عین حال می‌تواند پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای را نیز به همراه داشته باشد. از سوی دیگر، رویارویی طیف‌های مختلف مراجع و گروه‌های مذهبی و اختلاف نظر آنان بر سر مفاهیم دینی و تفسیر این مفاهیم، دست کم می‌تواند این موضوع را تثبیت کند که امور قدسی و شرعی حتی نزد دینمداران، تعبیری یگانه و غایی ندارند و اعتبار هر تفسیر، به پیروان آن محدود می‌ماند. پی‌نوشت؟: برگرفته از: ۱۷:۵۰ ۶/۱۱/۲۰۰۵ <http://bbcpersian.com> گرینوچ - سه‌شنبه ۱ نوامبر ۲۰۰۵. جمشید بزرگر.

آفات غفلت در عصر غیبت

سخنرانی آیت‌الله سیدمحمد ضیاءآبادی ایمان به غیب از اصول مسلم دین از اصول مسلم دین مقدس اسلام و همه ادیان آسمانی، مسأله «ایمان به غیب» است. غیب، یعنی چیزی که پنهان و پوشیده است. یک نقطه اساسی که مکتب الهی از مکتب مادی در آن نقطه از هم جدا می‌شوند؛ همین مسئله است. طرفداران مکتب مادی معتقدند عالم منحصر به همین محسوسات و موجودات مادی و طبیعی است و جز عالم حس، عالم دیگری نیست. جهان از ماده شروع می‌شود و به ماده هم ختم می‌گردد. به فرموده قرآن: [دهریون گفتند: جز زندگی دنیا چیزی نیست، دهر و طبیعت است که ما را زنده می‌کند و می‌میراند. ۱ اما طرفداران مکتب الهی معتقدند عالم منحصر به جهان حس و طبیعت نیست؛ بلکه عالمی در ماوراء این عالم حس و محسوسات وجود دارد به نام عالم غیب که پنهان از حس است و تمام محسوسات از آن عالم نشأت گرفته و به وجود آمده‌اند و سرانجام به آن عالم منتهی می‌شوند. در این حقیقت تردیدی نیست که تمام محسوسات در ذات خود معدومند و از خود هستی ندارند و هستی را از خارج از ذات خود گرفته‌اند. ما قبلاً نبودیم و الان هستیم و بعد هم به این کیفیت نخواهیم بود و به معدوم شدگان ملحق خواهیم شد. در این نیز شکی نیست که معدوم نمی‌تواند خود را موجود کند و ممکن نیست عدم و نیستی خود به خود مبدل به هستی شود، بلکه بدیهی است که معدوم نیاز به هستی‌بخش خارج از ذات خود دارد. مرتبه حس، نازل‌ترین مرتبه هستی تمام موجوداتی را که ما در اطراف خود می‌بینیم به همین فقر و نیاز ذاتی مبتلایند که احتیاج به هستی‌بخش خارج از ذات خود دارند و تردیدی نیست که آن موجود هستی‌بخش خارج از ذات معدومات، باید در ذات خود وجود محض و هستی مطلق باشد یعنی از هیچ جهت عدم و نیستی به ذات او راه نیابد. نه مسبوق به عدم باشد و نه ملحق به عدم، و گرنه او هم در جرگه معدومات ذاتی قرار خواهد گرفت. او نه در احاطه زمان قرار می‌گیرد و نه در احاطه مکان و نه مُدِرک به ادراک می‌گردد؛ زیرا نازل‌ترین مرتبه هستی، مرتبه حس است و هر چه درجه وجود بالا برود از عالم حس فاصله می‌گیرد و وارد عالم غیب می‌شود. شما در ساختمان وجود خود بنگرید، آنچه که عالی‌تر است غیب است و پنهان از حس، و آنچه که محسوس است نازل‌تر و کم‌ارزش‌تر است. قوه بینایی در وجود ما ارزشمند است و غیب است، اما حلقه چشم محسوس است و اگر عاری از بینایی باشد کور است و بی‌ارزش. شنوایی در وجود ما با ارزش است و غیب است، اما لاله گوش محسوس است و اگر عاری از شنوایی باشد کر است و بی‌ارزش. نیروی نطق و گویایی ارزش است و غیب است، اما زبان که قطعه‌ای گوشت در داخل دهان است محسوس است و اگر عاری از قدرت بیان باشد لال است و بی‌ارزش. فکر و عقل و هوش در وجود ما کمال است و غیب است یعنی با چشم دیده نمی‌شود و با گوش شنیده نمی‌شود و با دست لمس نمی‌گردد. پس هر چه که در ساختمان وجود ما محسوس است کم‌ارزش است و هر چه که غیب است و نامحسوس ارزشمند است و در مرتبه عالی از وجود است. روحی در باطن عالم به نام غیب ملکات علمی یک انسان دانشمند غیب است و با هیچ کدام از حواس ادراک نمی‌شود. ملکه نقاشی در دست یک هنرمند نقاش، غیب است و محسوس به هیچ حسی از حواس نمی‌باشد. درختی

را می‌بینیم که در بهاران شاخ و برگ شاداب دارد و در فصل خزان آنها را از دست می‌دهد و سال دیگر از سر می‌گیرد. می‌فهمیم این درخت علاوه بر ساقه و شاخه و برگ، نیروی غیبی دیگری دارد به نام «روح نباتی» که این همه طراوت و شادابی درخت از آن است و آن غیب است و با حس ادراک نمی‌شود. در این عالم کبیر بنگرید، از اول پیدایش عالم و آدم علی‌الدوام انسان‌ها می‌میرند، حیوانات می‌میرند، نباتات می‌میرند، ولی می‌بینیم عالم همچنان سرپاست. انسان‌ها هستند، حیوانات و نباتات هستند، در صورتی که اگر عالم منحصر به همین محسوسات بود باید با مردن و از بین رفتن آنها بساط نسل موجودات از صفحه زمین برچیده شده باشد و حال آنکه همه چیز هست. معلوم می‌شود این عالم روحی در باطن خود دارد که غیب و پنهان از حس است و اوست که ایجاد و افناء می‌کند، زنده می‌کند و می‌میراند. انسان و حیوان و نبات می‌آفریند و آفریده‌های خود را از بین می‌برد و دوباره از سر می‌گیرد. می‌درد می‌دوزد آن خیاط کو می‌دمد می‌سوزد آن نفاث ۲ کو در قرآن کریم نیز می‌فرماید: در هر روز [هر زمان او در کاری است. ۳ شب را داخل در روز و روز را داخل در شب می‌کند ۴ زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. ۵ و او بر هر چیز قادر و تواناست. ۶ نام مقدس آن غیب «الله» - جل جلاله و عظم شأنه - است. و برای خدا هر چه در آسمان‌ها و زمین است، سجده می‌کند. ۷ غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداست و تمام امور به او برمی‌گردد. ۸ مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید، رو به خداست. ۹ او غیب و ناپیداست اما آثارش در همه جا پیداست. هیچ جا خالی از او نیست ولی او مستقر در هیچ جا نیست. او با همه چیز هست ولی هیچ کدام از آن چیزها نیست. باز از باب تقریب به ذهن در ساختمان وجود خود بیندیشیم. روح جان در تمام نقاط وجود ما هست. در مغز سرمان هست. در انگشت کوچک پیمان نیز هست. در چشم و گوش و دست و پیمان هست. در ریه و کلیه و کبدمان نیز هست. اگر در یک زاویه از زوایای بدنمان نباشد، آن زاویه خواهد مرد؛ ولی با این همه، مستقر در هیچ جای از بدنمان نیست؛ زیرا اگر در یک نقطه از بدنمان باشد، نقاط دیگر بدن از آن خالی خواهد بود و خواهد مرد؛ و لذا هیچ جای بدن از روح خالی نیست. ولی در هیچ جای از بدنمان نیست. روح با تمام اعضا و جوارحمان از درون و برون هست ولی هیچ کدام از آنها نیست. روح نه چشم نه گوش نه دست نه پا، نه کلیه است و نه... ولی با همه آنها هست. روح و جان در ساختمان وجود ما غیب است، محسوس ما و دیگران نیست. نبوت و امامت، آمیزه‌ای از حس و غیب ذات اقدس الله - جل جلاله - هم در همه جای عالم هست ولی مستقر در هیچ جای عالم نیست که منزله از مکان است. او با همه چیز هست: او با شماسست، هر کجا که باشید. ۱۰ ولی هیچ کدام از آنها نیست. هیچ جا خالی از خدا نیست ولی خدا مستقر در هیچ جا نیست. خدا از هیچ چیز جدا نیست ولی هیچ چیز خدا نیست. او غیب است و مبدأ و منتهای عالم هستی هموست: *إِنَّا لِلَّهِ وِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*. ۱۱ عالم هستی از غیب نشأت گرفته است و به غیب باز می‌گردد. حال از ذات اقدس الله - جل جلاله - که درجه اول غیب است، پایین آمده و می‌رسیم به مرتبه وحی و نبوت که درجه دوم غیب است. یعنی آن نیز پنهان از حس است؛ آن نیروی معنوی که عالی‌ترین مرتبه درک و شعور انسانی و مرتبط با عالم اعلائی ربوبی است، در احاطه هیچ‌یک از حواس ظاهری قرار نمی‌گیرد و لذا برای اینکه آن نیروی غیبی، از لحاظ تعلیم و تربیت، در دسترس عالم حس قرار گیرد، حضرت خالق حکیم فرد کاملی از انسان‌ها را بر می‌گزیند و او را حامل وحی و نبوت قرار می‌دهد و حس و غیب را با هم می‌آمیزد. او را از جنبه غیبی با خودش مرتبط می‌گرداند و از جنبه حسی به بشر متصل می‌سازد و می‌گوید: بگو، من مثل شما بشری هستم که [از عالم رب به من وحی می‌شود. ۱۲ پیامبر اکرم (ص) همان انسان کامل گیرنده وحی است که از نظر جسم و بدن محسوس است اما از نظر وحی و نبوت غیب و از حس ما پنهان است. امامت نیز که از حیث تبیین و اجرای وحی خدا تداوم بخش نبوت است به همین منوال است؛ یعنی امام از لحاظ جسم و بدن، محسوس است اما از لحاظ امامت که همانند یک نیروی معنوی است، غیب است و از حس ما پنهان است. امامت، یعنی زعامت و پیشوایی عقل‌های آدمیان. عقل در وجود انسان یک نیروی غیبی است و طبعاً نیاز به یک زعیم و پیشوای غیبی دارد. خالق حکیم، عالم را بر محور وجود انسان می‌چرخاند که فرموده: تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما [و در مسیر خدمت به شما آدمیان قرار

داده است. ۱۳ و تمام فرشتگان را به خضوع و سجده در برابر انسان واداشته است: وقتی خدای تو به فرشتگان گفت: در برابر آدم به سجده بیفتید، تمام آنها همگی سجده کردند. ۱۴ امام (ع) عالم به حقایق عالم بنا بر این، کسی که می‌خواهد امامت بشر را به عهده بگیرد، باید توانایی تدبیر و تسلط بر تمام عالم را داشته باشد. کسی که می‌خواهد عقل بشر را بپرچاند؛ باید بتواند تمام آسمان‌ها و زمین‌ها را بپرچاند؛ زیرا تمام سماوات و ارضین به فرموده خالقشان بر محور عقل بشر می‌چرخند و از این رو است که می‌گوییم، تنها کسی می‌تواند هادی عقل بشر باشد که از طرف خالق عقل بشر برای همین کار آفریده شده باشد و ابزار هدایت عقل به دست او داده شده باشد، چنان که فرموده است: ما آنان را پیشوایان و امامانی قرار داده‌ایم که با [ابزار] فرمان ما رهبری می‌کنند. ۱۵ آیا فرمان او چیست؟ همان است که خودش فرموده است: فرمان او این است که هر چه را بخواهد دستور می‌دهد: موجود شو. او هم موجود می‌شود. ۱۶ فرمان خدا ایجاد است و این فرمان به دست امام داده شده است. امام به اذن خدا هم عالم به حقایق تمام اشیاء و هم قادر به ایجاد تمام اشیاء است. از این روست که مولای ما امام امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ای مردم! [من تا در میان شما هستم و] تا مرا از دست نداده‌اید، از هر چه که می‌خواهید از من پرسید و از من بهره بگیرید؛ چرا که من به راه‌های آسمان‌ها بهتر از راه‌های زمین آگاهی دارم. ۱۷ امامت بدون اذن خدا خیانت است لذا جز دارندگان مقام وحی و اذن خدا، هر کسی ادعای امامت و زعامت عقل بشر را بنماید او یا اول خائن به بشر است و یا اول جاهل به حال بشر و یا هر دو! آدم‌سازی به این سادگی نیست که هر کسی مدعی آن گردد. درست کردن یک آبگوشت چقدر دقت می‌خواهد؟ اگر نیم مثقال نمکش کم و زیاد بشود قابل خوردن نیست. درست کردن یک انسان چقدر دقت می‌خواهد؟ درجه شهوت و غضب انسان اگر اندکی از حد تعادل خارج شود، دنیا را به آتش می‌کشد. این دنیای بشری است که هم اکنون می‌بینید چه زندگی جهنمی به وجود آورده‌اند و نفس‌ها را در سینه‌ها تنگ کرده‌اند. در همه جا جز فساد و جنایت و خیانت چیزی مشاهده نمی‌گردد، چرا؟ چون شهوت و غضب بشر از حد تعادل خارج شده است و معدّل (تعديل کننده) ندارد. آشپزها نالایقند و عرضه پختن عقل بشر را ندارند که این چنین لقمه‌های تلخ و ناگوار و گلوگیر نکبت و نفرت تحویل جوامع می‌دهند. آن کیست که بتواند در دامن خود سلمان و ابوذر و مقداد را بیروراند و مالک اشتری بسازد که در عین داشتن فرمانروایی یک مملکت در میان مردم آنچنان ساده حرکت می‌کند که کسی احتمال نمی‌دهد او (حتی) کدخدای یک دهی باشد. آن کشور اسلامی مجموعه‌ای به هم پیوسته از چند کشور از مصر و عراق و شام و حجاز و یمن و روم و ایران بود و امیرالمؤمنین (ع) حاکم بر آن کشور پهناور بود و مالک اشتر هم استاندار آن حضرت یعنی فرمانروای در یک مملکت، شاید ایران و روم، بود. اما این ریاست و این قدرت، کمترین تغییری در وضع روحی او نداده بود در حالی که شراب مقام و ریاست از آن شراب‌های مردافکنی است که اگر جرعه‌ای از آن به کام کسی برسد و میز و صندلی رنگ و رو رفته‌ای نصیبش شود، آن قدر نعره می‌کشد و پا به زمین می‌کوبد که گوش فلک را کر می‌کند. امام امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند: مستی حکومت، بسیار دیرتر از مستی خمر مرتفع می‌شود. ۱۸ می‌گویند: جوجه پهلوانی پیش شراب‌فروشی رفت و گفت: به قدر یک تومان مثلاً به من شراب بده. او گفت: عمو! یک تومان شراب به قدر یک قاشق چای هم نمی‌شود! گفت: تو همین قدر سیبلم را تر کن بد مستی‌هایش با خودم!! حالا هستند کسانی که از شراب ریاست تنها سیبلمشان تر شده است و بقیه‌اش بد مستی است. مالک اشتر، تربیت شده مکتب امامت مالک اشتر فرمانروا در حالی که یک پیراهن بلند کرباسی بر تن داشت و عمامه کوچکی بر سر از مقابل یک مغازه خرمافروشی می‌گذشت. صاحب مغازه که جوانی بود، کنار مغازه‌اش نشسته و خرما می‌خورد. چشمش که به مالک افتاد از وضع لباس ساده و رفتارش گمان کرد او فردی است که از روستا به شهر آمده است. هوس کرد اندکی با او شوخی کند و سر به سرش بگذارد. هسته خرما را از دهانش درآورد و به سمت مالک پرتاب کرد. هسته به عمامه مالک خورد. او اعتنایی نکرد و رد شد. هسته دوم به پیشانی او خورد، مالک نگاهی به جوان کرد و بدون اینکه چیزی بگوید عبور کرد! هسته سوم به گردن مالک خورد و همچنان رفت تا از چشم جوان دور شد. مردی که از پشت سر می‌آمد و ناظر جریان بود با شتاب و ترس و وحشت به جوان رسید و گفت:

این مرد را نشناختی؟ گفت: نه. مردی از روستاییان بود و خواستم با او شوخی و تفریحی کرده باشم. گفت: ای بیچاره، او مالک اشتر استاندار امیرالمؤمنین (ع) و فرمانروای مملکت است. جوان تا اسم مالک اشتر را شنید بر خود لرزید و سخت پریشان شد که هم اکنون مأموران می‌رسند و دست‌بند می‌زنند و به عقوبت گاهم می‌کشند. مرد گفت، تا دیر نشده است تند برو و دست و پایش را ببوس و عذر جسارت بخواه که شاید عفو کند. جوان با شتاب آمد و او را ندید. از کسانی پرسید که مردی را با این وضع و با این لباس در این گذرگاه ندیده‌اید؟ آنها گفتند، اگر حضرت مالک را می‌گویی داخل این مسجد رفت. جوان داخل مسجد شد، دید در حال نماز است، ایستاد نمازش تمام شد. افتاد روی قدم‌های مالک که ای بزرگ! عفو کن، نفهمیدم، اشتباه کردم، شما را نشناختم. مالک از زمین بلندش کرد و گفت: فرزندم، من برای تو به مسجد آمدم و این نماز را هم برای تو خواندم و از خدا خواستم که تو را بیامرزد. من از تو راضی هستم، برو که خدا از تو راضی باشد. این یعنی آدم و یعنی انسان. اگر دستور می‌داد او را بگیرد و ببندد و به چارمیخش بکشید و... در این صورت او دیگر آدم نبود. بلکه ببر و پلنگی بود اما او با این عمل، هم وقار و هم متانت و بزرگواری روحش را نشان داد و هم ناپخته و خامی را آدم کرد. آری، قرآن کریم در مقام مدح این نمونه‌های انسانی است که می‌فرماید: بندگان حضرت رحمان آن کسانی هستند که در میان مردم با تواضع و افتادگی خاصی حرکت می‌کنند و به هنگام برخورد با مردم نادان [و در جواب خشونت آنان به آنها سلام می‌کنند. ۱۹ اصلاح طلبان مفسد و مغرور اینها پرورش یافتگان مکتب وحی و نبوت و امامتند. اینها اگر از دست طاغوت‌ها مجالی می‌یافتند دنیا را غرق در نور انسانیت و آدمیت می‌کردند و حلاوت و شیرینی زندگی را به ذائقه‌ها می‌چشانند. اینک چقدر مضحک و خنده‌آور است که یک مشت مردمی که غرق در هوای نفسانی خود هستند و غیر از اشباع شهوات حیوانی به چیزی نمی‌اندیشند و چیزی نمی‌طلبند (برجهان حکمرانی می‌کنند). آری اینان دم از اصلاح بشر می‌زنند و سخن از حفظ حقوق بشر به میان می‌آورند و با افکار و آراء ناقص خود دم به دم کشتی حیات بشر را به غرقاب فنا نزدیک تر می‌کنند. به فرموده قرآن: وقتی به آنان گفته شود، ایجاد فساد در زمین نکنید می‌گویند: خیر، ما مصلحیم. ۲۰ آخر شما کجا و اصلاح بشر کجا. شما دارید افساد می‌کنید. تیشه به ریشه خود و دیگران می‌زنید. (می‌گویند) اصلاً برنامه اصلاح بشر تنها برنامه ما و راه و رسم حفظ حقوق بشر تنها راه و رسم ماست. آگاه باشید، اینها مفسدند و خودشان نمی‌فهمند. ۲۱ وقتی به آنها گفته شود، شما هم مثل دیگران ایمان بیاورید (در مقابل فرمان خالق خود تسلیم شوید) می‌گویند، مگر ما سفیهیم و ابله و نابخردیم که همراه سفیهان بشویم. ۲۲ مگر ما مرتجع و کهنه‌پرستیم که با کهنه‌پرستان همراهی کنیم و اهل مسجد و جلسه و ذکر و دعا بشویم. متوجه باشید! آنها خودشان سفیهند، ولی پی به سفاهت خود نمی‌برند. ۲۳ در میان مردم کسانی هستند که گفتارشان بسیار شگفت‌انگیز و فریبنده است، چنان قاطعانه حرف می‌زنند که خدا را شاهد بر نیات خود می‌گیرند و حال آنکه سرسخت‌ترین دشمنان خدا همانها هستند. همین‌ها اگر به حکومت برسند دست به ریشه کن کردن دین و ایمان مردم می‌زنند، آبادی‌ها را ویران و نسل‌ها را فاسد می‌کنند. ۲۴ مراتب غیب و مصداق بارز ایمان به غیب حاصل اینکه غیب در درجه اول الله است و بعد نبوت و سوم امامت. آنگاه در میان انبیاء و اولیاء (ع) یک فرد استثنایی هست که هم امامتش غیب است و هم شخص وجود مبارکش. و او وجود اقدس امام حجت بن الحسن المهدی (عج) است. سایر انبیا و اولیا (ع) نبوت و امامتشان غیب بود ولی شخص خودشان محسوس و در مرئی و منظر مردم بود، اما حضرت امام دوازدهم (ع) هم امامتش غیب و هم شخص خودش غیب است و از نظرها پنهان. ایمان به غیب با تمام مصادیقش از مختصات و ویژگی‌های متقیان است که قرآن کریم در اولین آیات از سوره مبارکه بقره اولین صف از صفات متقیان را ایمان به غیب معرفی کرده و فرموده است: الهم؟؟ ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین؟ الذین یؤمنون بالغیب. ۲۵ [متقین کسانی هستند] که به غیب ایمان می‌آوردند. در تفسیر این آیه از امام (ع) نقل شده است که: «متقین» شیعه علی [بن ابیطالب هستند و «غیب» حجت غائب است] یعنی از مصادیق غیب آن امام غائب است. ۲۶ ما خدا را شاکریم که این توفیق را شامل حال ما کرده که بتوانیم هم معتقد به امامتش باشیم و هم معتقد به ولادت و حیات و عمر و غیبت طولانی‌اش

باشیم و بدانیم آن وجود اقدس هم اکنون روی این زمین زنده است و از همین هوا تنفس می‌کند، ولی به اراده و خواست خدا غایب و از چشم‌ها پنهان است تا روزی که خدا بخواهد ظاهر شود و دست به اصلاح عالم بگشاید و این غیبت طولانی امام(ع) نیز یک صحنه امتحانی بسیار بزرگی است که خدا برای بشر پیش آورده است. رسول خدا و ائمه هدی(ع) برای مردم زمان غیبت اظهار نگرانی‌ها می‌کردند و احیاناً ناله‌ها و گریه‌ها داشتند. از جمله به این جریان توجه فرمایید: از سدید صیرفی از اصحاب امام صادق(ع) منقول است که گفته است: روزی من با مُفَضَّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به حضور امام صادق(ع) شرفیاب شدیم. دیدیم امام(ع) روی خاک نشسته و همچون مادر فرزند مرده ناله و گریه می‌کند و این جملات را می‌گوید: سیدی غیبتک نفت رقادی و ضیقت علی مهادی و ابتزت منی راحة فوادی. ای آقا و ای سرور من، غیبت تو خواب از چشمم ربوده، آسایش از جانم برداشته و زندگی را بر من تنگ کرده است. از این قبیل جملات می‌گوید و سیل اشک بر رخسارش فرو می‌ریزد. ما از دیدن آن وضع و حال و شنیدن این جملات تعجب کردیم! آتش بر جانمان افتاد و هوش از سرمان پرید که چه مصیبت جانکاهی بر امام وارد شده که این چنین ناراحت شده است. پرسیدم: مولای من، چه حادثه ناگواری پیش آمده که اینگونه غمگینتان ساخته است؟ امام(ع) آهی از اعماق دل برکشید و فرمود: امروز به فکر زمان غیبت فرزندم مهدی(ع) افتادم که مردم آن زمان چه گرفتاری‌ها خواهند داشت و بر اثر طول غیبت او شک و تردید در دل‌ها به وجود می‌آید و بسیاری از دین خارج می‌شوند و منکر اصل ولایت و امامت می‌گردند. از این فکر امواج غصه و غم بر دلم فرو ریخت و اشکم جاری شد. ۲۷ برادران رسول اکرم(ص) در آخرالزمان چهارده قرن قبل، امام صادق(ع) از اندیشه وضع زمان فعلی ما آنچنان دگرگون می‌شود که مثل مادر جوان مرده می‌نالد و می‌گرید. پس ما که هم اکنون امواج سهمگین آن طوفان را در سراسر دریای زندگی خویش احساس می‌کنیم، چگونه باید بشویم. منتهی ما آن درک امام صادق(ع) را از سنگینی موضوع غیبت و پیامدهای هلاک‌انگیز آن نداریم و لذا آنگونه احساس حزن و اندوه فراوان نمی‌کنیم و گرنه از شدت پریشان حالی از زندگی بیرون رفته و سر به بیابان می‌گذاشتیم. آن امام بزرگ می‌فرمود: متوجه باشید، قسم به خدا امام شما سال‌هایی از روزگارتان را در غیبت خواهد بود و شما مورد آزمایش سخت قرار خواهید گرفت تا آنجا که گفته می‌شود، او از دنیا رفت، کشته شد، به هلاکت رسید. به کدام دره‌ای وارد شد در حالی که دیدگان مؤمنان بر آن امام اشک می‌ریزد و شما همچون کشتی‌هایی که دستخوش امواج دریا شده و سرنگون می‌شوند دگرگون خواهید شد. ۲۸ روزی پیامبر اکرم(ص) در میان اصحابشان چنین دعا کردند: خدایا، برادران مرا به دیدار من برسان. حضرت این جمله را دوبار فرمودند. اصحاب گفتند، ای رسول خدا! مگر ما برادران شما نیستیم. فرمود: «نه، شما اصحاب و همراهان من هستید. برادران من کسانی هستند در آخرالزمان که به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند. هر یک از آنها چنان در دینش ثابت است که دین نگهداریش از تراشیدن خارهای درخت قتاد در تاریکی شب بسی دشوارتر است. یا مانند کسی که آتش درخت غضا را در دست گرفته باشد». ۲۹ کسی که در شب تاریک دست بالای شاخه پر از خارهای تیز همچون سوزن بگذارد و بکشد پایین چقدر دشوار است؟ دشوارتر از آن ننگ داشتن دین در آخرالزمان است. «غضا» نام درختی است که چوب آن حرارت آتش را تا مدت زیادی در خود نگه می‌دارد و به زودی خاموش نمی‌شود و به همین جهت زغال آن مطلوب است. دشواری‌های زندگی در آخرالزمان رسول خدا(ص) فرمود: زمانی بر مردم می‌آید که بی همسر ماندن حلال می‌شود. گفتند: یا رسول الله، شما ما را امر به ازدواج کرده‌اید حال چطور می‌فرمایید ترک آن حلال می‌شود. فرمود: «بله، من دستور ازدواج داده‌ام ولی در آن زمان طوری می‌شود که والدین سبب هلاک فرزندشان می‌شوند. اگر والدین نشوند، زن و فرزندش سبب هلاکتش می‌شوند. و اگر زن و فرزند هم نداشته باشد، اقربا و خویشاوندان و همسایگانش به وادی هلاکتش می‌افکنند». گفتند: این چگونه می‌شود ای رسول خدا. فرمودند: «او را به خاطر کمبود مال و تنگدستی و ضیق معیشت، توییح و سرزنش می‌کنند و به کارهای فوق طاقتش وا می‌دارند و سرانجام او را به وادی‌های هلاک و تباهی می‌افکنند». ۳۰ چه بسیارند پدران و مادرانی که فرزندان خود را به دست آوردن پول بیشتر و نیل به مقامات دنیایی عالی تر به

بلاد کفر و کشورهای غیر اسلامی می‌فرستند و کمک‌های مالی می‌کنند و گویی اصلاً نمی‌اندیشند که اینها در آنجا اندک دین و ایمانی هم که دارند از دست می‌دهند و مخصوصاً اگر تولید فرزندان کرده باشند و آنها در آن محیط پرورش یابند، کلاً رنگ غیر دینی به خود می‌گیرند. آیا اینان نزد خدا مسئولیتی ندارند و مصداق گفتار پیامبر خدا(ص) نشده‌اند که فرمود: در آن زمان پدر و مادر، سبب هلاک فرزندان می‌شوند. امام زمان(ع) حاضر است ولی ظاهر نیست حاصل آنکه ایمان به غیب که سرمایه اصلی ما مسلمانان است، باید در زندگی اثر بارزی داشته باشد و زندگی ما را از زندگی کافران جدا کند. تنها ادعای اینکه ما ایمان به خدای غیب و وحی و نبوت و امامت غیب و امام غائب داریم کافی نیست. اثر این ایمان باید در زندگی بارز گردد. امام از نظر ما غائب است اما ما که از نظر او غائب نیستیم. ما خطاب به امام می‌گوییم: اَشْهَدُ أَنْكَ تَرَى مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرِدُ سَلَامِي. من شهادت می‌دهم، تو [ای حجت خدا] جای ایستادنم را می‌بینی و سخنم را می‌شنوی و به سلامم جواب می‌دهی. ۳۱ کسی که این چنین می‌گوید خود را معتقد به آن نشان می‌دهد، چگونه ممکن است کاری یا گفتاری برخلاف و پسند او انجام بدهد. حضرت امام باقر(ع) فرمودند: اگر اینگونه معتقد باشید که ما همراه شما چشم بینا و گوش شنوا نداریم، بد اعتقادی درباره ما داشته‌اید. به خدا قسم هیچ چیز از اعمال شما بر ما مخفی نیست. [هم اعمال شما را می‌بینیم و هم گفتار شما را می‌شنویم]. همه ما را حاضر بدانید. خودتان را به کار خوب و خیر عادت دهید. از اهل خیر باشید و [در میان مردم به اهل خیر بودن شناخته شوید. ۳۲ بین «ظهور» و «حضور» فرق است. امام(ع) اکنون ظاهر نیست، اما حاضر هست و شاهد اعمال و احوال ماست. طوری زندگی کنید که مردم شما را متقی و عادل بشناسند و از خوبی انگشت‌نما باشید. حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - ضمن توقیعیشان به مرحوم شیخ مفید(ره) مرقوم فرموده‌اند: ما هیچ‌گاه در مراعات حال شما، اهمال روا نمی‌داریم و شما را فراموش نمی‌کنیم. اگر این عنایات ما نسبت به شما نبود، دشواری‌ها بر شما فرود آمده بود و دشمنان، شما را لگدمال کرده بودند. ۳۳ آنچه بین ما و شیعیان فاصله انداخته، اعمال ناپسندی است که آنها انجام می‌دهند و خوشایند ما نمی‌باشد. ۳۴ تقوی و پرهیز از محرّمات در عصر غیبت البته چراغانی کردن در ایام میلاد مبارک آن امام عزیز و اطعام و پذیرایی از دوستان آن حضرت بسیار خوب است و مصداق تعظیم شعائر است اما آنچه که خودشان بیش از همه چیز از ما خواسته‌اند تقوی و ورع و پرهیز از محرّمات و دوری کردن از گناه است که حضرت امام صادق(ع) فرموده‌اند: بر شما باد پرهیز از گناه و راست‌گویی و امانت‌داری و پاکدامنی. ۳۵ این مطلب باید باورمان بشود که سرّ اثرنا بخشی اعمال عبادی ما در روح ما همین ناپرهیزی ما از گناهان است، که همان حضرت(ع) فرمودند: آن تلاش و کوشش در امر عبادت که با ورع و پرهیز از گناه همراه نباشد، نفعی نخواهد داشت. ۳۶ ما بحمدالله اهل نماز و روزه و حج و دیگر عبادات هستیم ولی یاللاسف که مانند بیماری شده‌ایم که داروی شفابخش می‌خورد، اما پرهیز از غذاهای زیان‌بخش نمی‌کند. طبیعی است که این ناپرهیزی آن دارو را بی‌اثر می‌سازد و احیاناً بر شدت بیماری می‌افزاید. از خدا می‌خواهیم به ما رشد عقلی و توفیق پرهیز از گناه عنایت بفرماید تا عبادت‌های ما در روح و جانمان اثر گذار گردد. خداوند بهترین طراح نقشه‌ها سلاطین عباسی شنیده بودند که پیامبر اکرم(ص) فرموده است فرزندی از خاندان پیامبر به وجود خواهد آمد که جباران را سرکوب کرده و در سراسر جهان اقامه قسط و عدل خواهد نمود و همچنین شنیده بودند آن فرزند از صلب حضرت ابی‌محمد حسن عسکری(ع) متکوّن خواهد شد. از این جهت ترس و وحشت شدیدی در دستگاه حکومت عباسی پیدا شد و خواستند علاج واقعه را پیش از وقوع بکنند. دستور دادند امام هادی(ع) را با فرزندشان امام حسن عسکری(ع) از مدینه به عراق منتقل کردند و در سامرا که پادگان نظامیان بود اسکان دادند و دقیقاً تمام جریاناتی را که در خانواده امام عسکری(ع) می‌گذشت، تحت مراقبت گرفتند. جاسوس‌ها از مرد و زن در داخل و خارج گماشتند که اگر زنی از خاندان امام عسکری(ع) حامل شد و یا پسری به دنیا آمد، به دربار خلافت گزارش بدهند؛ از این طریق می‌خواستند راه را بر تدبیر و تقدیر حضرت حق ببندند. در حالی که پیش از آنها فرعون مصری نیز این چنین نقشه‌ای برای جلوگیری از پیدایش موسی بن عمران(ع) اجرا می‌کرد. کاهن‌های زمانش شبی را معین کرده و گفتند: امشب نطفه آن کودک

منعقد خواهد شد. دستور داد آن شب هیچ مردی حق ندارد در کنار زنش باشد. مردها را از زن‌ها جدا کردند. او نمی‌دانست که: آنها نقشه‌ای دارند و خدا هم نقشه‌ای دارد اما خدا بهترین طراح نقشه‌هاست. ۳۷. طوری پیش آمد که آن شب در کاخ اختصاصی خود فرعون نطفه موسی (ع) منعقد شد و در تمام دوران حمل احدی از حمل مادر موسی (ع) آگاه نشد. در خاندان امام عسکری (ع) نیز که در نزدیکی کاخ عباسیان قرار داشت جناب نرجس همسر بزرگوار امام (ع) حامل بود اما احدی از حمل آن بانو جز امام عسکری (ع) آگاه نبود و عجیب اینکه خود آن بانو نیز از حمل خویش آگاهی نداشت. ضرورت هوشیاری اهل ایمان در عصر غیبت فعلاً ما در زمان غیبت در یک صحنه بسیار دشوار امتحانی قرار گرفته‌ایم. این همان زمانی است که فرموده‌اند. دینداری در آن، از نگه داشتن آتش در دست دشوارتر است و لذا مراقبت بسیار لازم است تا این گوهر گرانبهای ایمان به غیب را سالم نگه داریم و با جانی مطهر و منور به عالم برزخ وارد شویم و باورمان بشود که تا پاک نرویم به جایگاه پاکان راهمان نمی‌دهند. البته اعتقاد به این داریم که محب علی (ع) جهنمی خالد (همیشگی) نخواهد شد، امّا شستشو و تطهیر حتماً و قطعاً لازم است. طوری آلوده نرویم که بخواهند در برزخ و محشر تطهیرمان کنند، که تطهیر در آنجا تحملش بسیار رنج‌آور و دشوار است. تا زنده‌ایم از خداوند مهربان بخواهیم که به حرمت مقربان در گاهش توفیق توبه حقیقی به ما عنایت کند تا با روحی پاک و نورانی از مادر دنیا متولد بشویم و در آن عالم در سایه لطف و مرحمت مولایمان امیرالمؤمنین (ع) مشمول رحمت حضرت حق قرار گیریم. ان شاءالله. پروردگارا! ما را در زمره منتظران حقیقی حضرتش (ع) قرار بده؛ به حرمت امام زمان (ع) در فرجش تعجیل بفرما؛ دشمنی با دشمنانش را در دل‌های ما بیفزا؛ و حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما. پی‌نوشت‌ها؟: این سخنرانی در تاریخ ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۲۵ برابر با ۱۰ مهر ۱۳۸۳ ایراد شده است. صفیر هدایت، ش ۳۰، با تلخیص. ۱. سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۲۴. ۲. نفات: دمنده. ۳. کلّ یوم هو فی شأن. سوره رحمن (۵۵)، آیه ۲۹. ۴. یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل. سوره حج (۲۲)، آیه ۶۱. ۵. یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۱. ۶. و هو علی کلّ شیء قدير. سوره حدید (۵۷)، آیه ۲. ۷. والله یسجد من فی السماوات و الأرض. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۵. ۸. والله غیب السّماوات و الأرض و إلیه یرجع الأمر کلّه. سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳. ۹. والله المشرق و المغرب فأینما تولّوا فثمّ وجه الله. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵. ۱۰. و هو معکم این ما کنتم. سوره حدید (۵۷)، آیه ۴. ۱۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۶. ۱۲. قل إنّما أنا بشر مثکم یوحى الیّ. سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰. ۱۳. و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعاً. سوره جاثیه (۴۵)، آیه ۱۳. ۱۴. سوره حجر (۱۵)، آیات ۲۸ تا ۳۰. ۱۵. و جعلناهم ائمه ً ً یهدون بأمرنا. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۷۳. ۱۶. سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲. ۱۷. أئینها الناس سلونی قبل أن تفقدونی فلائنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۹. ۱۸. سکر الحکومه أبعده إفاقه من سکر الخمر. غرر الحکم، حرف السین المطلق؛ و نثر اللئالی، حرف السین. ۱۹. و عباد الرّحمن الذّین یمشون علی الأرض هوناً و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳. ۲۰. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱. ۲۱. همان. ۲۲. همان. ۲۳. سوره بقره (۲)، آیات ۱۲ و ۱۳. ۲۴. سوره بقره (۲)، آیات ۲۰۴ و ۲۰۵. ۲۵. سوره بقره (۲)، آیات ۱ تا ۳. ۲۶. المتّقون شیعه علی (ع) الغیب هو الحیجّه الغائب. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۱. ۲۷. صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۳. ۲۸. أما و الله لیغیبینّ امامکم سنیناً من دهرکم و لتمحصنّ حتّی یقال مات قتل هلك بأیّ واد سلك و لتدمعنّ علیه عیون المؤمنین و لتکفؤنّ کما تکفأ السیفن فی أمواج البحر. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۳. ۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴. ۳۰. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر، ص ۴۳۷، ح ۲۰. ۳۱. محدث قمی، مفاتیح الجنان، اقتباس از اذن دخول به حرف شریف امامان (ع)، ص ۳۱۱. ۳۲. لان تروا أنه لیس لنا معکم أعین ناظره و أسمع سامعه لبس ما رأیتم. والله ما یخفی علینا شیء من أعمالکم فاحضرونا جمیعاً عودوا أنفسکم الخیر کونوا من أهله تعرفوا به. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ص ۹۲. ۳۳. إنّنا غیر مهمّلین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لو لا ذلك لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الأعداء. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۳، ص ۱۷۵. ۳۴. فما یحبسنا عنهم إلّا ما یتصل بنا ممّا نکرهه. همان، ص ۱۷۷. ۳۵. علیکم بالورع و صدق الحدیث و اداء

الامانة و عفة البطن و الفرج. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۴۳ . ۳۶. و اعلم أنه لا- ينفع اجتهاد لا- ورع فيه. همان، ص ۶۴۲ . ۳۷. سورة آل عمران (۳)، آیه ۵۴.

حکایت بی او بودن

سهیلا صلاحی اصفهانی پیشوایان بزرگوارمان گفته‌اند، ما نیز باور آورده‌ایم که «زمین خدا هرگز از حجت او خالی نمی‌ماند». آنها گفته‌اند، ما نیز باور آورده‌ایم که «اگر تنها یک روز از عمر زمین باقی باشد، آن قدر طولانی می‌گردد تا قائم او به پا خیزد». آنها گفته‌اند، ما نیز باور آورده‌ایم که «بی او و بی عنایت او شیرازه هستی از هم می‌گسلد». آنها هزاران نکته از این دست گفته‌اند و ما نیز به هزاران نکته از این دست باور آورده‌ایم، و بر پایه این سبزترین باورهایمان، تصویر «ناکامی خود و جهان» را در گرداب تصور «بی او بودن» به قاب خیالمان نشانده‌ایم: وقتی تو نیستی نه هست‌های ما چونان که بایندند نه بایدها هر روز بی تو روز مباداست! (قیصر امین‌پور ???) می‌دانی حال و هوای ما بی او چگونه است؟ من بی تو در امتداد تیرگی شب محو می‌شوم ای آفتاب من! دست مرا بگیر (محمد فخارزاده) غریبی و غربت را تجربه کرده‌ای؟ چقدر دلت در غربت‌های غریبانه هوای او را می‌کند؟ بی تو کنج این خرابه‌ها غریب مانده‌ایم باز هم بیا سراغ از این غریبه‌ها بگیر (حمیدرضا شکارسری) سلام بر امام را که فراموش نمی‌کنی؟ سلام بر تو که بی دست‌های سرسبزت نیاز با غنچه‌ها بی جواب می‌ماند (حسین شنوایی) حالا که خلوتی به دست آوردی «هر چه می‌خواهد دل تنگت» با امام نجوا کن: بیا که بی تو شد آینه سنگ، گوهر سنگ درخت سنگ شد و بال هر کبوتر، سنگ نمی‌شود به کسی اعتماد کرد امروز که مُرد عاطفه و شد دل برادر، سنگ بپوش چشم از این سنگ‌های آب‌نما سراب می‌چکد از این کویر یکسر سنگ ... چه داستان غریبی چقدر غمبار است کنار خانه دریا و زیستن در سنگ بیا که با تو بروید بهار در پاییز و با نگاه تو حتی شود معطر، سنگ (نعمت‌الله شمس‌پور) به او بگو که نبودنش، چگونه عالم را پژمرده کرده است: نبودن تو کوه را پر از سکوت کرده است و دشت‌های خسته از قرون بی‌شمار را (حمیدرضا شکارسری) و لبخند زیبایش چه تأثیر شگفتی بر زمین و زمان می‌گذارد: کویر اگر تو بخندی شکوفه خواهد داد و بی‌نگاه تو دریا سراب خواهد شد حدیث این که به یک گل بهار می‌روید خزان، اگر تو بخندی مجاب خواهد شد (غلامرضا شکوهی) بگو که روشنی آسمان و زمین از اوست: بی جلوه‌ات ندارد، ارض و سما فروغی ای آفتاب معنی هم ارض و هم سما را (فواد کرمانی) و اگر او نباشد «هیچ» حتی، نیست: باز آ که بی وجودت، عالم سکون ندارد هجر تو در تزلزل افکنده ماسوا را (فواد کرمانی) تا می‌توانی دامانش را بگیر و دلش را به دست آور، مثلاً از خاموشی پرنده‌ها بگو: کجاستی که نمی‌آیی الا تمام بزرگی‌ها پرنده بی تو چه کم صحبت بهار بی تو چه بی‌رنگ است (محمد کاظم کاظمی) و یا بی رونقی بهار را برایش زمزمه کن: بهار من، چه بهاری اگر که بی تو بیاید بهار، بی تو بهارم، نه آمده‌ست و نه مانده‌ست (سید اکبر میرجعفری) به او بگو: شکوه رویش شکر آور بهارانی که بی طراوت رویت، بهار پاییز است (عباس براتی‌پور) اگر همه غوغایی که در جانت به‌پا شده را برای او گفتی، فراموش نکن که اضافه کن: تو نیستی و نمی‌دانم، در امتداد چه می‌ماند وجود و هیأت دستانی که شاخسار دعایی نیست (سید اکبر میرجعفری) نمی‌دانم امام نام جمعه را که بشنوند، چه حالی پیدا می‌کنند، اما برای ایشان بخوان: هزار جمعه بی روح بی تو جان کندم بس است بی تو نشستن، بس است حرکت کن (مرتضی امیری) حکایت تنهایی زمین را نیز متذکر شو: ای دلپذیر بی تو زمین تنه‌است پرواز در کنار تو زیباست (ایرج قبری) خلاصه، حرف آخرت را با امام بزن و همه شکوه‌هایت را فریاد کن: مولای من! بی آمدنت هر کار ناتمام است که زمین در عطش عدالت می‌سوزد و آسمان را غمباد چرکینی است که جز به گریه نخواهد مرد آه که بی تو بر زمین خدا چه‌ها رفت - و بر ما - بی تو ابرهای سترون دل را در حسرت شکفتن در حسرت سبز ماندن به گریه نشانند بی تو دریا را به جرم خروش تازیانه زدند و کوه را به گناه ایستادن به گلوله بستند بی تو قناری‌های عاشق را بر نطعی خارینه سر بریدند بی تو صحرا صحرا شقایق را در نفس سمومی زهرناک خاکستر کردند بی تو زمین

به کسالت تن داد و آسمان به اسارت رخوت اما دل‌های ما هیچ‌گاه تسلیم کسالت نشد و دست‌هایمان تا قله‌ای بر پیشانی آسمان بالا رفت و دعای فرج خواندیم و نماز را با شمشیر قامت بستیم بی تو... بی تو... (میرهاشم میری)

شعروادب

بوی یوسف برخواهم داشت دست از دامت بوی یوسف می‌دهد پیراهنت ز انتظارات گشت چشمانم سفید کو نسیمی کاورد سوی منت گشته‌ام در رهگذارت خاک راه تا که بنشینم به چین دامت دوستان را نیست چشم دیدنم کاش بنشینم به چشم دشمنت پشتم از دست محبانت شکست تا ابد افتاده‌ام بر گردنت تا نفس دارم بیا تا با غزل پاک سازم خستگی را از تنت چند باید عندلیبی مثل من در قفس باشد مقیم گلشنت؟ کم مبادا از سر «قصری» دمی سایه گیسو پریشان کردنت کیومرث عباسی (قصری) مکاشفه در آینه مستی نه از پیاله، نه از خم شروع شد از جاده سه‌شنبه شب قم شروع شد آینه خیره شد به من و من به آینه آن‌قدر خیره شد که تبسم شروع شد خورشید ذره بین به تماشای من گرفت آن‌گاه آتش از دل هیزم شروع شد وقتی نسیم آه من از شیشه‌ها گذشت بی تابی مزارع گندم شروع شد موج عذاب یا شب گرداب؟! هیچ‌یک دریا دلش گرفت و تلاطم شروع شد از فال دست خود چه بگویم که ماجرا از ربّای رکعت دوم شروع شد در سجده توبه کردم و پایان گرفت کار تا گفتم السلام علیکم... شروع شد فاضل (ابوالفضل) نظری آینه اگر روزی تو را می‌یافتم در ناکجاهایت سرم را با دو دستم می‌نهدم پیش پاهایت پر از تقویم‌های کهنه کردم خانه خود را به امیدی که اینک ناامیدم از تماشایت تو با من بودی از آغاز، یعنی خواب می‌رفتم تکان می‌داد اگر گهواره‌ام را موج رؤیایت اگرچه عاشقم اما تو ای آینه باور کن نمی‌فهمم دلیل وعده امروز و فردایت تو اصلاً جای من؛ حالا بگو با من چه می‌کردی اگر چون برگ می‌پوسید روزی آرزوهایت عبدالجبار کاکایی خون شفق می‌بارد از فراق، خونابه از دو دیده چون خال هندوی تو، جان‌ها به لب رسیده ای باغبان هستی، بنگر به گلستان دست جفای دوران، گل دسته دسته چیده بفرست زان نسیم جان‌بخش نو بهاری بر گلشنی که در آن باد خزان وزیده بنگر که از فراق گل‌های نوشکفته شد قامت بلند سرو چمن خمیده خون در تنور لاله، جوش آمد و از این رو رگ‌های آسمان را خون شفق دویده ظلمت گرفته عالم، یأس است و نامرادی کو پیک صبح امید، کی سرزند سپیده؟ دارم امید آن‌که آید ز ره سواری برهم زند بساط ظلمت به نور دیده من هم «نوا»ی حافظ خوانم سرودی از دل: «باز آ که توبه کردم از گفته و شنیده» مهدی ابتهاج (نوا) دست‌هایش عباس ... چه مبارک دمی آن‌دم که بیایی از راه و چه فرخنده صدایی است، صدایی که رسیده است به گوش خاک برمی‌خیزد آسمان تیره و تار، ناگهان صاف شود مردی از راه رسد، بر سوار اسبی؛ که خدا می‌داند، از کجا آمده است؟ چهره‌ای گندمگون، چشم‌هایش مهتاب دو کمان از گرداب، بر سر آن مهتاب و صدایش بی‌تاب... قامتش رعنائی ست، هیبتش مولایی است کوله بارش از یاس، دست‌هایش عباس (ع) و همه جلوه‌ای از نور خداست «ای خوش آن جلوه که از یار به پاست». محمدرضا شادپور بال هما بی تو حرام، لذت شرب مدام ما خشکیده باد، بی می مهر تو کام ما ما تشنگان باده عشق ولایت‌ایم یارب! تهی مباد ز مهر تو جام ما تا در پناه خسرو خوبان نشسته‌ایم بال همای، پر نگشاید ز بام ما تا دل اسیر زلف سیه فام دلبر است باشد به باغ عاطفه، دایم حرام ما سر باختن به پای جوانمرد روزگار بادا همیشه شیوه عشق و مرام ما در روزگار غیبت آن یار دلنواز پیک نسیم می‌برد از ما پیام ما: کای پادشاه حسن! برون کن جمال خویش عطر بهشت هدیه نما بر مشام ما گربی ولای تو، نفسی برکشم ز نای آن یک نفس چو زهر هلاهل حرام ما ای برتر از تفکر و درک و خیال ما برخاک پای تو که رساند سلام ما ما شیعیان که بی تو اسیران دشمن‌ایم یک‌دم مجال نیست ز دفع خصام ما آیا شود که یک شبی آبی سراغ ما تا اوج آسمان برسانی مقام ما؟ آیا شود ز حال «پریشان» به مهر خویش پرسد کجاست شاعر شیرین کلام ما؟ محمدحسن حجّتی (پریشان)

نزدیک‌ترین حالت بندگان به خدا

درباره «غیبت» امام زمان (ع) سخن‌های بسیاری گفته و نوشته شده است که وجه مشترک بیشتر آنها در یادکردن از غیبت به عنوان دوران سیاهی، افسردگی، دوری، هجران، غم، اندوه و... است. با این وجود شاید برای شما بسیار مشکل باشد که بپذیرید در فرهنگ معصومان (ع) از دوران غیبت به عنوان «نزدیک‌ترین حالت بندگان به خدا» یاد شده است. اما واقعیت همین است. در روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده است، می‌خوانیم: «أقرب ما یكون العباد من الله - جلّ ذکره - و أرضی ما یكون عنهم اذا افتقدوا حجّة الله جلّ و عزّ - لم یظهر لهم و لم یعلموا مکانه و هم فی ذلك یعلمون أنه لم تبطل حجّة الله - جلّ ذکره - ولا میثاقه، فعندها فتوقّعوا الفرج صباحاً و مساءً، فإنّ أشدّ ما یكون غضب الله علی أعدائه إذا افتقدوا حجّته و لم یظهر لهم، قد علم أنّ أولیائه لیرتابون، ولو علم أنّهم یرتابون ما غیبت حجّته عنهم طرفه عین... ۱. هنگامی که حجت خدا، در میان مردم نباشد، مردم به خدا نزدیک‌ترند، و خدا از مردم خشنودتر است؛ زیرا با اینکه حجت خدا ظاهر نیست، و جای او را نمی‌دانند، باز باور دارند که حجت خدا هست و پیمان خدایی استوار است. در چنین روزگاری (روزگار غیبت) هر صبح و هر شام منتظر فرج باشید. چون به هنگامی که حجت غایب باشد. خشم خدا بر دشمنان خود بیشتر است. و خدا می‌داند که اولیا و مؤمنین، درباره حجت او [اگر چه غایب باشد و غیبت او طولانی گردد] شک نمی‌کنند؛ اگر می‌دانست که شک می‌کنند، یک چشم به هم زدن، حجت خود را غایب نمی‌داشت... ۲. آری، غیبت در عین حالی که می‌تواند نماد دوری از محبوب و هجران باشد، می‌تواند فرصتی برای تقرب بیشتر بندگان و کسب رضایت بیشتر خداوند باشد، اما مشروط به آنکه ما در اعتقادمان ثابت قدم باشیم و در طریق کسب معرفت حجت خدا بیشتر قدم نهیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱. ۲. ترجمه از: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۱۰۹.

آن شب سرد

شیخ حیدرعلی مدرس اصفهانی می‌گوید: یکی از مواقعی که من به حضور مقدس حضرت بقیه‌الله (ع) مشرف شدم و آن مولا را نشناختم، سالی بود که اصفهان بسیار سرد شد و نزدیک پنجاه روز آفتاب دیده نمی‌شد و مدام برف می‌بارید. سرما به حدی شد که نهرهای جاری یخ بسته بود. آن وقت‌ها من در مدرسه باقریه (درب کوشک) حجره داشتم و حجره‌ام روی نهر واقع شده بود. مقابل حجره تلی بزرگ برف و یخ جمع شده بود. از زیادی یخ و شدت سرما راه تردّد از روستاها به شهر قطع شده و طلاب روستایی فوق‌العاده در مضیقه و سختی بودند. روزی پدرم، با کمال سختی به شهر آمد تا بنده را به سده (محلی در اطراف اصفهان) نزد خودشان ببرد؛ چون وسایل آسایش در آنجا فراهم بود. اتفاقاً سرمای هوا و بارش برف بیشتر شد و مانع از رفتن گردید و به دست آوردن خاکه و زغال هم برای اشخاصی که قبلاً تهیه نکرده بودند، مشکل و بلکه غیر ممکن بود. از قضا نیمه شبی، نفت چراغ تمام و کرسی سرد شد. مدرسه هم از طلاب خالی بود؛ حتی خادم، اوّل شب در مدرسه را بست و به خانه‌اش رفت. فقط یک طلبه طرف دیگر مدرسه در حجره‌باش خوابیده بود، لذا پدرم شروع به تندید کرد که چقدر ما و خودت را به زحمت انداخته‌ای. فعلاً که درس و مباحثه‌ای در کار نیست، چرا در مدرسه مانده‌ای و به منزل نمی‌آیی تا ما و خودت را به این سختی نیندازی؟ من جوابی غیر از سکوت و راز دل با خدا گفتن نداشتم. از شدت سرما خواب از چشم ما رفته و تقریباً شب هم از نیمه گذشته بود. ناگاه صدای در مدرسه بلند شد و کسی محکم در را می‌کوبید. اعتنایی نکردیم. باز به شدت در زد. ما با این حساب که اگر از زیر لحاف و پوستین بیرون بیاییم دیگر گرم نمی‌شویم، از جواب دادن خودداری می‌کردیم. امّا این بار چنان در را کوبید که تمام مدرسه به حرکت درآمد. خود را مجبور دیدم که در را باز کنم. برخاستم و وقتی در حجره را باز کردم، دیدم به قدری برف آمده که از لبه‌ی ازاره

ایوان (دیواره کوتاه آن) بالا-تر رفته است؛ به طوری که وقتی پا را در برف می گذاشتیم تا زانو یا بالاتر فرو می رفت. به هر زحمتی بود، خود را به دهلیز (دالان) مدرسه رسانیده و گفتم: کیستی؟ این وقت شب کسی در مدرسه نیست. بنده را به اسم و مشخصات صدا زدند و فرمودند: «شما را می خواهم.» بدنم لرزید و با خود گفتم: این وقت شب و میهمان آشنا، آن هم کسی که مرا از پشت در بشناسد، باعث خجالت است. در فکر عذری بودم که برای او بتراشم، شاید برود و رفع مزاحمت و خجالت شود. گفتم: خادم در را بسته و به خانه رفته است. من هم نمی توانم در را باز کنم. فرمودند: بیا از سوراخ بالای در این چاقو را بگیر و از فلان محل باز کن. فوق العاده تعجب کردم! چون این رمز را غیر از دو سه نفر از اهل مدرسه کسی نمی دانست. چاقو را گرفته و در را باز کردم. بیرون مدرسه روشن بود اگر چه اول شب چراغ برق جلو مدرسه را روشن کرده بودند؛ ولی در آن وقت آن چراغ خاموش بود و من متوجه نبودم. خلاصه این که شخصی را دیدم در شکل شکوفه‌ها؛ یعنی کلاه تیماجی گوشه‌داری بر سر و چیزی مثل عینک روی چشم گذاشته بود، شال پشمی به دور گردن پیچیده و سینه‌اش را بسته بود، کلیجه تریاکی رنگی (یک نوع لباس نیم تنه) که داخل آن پشمی بود به تن کرده و دستکش چرمی در دست داشت. پاهای خود را با مچ پیچ محکم بسته بود. سلامی کردم. ایشان جواب سلام مرا بسیار خوب دادند. من دقت می کردم که از صدا، ایشان را بشناسم و بفهمم کدام یک از آشنایان ما است که از تمام خصوصیات حال ما و مدرسه با اطلاع می باشد. در این لحظات دستشان را پیش آوردند دیدم از بند انگشت تا آخر دست، دو قرانی‌های جدید سکه‌ای چیده است که آنها را در دست من گذاشتند و چاقویشان را گرفتند و فرمودند: «فردا صبح خاکه برای شما می آورم. اعتقاد شما باید بیش از اینها باشد. به پدرتان بگویید این قدر غرغر نکن ما بی صاحب نیستیم.» این جا دیگر بنده خوشحال شدم و تعارف را گرم گرفتم که بفرمایید، پدرم تقصیر ندارد؛ چون وسایل گرم کننده حتی نفت چراغ هم تمام شده است. فرمودند: «آن شمع گچی را که بر طاقچه بالای صندوقخانه است، روشن کنید.» عرض کردم: آقا اینها چه پولی است؟ فرمودند: «مال شما است و خرج کنید.» در بین صحبت کردن، متوجه شدم که برای رفتن عجله دارند، ضمناً زمانی که من با ایشان حرف می زدم اصلاً سرما را احساس نکردم. خواستم در را ببندم، یادم آمد از نام شریفشان بیرسم؛ لذا در را گشودم دیدم آن روشنایی که خصوصیات هر چیزی در آن دیده می شد به تاریکی تبدیل شده است؛ لذا به دنبال جای پاهای شریفش می گشتم؛ چون کسی که این همه وقت، پشت در، روی این برف‌ها ایستاده باشد، باید آثار قدمش در برف دیده شود؛ ولی مثل این که برف‌ها سنگ و رد پا و آمد و شدی در آنها نبود. از طرفی چون ایستادن من طول کشید، پدرم با وحشت مرا از در حجره صدا می زد که بیا هر کس می خواهد باشد. از دیدن آن شخص ناامید شدم و بار دیگر در را بستم و به حجره آمدم. دیدم ناراحتی پدرم بیشتر از قبل شده است و می گفت: در این هوای سرد که زبان با لب و دهان یخ می کند، با چه کسی صحبت می کردی؟ اتفاقاً همین طور هم بود. بعد از آمدن به اتاق در طاقچه‌ای که فرموده بودند دست بردم شمعی گچی را دیدم که دو سال پیش آنجا گذاشته بودم و به کلی از یادم رفته بود. آن را آوردم و روشن کردم. پول‌ها را هم روی کرسی ریختم و قصه را به پدرم گفتم. آن وقت حالی به من دست داد که شرحش گفتمی نیست. طوری بود که اصلاً احساس سرما نمی کردم و به همین منوال تا صبح بیدار بودم. آن وقت پدرم برای تحقیق پشت در مدرسه رفتند. جای پای من بود ولی اثری از جای پای آن حضرت (ع) نبود. هنوز مشغول تعقیب نماز صبح بودیم که یکی از دوستان مقداری زغال و خاکه برای طلاب مدرسه فرستاد که تا پایان آن سردی و زمستان کافی بود. ۱ پی نوشت: ۱. برکات حضرت ولی عصر (ع)، صص ۱۱۸-۱۱۵، ترجمه العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۰۳.

عنایت امام زمان (ع)

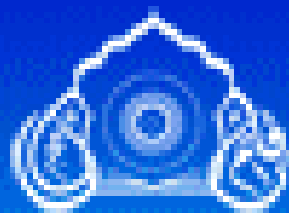
خاطره آزاده سرفراز حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر ابوترابی (ره) از شهید سید علی اندرزگو شش یا هفت ماه بعد از جریان دستگیری و آزادی این بزرگوار، ذریه زهرا، آقا سید علی اندرزگو، در تهران خدمتشان رسیدیم. جریانشان را به این صورت

باز گو کردند: «ما رفتیم به سوی افغانستان. می‌بایست از طریق مشهد قاچاقی می‌رفتیم. در بین راه رودخانه‌ای وسیع و خیلی عمیق وجود داشت. به ما نگفته بودند که یک چنین رودخانه بزرگی آنجا وجود دارد. آب موج می‌زد سر راه ما. دیدم با بچه‌ها و خانواده امکان عبور برای ما نیست. یقین داشتم که منزل محاصره است و اینها به خانه ریخته‌اند و در سطح ایران برای پیدا کردن من در تلاش هستند. یقیناً ژاندارمری ما را می‌گرفت و به یقین، از قبل هم به سراسر کشور مخابره شده بود. همان‌جا متوسل به وجود آقا امام زمان (ع) شدیم.» می‌گفت: «دیگر نمی‌دانم چطور توسل پیدا کردیم! این زن و بچه توی این بیابان غربت امشب درنمانند. آقا! اگر من مقصرم، اینها تقصیری ندارند. در همان وقت، اسب سواری رسید و از ما سؤال کرد: اینجا چه می‌کنید؟ گفتم: می‌خواهیم از آب عبور کنیم. بچه را بلند کرد و در سینه خودش گرفت. من پشت سر او و خانم هم پشت سر من سوار شد. ایشان با اسب زدند به آب؛ در حالی که اسب شنا می‌کرد. راه نمی‌رفت. آن طرف آب، ما را گذاشتند زمین و تشریف بردند. بعد از رسیدن به آن طرف، من سجده شکری به شکرانه اینکه پروردگار عالم دست ما را اینجا گرفت به جا آوردم. در حال سجده به این فکر افتادم که این شخص چه کسی بود. پیش خود گفتم از ایشان هم اظهار تشکر بیشتری بکنم. از سجده برخاستم. همین‌طور که خوشحال بودم، دیدم که اسب سوار نیست و رفته است. در همین وقت با خودمان گفتیم: لباس‌هایمان را در بیاوریم تا خشک شود. نگاه کردیم، دیدیم به لباس‌هایمان یک قطره آب هم نپاشیده. به کفش و لباس و چادر همسرم نگاه کردم. دیدم خشک است. دو مرتبه به سجده افتادم و از رحمت خاص پروردگار عالم که در اینجا شامل حال شده بود حالت خاصی به من دست داد. با صدای بلند شروع کردم به گریه کردن. خانواده‌ام می‌گفت: چیه؟ چی شده؟ گفتم: اگر تا امروز خدا را به چشم ندیده بودم، امروز آن واقعیت برایمان مجسم شد. آیا یک قطره آب روی لباس‌ها یا کفشت می‌بینی؟ همان حالت نیز به ایشان دست داد و آنجا بود که حس کردم که خانواده هم که یک اضطراب خاطر داشت، از وجود او رفته است. این جریانی است که تا اینجا هیچ جایی نگفتم ۱. ولی خوب، فکر می‌کنم اینجا جایش باشد. ایشان فرمودند: «آن طرف آب روستایی بود. رفتیم توی روستا. چندان ما را تحویل نمی‌گرفتند. جایی بود که معلوم بود هر کس می‌آید می‌خواهد به طور قاچاق به افغانستان برود. لذا نمی‌خواستند من را تحویل بگیرند. یکی از آن خانه‌ها، بالاخره، با رودبایستی، شب ما را راه دادند؛ به این عنوان که فقط شب آنجا باشیم. در آن شب، صحبت‌هایی کردیم که از آن جمله، صحبت از گاوشان شد. گفت: گاوی داریم که شیرش خشکیده و مدتی است که از این مختصر نعمت خدا که بهره‌مند بودیم بی‌بهره مانده‌ایم. این تنها سرمایه ما بود. پیش خود گفتم: «یک توسلی می‌کنیم» و همین جوری دستی به سینه گاو کشیدیم. کار به جایی رسید که آنها مثل امامزاده دور ما جمع شدند؛ چرا که در همان وقت، یک مرتبه سینه‌های گاو پر شد از شیر. همان موقع آمدند و دوشیدند؛ اما با گریه و شوق نگذاشتند ما جایی برویم و مدتی که می‌خواستیم مخفی باشیم، آنها ما را به زور نگه داشتند.» این ناقلش آن شهید بزرگوار است که اگر کس دیگری برای انسان نقل کند، انسان نمی‌تواند باور و یقین کند. ولی ایشان در صداقتش اصلاً جای کمترین خدشه‌ای نبود و آن‌چنان با اخلاص زندگی می‌کرد که هیچ پروایی نداشت که الان دستگیر بشود، یا الان به شهادت برسد. گوینده این حرف، این شهید عزیز ما، از ذریه زهرا(س) است. آیا نمی‌تواند یقین انسان را تقویت کند؟ آیا اینها نمی‌تواند معرفت و ایمان انسان را به یک مرحله عالی بالا ببرد؟ این جریان، عجیب در روحیه خانواده ایشان تأثیر گذاشته بود؛ اصلاً به فکر این نبود که در فراری و متواری شدن او ممکن است خانواده‌شان به شهادت برسد و مادر خانواده‌شان سال‌هاست در نبود او داغدار و نگران هستند، هیچ غمی نداشت. این زن هم با هیچ خانواده‌ای معمولاً نمی‌توانست تماس بگیرد. پی‌نوشت ۲: برگرفته از: مردان قبیله غیرت، ص ۶۳. ۱. اردوگاه شماره ۵ تکریت که محل تبعید بسیاری از فعالان فرهنگی اردوگاه‌ها بود، با تعداد حدوداً ۱۵۷ نفر، محل مناسبی شد که حاج آقا ابوترابی برخی از خاطرات ناگفته خویش را بیان کند.

آفتاب در غربت! برادر عزیزمان محمدرضا علیمردانی از ارومیه پرسیده‌اند: چرا حضرت مهدی(ع) را غریب می‌نامند و منظور از غربت ایشان چیست؟ در پاسخ این پرسش به بخشی از مطالبی که در کتاب آفتاب در غربت اثر آقای سید محمد بنی هاشمی آمده است اشاره می‌کنیم. ان شاء الله که مورد استفاده این برادر عزیز قرار گیرد. با وجود همه تأکیدات عقلی و نقلی بر وجوب شکر نعمت‌های الهی، متأسفانه بسیاری از آنها مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و در این میان، نعمت‌های بزرگ‌تر، بیشتر کفران می‌شوند. در میان مخلوقات خدا از ابتدای خلقت تا انتهای آن هیچ کس به اندازه پیامبر اکرم و امامان اطهار(ع) بر گردن مردم حق ندارد. ایشان مالک و واسطه همه نعمت‌های مادی و معنوی هستند و اگر انسان از نعمت وجودی ایشان محروم ماند تفاوتی با حیوان و گیاه ندارد. با این همه حق این سرچشمه فیض الهی هیچ‌گاه ادا نشده است و بدین علت «مکفر» نامیده شده‌اند. انسان‌ها از کسانی که بیشترین حق را بر گردنشان دارند کمترین قدردانی را کرده‌اند و آنها را مورد بی‌توجهی قرار داده‌اند. بیشتر مردم، حتی شیعیان و دوستداران اهل بیت(ع) با حقوق ایشان به طور کامل آشنا نیستند و معمولاً عنایتی به ضرورت شکرگذاری از این نعمت بی‌مانند الهی ندارند. و در دنیای ما پیامبر و ائمه(ع) خصوصاً مولای عزیزمان حضرت مهدی(ع) مکفر و غریب هستند. برای این منظور معانی مختلفی از غربت ایشان را مورد توجه قرار می‌دهیم. ۱. امام ناشناخته «قدر ناشناخته بودن» یکی از معانی رایج غربت است. اگر معرفتی که شایسته و بایسته شخصی است وجود نداشته باشد او را می‌توان غریب دانست. به همین ترتیب اگر یک واسطه خیر شناخته نشود و مردم ندانند که نعمت‌ها و برکات از جانب چه کسی به آنها رسیده است به سبب این نادانی، شکر نعمت او را چنانکه شایسته است ادا نمی‌کنند و لذا او غریب می‌ماند. از طرف دیگر اگر ولی نعمت شناخته شود ولی به خاطر بی‌توجهی یا به عمد از او قدرشناسی لازم نشود، کفران نعمات صورت می‌گیرد و این کفران نعمت به نوعی دیگر به غربت او می‌انجامد. نعمت حضرت ولی عصر(ع) یک نعمت عام و فراگیر است و همه خلائق را در برمی‌گیرد. چون همه موجودات از نعمت وجود ایشان بهره‌مند می‌شوند، بنابراین شکر نعمت وجود امام باید به گسترده‌گی خود این نعمت فراگیر باشد. چونانکه در حال حاضر بر روی کره زمین، اکثر مردم اصلاً امام زمان را نمی‌شناسند، یعنی نمی‌دانند میزبان و ولی نعمت آنها کیست؟ بر سر سفره او نشسته و نان و نمک او را می‌خورند اما هیچ‌گونه شکرگزاری نسبت به ایشان انجام نمی‌دهند. چون اصلاً ایشان را نمی‌شناسند تا ضرورت شکر آن را بدانند. غربت امام زمان(ع) در بین عده دیگر مشهودتر و ناگوارتر است. این عده اقلیتی هستند که خدای منان امام زمان(ع) را به آنها شناسانده است و آنها می‌دانند که آن حضرت حجت خداست و به آن اذعان دارند؛ لذا در زمره شیعیان قرار می‌گیرند، ولی قلباً قدرشناس حضرتش نیستند. این معنا از غربت امام دقیقاً به مشکور نبودن آنان برمی‌گردد. از طرف دیگر اکثر افراد عادی که معلومات چندانی درباره دین ندارند و مطالعات و شنیده‌های دقیق و صحیحی درباره امامت و اوصاف امام ندارند و هیچ ضرورتی هم برای مطالعه در این باب احساس نمی‌کنند؛ در حالی که همین افراد برای انجام امور دنیوی نهایت دقت را به خرج می‌دهند، از افراد خبره و آگاه در انجام امور کمک می‌گیرند، ولی نسبت به امور معنوی بی‌تفاوت هستند و برایشان ارزشی ندارند و حال آنکه در انجام این امور باید کوشید و برای انجام آن باید راهنما داشت. امام باقر(ع) در باب ضرورت رجوع به خبره و راهنما در مسایل دینی در مقایسه با امور دنیوی می‌فرماید: ای ابوحمزه! یکی از شما که می‌خواهید چند فرسخ دور شود راهنما می‌گیرد، در حالی که تو نسبت به راه‌های آسمان در مقایسه با راه‌های زمینی ناآگاه‌تر هستی پس برای خود دلیل و راهنما بجوی. ۲. امام از یاد رفته گاهی غریب به کسی اطلاق می‌شود که از یادها رفته است، یعنی آنچنانکه شایسته اوست از او یاد نمی‌شود. این معنا از غربت در مقابل ذکر است که گاهی قلبی و گاهی زبانی است. پس فراموش شدن قلبی یا زبانی منشاء غربت به معنای دوم می‌باشد. اگر ولی نعمت از نظر قلبی مورد بی‌توجهی قرار گیرد و یاد او از دل ما محو شود، در حقیقت شکر قلبی نسبت به او انجام پذیرفته است و از همین جهت غریب می‌باشد، چون در دل از یاد رفته است. از طرفی اگر معرفت قلبی بر زبان جاری نگردد در انجام وظیفه شکر

زبانی منعم کوتاهی شده است و از این جهت هم می‌توان او را غریب دانست. چون آنچنانکه باید و شاید از او یاد نمی‌شود و عملاً از یاد رفته زبانی است. ذکر زبانی برخاسته از معرفت و ذکر قلبی است اما خود زمینه معرفت و ذکر قلبی را در کسانی فراهم می‌سازد که از شناخت منعم محروم هستند و همین معرفت زمینه یاد کردن قلبی و زبانی را در آنان نیز به وجود می‌آورد. امام زمان(ع) نعمتی هستند که جایگزین ندارند و خلأ ناشی از عدم شناخت ایشان به هیچ صورتی پر نمی‌شود. بنابراین این انسان عاقل و فهمیده به هر بهانه‌ای از امام زمان خویش یاد می‌کند و می‌کوشد که ایشان در قلب او جای داشته و دل سراپردهٔ محبت او باشد و هیچ‌گاه فراموش نشود. امام عصر(ع) به خواست خداوند متعال ولی نعمت اصلی همه مخلوقات هستند، پس بیشترین حق را بر مردم دارند و باید در بالاترین حد ممکن ایشان را یاد کرد. اگر امام عصر(ع) یاد نشود، در واقع خدای متعال مورد کفران قرار گرفته است. ۳. امام فرونهاده یکی دیگر از معانی غریب «فرونهاده» یا «وانهاده» یا «واگذاشته» است. فرونهاده به کسی گفته می‌شود که مهجور، متروک و معطل باقی مانده باشد. این معنای غربت که ناشی از مهجور و متروک ماندن شخص است کاملاً به شکر مربوط می‌شود چرا که شکر عملی نسبت به هر نعمتی، استفاده مناسب از آن است و اگر نعمتی فرونهاده شود، معلوم است که مورد بهره‌برداری شایسته قرار نگرفته است. راستی اگر بخواهیم در این زمان کسی را غریب بنامیم جز این حجت بزرگوار الهی کسی را می‌یابیم؟! ۴. امام دور از اهل و دیار یکی از معانی رایج غربت، دور افتادن از اهل (نزدیکان درجه اول) و دیار و سرزمین خویش است. از آنجایی که امام عصر(ع) به امر الهی از اهل و دیار خود کناره‌گیری کرده‌اند غریب هستند و جای خالی ایشان در میان دوستان و نزدیکانشان مشهود است. همه ائمه(ع) به سرزمین جدشان پیامبر بسیار علاقمند بودند، امام زمان(ع) نیز به زندگی در مدینه و اطراف آن علاقمند هستند اما برای محفوظ ماندن از شر دشمنان در محل دور افتاده‌ای سکنی می‌گزینند. هر چند جای خالی امام عصر(ع) در میان مردم و دوستانشان مشهود است، اما دل‌های مؤمنان واقعی همواره نزد مولایشان است و جز به ایشان قرار و آرامش ندارند. آنچه دل‌های دوستانشان حضرتش را به درد می‌آورد، این است که گل سرسبد هستی که همگان به طفیل او زنده‌اند و از کنار سفره او روزی می‌خورند، در جایگاه شایسته‌اش در عالم جای ندارد و از دوستانشان و نزدیکان خویش هم دور افتاده است و شیعیان چاره‌ای جز صبر و دعا برای این غریب دور از اهل و دیار ندارند. ۵. امام بی‌یار و یاور یکی دیگر از معانی صریح و روشن غربت «کم بودن اعوان و انصار» است. کسی که به اندازهٔ کافی یار و یاور نداشته باشد، حقیقتاً غریب است. یاران امام عصر(ع) مؤمنان واقعی هستند؛ کسانی که هم در اعتقاد و هم در عمل اهل ایمانند. آنان هیچ چیز را بر اطاعت از دستورات امامان خود ترجیح نمی‌دهند و در مقابل خواست ایشان که همان دین صحیح و شرع مطهر اسلام است تسلیم محض می‌باشند. بنابراین اگر بخواهیم یاران واقعی امام عصر(ع) را بشناسیم باید آنها را در میان مؤمنانی جستجو کنیم که در اعتقاد و عمل خود مو به مو از ائمه فرمان می‌برند. آنان اطاعت از خدا را با اخلاص در بندگی او همراه کرده‌اند و لذا خداشناس واقعی شده‌اند. چنین مؤمنانی در هر زمان بسیار اندک یافت می‌شوند. ویژگی تسلیم محض بودن نسبت به امام همان چیزی است که نشانه کمال ایمان در انسان می‌باشد و متأسفانه در میان مؤمنان بسیار کم یافت می‌شود. البته کمتر مؤمنی پیدا می‌شود که در مقام تصور و فکر خود را تسلیم محض امامش نداند. اما آنچه مهم است مقام عمل است و اینکه اگر عمل به فرمایش امام با خواسته‌های مورد علاقه انسان هماهنگ نباشد آیا از جان و دل حاضر می‌شود که خواست ایشان را بر خواست خود ترجیح دهد. اگر کسی چنین بود می‌توان گفت که بر اعتقاد خود نسبت به امام ثابت قدم مانده است. حضرت امام باقر(ع) در وصف مؤمن واقعی ۳ بار فرمودند: «مؤمن غریب است.» وقتی مؤمنان واقعی که یاران خاص امام عصر(ع) هستند چنان کمیاب باشند که با عنوان غریب یاد شوند، غریب بودن خود امام به معنای بی‌یاور و یار بودن حضرتش روشن و مسلم است.

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-

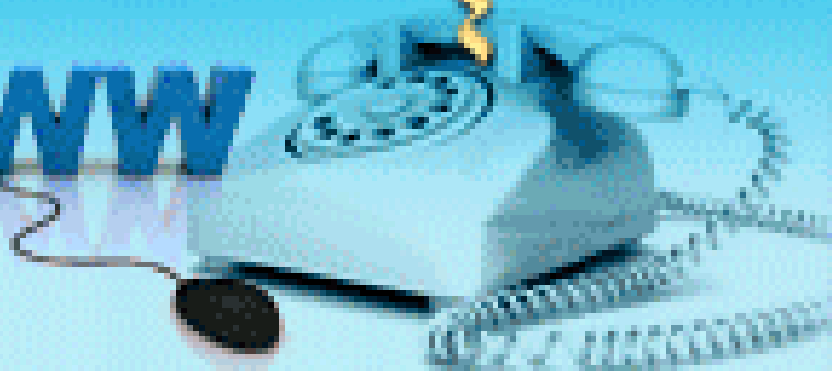


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

